

تاریخ اسلام

(مجموعه تاریخ)

مجموعه تاریخ

تاریخ اسلام

فهرست مطالب

10	تقسیمات سرزمین عربستان
11	تقسیمات قوم عرب
13	ویژگی‌ها و مشخصات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عربستان جنوبی
22	ادیان عربستان جنوبی
25	نبطیان
27	تدمریان
30	حیریان (لخمیان):
32	غسانیان
33	کندیان
33	مشخصات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی جامعه حجاز در آستانه ظهور اسلام
38	ساخت قدرت و ترکیب اجتماعی آن در جامعه مکه
38	ماهیت شهرنشینی و مدنیت در مکه
39	جنگ‌های فجار
39	حلف الفضول
42	نکاتی در باب دوران زندگی پیامبر
46	وقایع سال چهارم هجرت
46	وقایع سال پنجم هجرت
47	وقایع سال ششم هجرت
48	وقایع سال هفتم هجرت
48	وقایع سال هشتم هجرت
49	وقایع سال نهم هجرت
49	وقایع سال دهم هجرت
49	وقایع سال یازدهم هجرت
50	فهرست سریا و غزوات در زمان پیامبر (ص)
55	سرایا و غزوات بعد از خندق تا صلح حدیبیه
57	سرایا و غزوات بعد از صلح حدیبیه تا فتح مکه
62	خلفای راشدین
63	خلافت عمر (23-13 هجری)
65	خلافت عثمان (35-24 هجری)
66	خلافت علی (40-35 هجری)
67	امویان
71	عباسیان

74	ابو مسلم در خراسان
75	دعوت عباسی در عراق
77	بنیاد دعوت عباسی
78	سفاح نخستین خلیفه (132 - 136)
80	منصور بر سریر قدرت (136 - 158)
83	مهدی و استحکام پایه‌های قدرت عباسیان
84	خلافت هادی عباسی
84	دوران هارون اوج قدرت عباسیان
88	خلافت امین (193 - 198)
89	خلافت مأمون (198 تا 218)
96	خلافت معتصم
99	واثق و پایان عصر اول عباسی
100	دوران متوکل
102	خلافت منتصر (247 - 248)
102	خلافت مستعین (248 - 252)
103	خلافت معتز (252 - 255)
104	خلافت مهتدی (255 - 256)
105	خلافت معتمد (256 - 279)
109	خلافت معتضد (279 - 289)
110	مکتفی (289 - 295)
110	خلافت مقتدر (295 - 320)
113	خلافت قاهر (320 - 322)
117	تجزیه قدرت خلیفه و تنزل موقعیت او
119	استقلال طلبی امیران
123	عباسیان و خلافت
124	عباسیان و وزارت
125	دیوان در دوره عباسی
127	اوضاع اقتصادی در عصر عباسی اول
132	شورش‌های دوران مهدی و هادی
139	شورش‌های زمان مأمون و معتصم و وثاق
143	شورش مازیار و افشین
144	تأسیس دولت فاطمیان
146	تهاجم به جهان اسلام
153	انتقال دانش مسلمین به اروپا
154	دولت موحدون
155	دولت ادریسیان در مراکش

160	دولت بنی اغلب در تونس 184 - 296.....
135	مجموعه تست:
174	پاسخ مجموعه تست:
176	منابع

تقسیمات سرزمین عربستان

جغرافی دانان یونانی و لاتینی عربستان را به سه قسمت زیر تقسیم کرده اند:

1 - عربستان خوشبخت (العربیه السعیده): این بخش از عربستان که بزرگترین قسمت های سه گانه است، تمام مناطقی را که جغرافی دانان عرب جزیره العرب خوانده اند، در بر می گیرد.

2 - عربستان بیابانی (العربیه الصحراویه): مقصود از آن بیابان پهناوری است که میان عراق و شام قرار دارد و به بادیه الشام معروف است.

3 - عربستان سنگی (العربیه الحجریه یا الصخریه): مقصود از آن نیمی از جزیره سینا و قلمرو زندگی نبطیان بود است. تقسیم بندی جغرافیدانان عربی و مسلمان از عربستان بر اساس تقسیم بندی پنجگانه زیر است (این تقسیم بندی به عبدالله بن عباس منسوب است):

1 - حجاز: از مجموع تعریف مختلف راجع به این منطقه می توان نتیجه گرفت که اکثر آنان از حجاز، کوهستان های فاصل میان نجد و تهامه را در نظر داشته اند که شهرهای مکه، مدینه و طائف از جمله شهرهای معروف آن هستند.

2 - تهامه: میان سلسله جبال غربی سراره، که بزرگترین کوهستان شبه جزیره است و در جهت شمالی - جنوبی امتداد دارد، با دریای سرخ سرزمینی ساحلی قرار دارد که همان را تهامه یا غور نامیده اند. تهامه را بدین سبب که گود است غور گفته اند.

3 - یمن: سرزمینهای واقع در جنوب حجاز و نجد، یمن نام گرفته است. سلسله جبال سراره یمن را از شمال تا جنوب، تا کناره دریا شکافته و موجب پدید آمدن دره های سرسبز گردیده است. در میان بلندی های یمن و دره های آن فلاتی قرار دارد که از دهناء تا یمامه امتداد دارد که به این فلات، غایط می گویند. وجود آب فراوان، باران و هوای مناسب موجب گسترش حیات زراعی در یمن بوده و این خود منشاء کثرت جمعیت و مناطق مسکونی و مخلافه ای عدیده گشته است.

4 - عروض: شامل تمام یمامه، بحرین و دنباله های آن سرزمین است که نجد و غور در آن قرار دارند. به بیان دقیق تر می توان گفت، تمام سرزمین هایی را که در دنباله نجد قرار داشته و نجد را به خلیج فارس پیوند می دهند، عروض نام دارد.

5 - نجد: مقصود از نجد همان فلات مرتفعی است که در مرکز شبه جزیره قرار دارد و از سویی به حجاز و یمامه و از سوی دیگر به عراق می پیوندد.

- عربستان، خواستگاه و موطن اولیه قوم عرب:

قوم عرب که خاستگاه و موطن اصلی ایشان شبه جزیره عربستان بوده یکی از اقوام مشهور از نژاد سامی هستند. سامیان یکی از نژادهای بزرگ و مشهورند که به اقوام و ملت‌های متعدد تقسیم شده‌اند. برخی موطن اولیه ایشان را بابل، دسته ای آسیای مرکزی، خصوصاً اطراف رودخانه‌های جیحون و سیحون، گروهی افریقای شرقی و بالاخره عده‌ای نیز شبه جزیره عربستان دانسته‌اند. امروزه نظر اغلب محققان این است که شبه جزیره عربستان نخستین خاستگاه سامیان بوده و به مرور ایام که این مکان تبدیل به سرزمینی خشک و کم آب و علف شده است، اقوامی از سامیان ناگزیر شده‌اند به مناطق مجاور عربستان مهاجرت کنند.

اقوام امی عبارتند از: بابلیان، کنعانیان، عبریان، فنیقیان آرامیان، حبشیان نبطیان و قوم عرب

تقسیمات قوم عرب

لغت‌شناسان برای واژه عرب و اعراب دو معنای متفاوت ذکر می‌کنند. واژه عرب از نظر آنان ناظر به تمایز قومی کلیه اعراب از دیگر اقوام اسمی است و به معنی اسم جنس برای همه اعراب، اعم از بدوی و حضری یا شهرنشین و صحرائنشین به کار می‌رود. حال آنکه واژه اعراب، تنها به دسته‌ای از عرب‌های صحرائنشین اطلاق می‌شود و هرگز جمع عرب نیست. اطلاق واژه عرب به تمام عرب‌ها، تاریخی طولانی ندارد و حداکثر به سال‌های قبل از ظهور اسلام بر می‌گردد.

واژه اعراب نیز در کتاب قرآن به معنای بادیه نشینان به کار رفته و جمع عرب نیست.

بنابر این واژه عرب اسم و نامی برای قوم خاصی از اقوام سامی است و واژه اعراب نامی است برای یک دسته خاص از قوم عرب یعنی بادیه نشینان عرب:

برخی از علمای اخبار، عرب‌ها را از لحاظ قدمت به عرب بایده، عاربه و مستعر به تقسیم کرده‌اند. آنان قوم عرب را نیز از نظر نسب به دو شاخه بزرگ، یعنی قحطانی و عدنانی تقسیم کرده‌اند. مقصود از عرب بایده آن دسته از عرب‌هایی است که قبل از ظهور اسلام از بین رفته و نابود گشته و یا در اقوام دیگر مستحیل شده‌اند. عرب عاربه، همان عرب‌های اصیل هستند که از لحاظ نژادی و ریشه عرب بوده‌اند. عرب مستعربه نیز عرب‌هایی هستند که از لحاظ ریشه نژادی عرب نبوده‌اند و عربیت را از عرب‌های عاربه یعنی عرب‌های قحطانی گرفته و عرب شده‌اند.

یک تقسیم بندی دیگر عرب‌ها به شرح زیر است:

1 - عرب بایده یا عرب شمالی

2 - عرب قحطانی یا عرب جنوبی

3 - عرب عدنانی یا عرب شمالی در دوره دوم

بسیاری از شرق شناسان در حقیقت وجود اعراب بایده شک کرده و برخی نیز آنان را از جمله اقوام مجعول و خرافی تلقی کرده‌اند. به موجب اطلاعات جدید، معلوم شده که برخی از عرب‌های بایده یا اغلب آنان پیش از میلاد مسیح می‌زیسته‌اند، بنابراین دوره حیات ایشان بسیار قدیمی نبوده و علت بقای نام آنان در اذهان عرب و علمای اخبار نیز همین نزدیکی ایشان به میلاد مسیح بوده است. عرب شناسان اعراب بایده را از فرزندان لود که همان لاوذ است، دانسته‌اند. اعراب بایده در طبقه بندی علمای اخبار و عرب شناسان به شرح زیر بوده‌اند:

عاد: قدیمی‌ترین و تنها منبع مکتوبی که درباره عاد سخن گفته و به بیان اخباری درباره آنان پرداخته، قرآن است. لقمان: از جمله اعراب بایده و یکی از قبایل عاد، لقمان بود که نامش در قرآن آمده و تصریح شده که خداوند به او حکمت آموخت. ثمود: دسته ای دیگر از اعراب بایده که قرآن از وجود آن‌ها خبر داده است، امروزه نیز آثاری از آنان به‌دست آمده است، آن‌ها بت پرست بوده‌اند.

طسم: از آن‌ها اطلاعات دقیق بسیار اندکی وجود دارد.

جدیس، امیم، عبیل، عمالقه، جرهم اولی و حضور را از دیگر قبایل عرب بایده بودند.

عرب عاربة:

نوشته‌اند که مسکن اعراب قحطانی جنوب عربستان و نخستین موطن اعراب عدنانی شمال عربستان بخصوص ناحیه حجاز بود. مشهورترین قبایل قحطانی که موطن اولیه ایشان جنوب عربستان بوده و از آنجا به دیگر نقاط پراکنده شده‌اند عبارتند: سبا حمیر، حضر موت کهلان، اوس و خزرج، خزاعه، ازد، همدان، مذحج، طیء، اشعریان، لخم، جذام، عامله، خولان و جرهم ثانی. از میان قبایل فوق برخی موفق به تشکیل حکومت‌های قدرتمندی در جنوب عربستان شده‌اند. اوسیان و خزرجیانی که به پیامبر اسلام در یثرب ایمان آوردند و نام انصار یافتند از همین قبایل اوس و خزرج بودند که به شمال مهاجرت کردند و در یثرب سکنی گزیدند.

عرب مستعربه:

این دسته از عرب در نزد علمای انصاب و اخباریون به اعراب اسماعیلی، عدنانی، نزاری و معدی نیز شهرت دارند. آن‌ها از اعقاب اسماعیل بن ابراهیم بودند. آن‌ها را به این دلیل عرب مستعربه می‌نامند که به هنگام سکونت در میان عرب‌های قحطانی که دنباله همان عرب عاربة بودند به زبان عربی سخن گفتند و عربیت را از آنان گرفتند. مشهور ترین نواده اسماعیل، عدنان است. اعراب اسماعیلی به دلیل شهرت و اهمیت عدنان در سلسله نسبی اعراب مستعرب بیشتر به عدنانی شهرت دارند.

ویژگیها و مشخصات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عربستان جنوبی

سیاست و حکومت در عربستان جنوبی: از قرن‌ها پیش از میلاد و تا سال‌های زیادی پس از میلاد مسیح، حکومت‌های متعددی در عربستان جنوبی وجود داشته‌اند که بعضی از آنها دامنه نفوذ خود را به سراسر شبه جزیره و حتی خارج از آن کشیده و توانسته‌اند مستعمره‌های کوچکی در خارج عربستان تشکیل دهند. مشهورترین حکومت‌های جنوب عربستان که با حیات خود در سیاست، اقتصاد و فرهنگ شبه جزیره تأثیری مستقیم داشته‌اند عبارتند از:

حکومت معین:

اطلاعات امروزی ما درباره معین‌ها از طریق کتیبه‌هایی است که پژوهشگران غربی طی سال‌ها مطالعه به‌دست آورده‌اند. محققان دولت معین را از قدیمی‌ترین دولت‌های عربستان شمرده و برخی روزگار حیات حکومت آن‌ها را در فاصله سال‌های 1300 تا 630 ق. م دانسته‌اند.

قلمرو اصلی معین در شرق یمن و جوف جوبی و شمال غربی صنعا قرار داشته است. قلمرو معینیان در دوره اقتدار از منطقه جوف (بین نجران و حضرموت) به تمام عربستان جنوبی بسط یافته و حتی روابط آن با بین‌النهرین نیز برقرار بوده است. مهمترین شهرهای معین که ظاهراً هر کدام دولت شهری بوده‌اند عبارت بودند از: قرنو، یثل (که بعدها به نام براکش شهرت یافت)، حریم، دشق، کمنه، نشن و غیره.

حکومت معین ابتدا حکومتی دینی برآمده از قدرت دینی کاهنان بوده که به مرور به حکومت سلطنتی موروثی تبدیل گشته است. پادشاهان معینی در آغاز تکوین دولت «مزواد» لقب داشته‌اند و بعدها نام پادشاه یافته‌اند. تحدید قدرت سلطنت توسط نزدیکان پادشاه، رجال دینی، بزرگان قبایل و رؤسای شهرها باعث شده است که محققان حکومت معین را مطلقه ندانسته و آن را حکومتی شورایی معرفی کنند. عناصر اصلی شورای حکومت معین را اشراف قبایل و رؤسای شهرها تشکیل می‌دادند. در کنار حکومت مرکزی معین، شهرهای این مملکت نیز هر کدام حکومت خاصی داشتند، هر شهر دارای خدای ویژه‌ای بود که آن شهر با نام همان خدا شناخته می‌شد، حاکم سیاسی هر شهر را «کبیر» می‌نامیدند. کبیر در رأس حکومت و مجلس مشورتی شهر قرار داشت. معینیان این مجلس را «عم» به معنی امت، قوم و جماعت می‌نامیدند. معینیان در کنار مجلس عم، مجمع مشورتی بزرگتری در هر شهر داشتند که در آن مجلس که به نام «فرود» شهرت داشت. رؤسای قبایل و اشراف شهری به هنگام ضرورت جمع می‌شدند و به حل اختلافات قبایل و تصمیمات عمده می‌پرداختند. فرود به دار الندوه مکیان تشبیه شده است.

هر شهر معینی موظف به پرداخت مالیات خاصی به دولت مرکزی بود. هر کدام از شهرها معبدی داشتند که اختصاص به خدای ساکنان همان شهر داشت. از جمله خدایان شناخته شده شهرهای معین عبارت بودند از: عثرتیا عثتار (خدای زهره) ود (خدای ماه) و نکرح (خدای خورشید). خدایان معینی نگاهبان اصلی ترین درآمد شهروندان معینی، یعنی تجارت بودند.

ظاهراً در میان معینیان سنت قربانی برای خدایان وجود داشته و از میان ایشان به میان اقوام دیگر عربستان انتشار یافته است. معینیان کاهنان خود را که عهده دار امور معبد و رئیس دینی شهر بودند «شوع» می نامیدند. بنا به دلایلی نامشخص در قرن هفتم ق. م سبائیان در جنوب مملکت معین قدرت گرفتند و حملات پیاپی و گسترده‌ای را به معین آغاز کردند. این حملات منجر به سقوط شهرهای مرزی معین مانند نشق، حریم و کمنه گردید و سرانجام باعث سقوط تمام مملکت معین به دست سبائیان شد. حکومت حضر موت؛ همزمان با معینیان در جنوب عربستان حکومت دیگری بنام حضر موت وجود داشته که تا همین اواخر اطلاعاتی درباره آن وجود نداشت. حضر موت به معنای وادی مرگ است. پایتخت حضر موت شهر «شبهه» بود. شبهه شهری از شهرهای یمن و در امتداد جاده حضر موت به مکه معرفی شده است. این شهر از نظر تجاری و زراعی دارای اهمیت فراوانی بود. از جمله شهرهای حضر موت می توان از میفعه، غیزان، میناء و مذب را نام برد. میفعه را بعضی پایتخت قدیمی حضر موت دانسته‌اند. این شهر در قرن چهارم میلادی خراب شده و به جای آن شهر عیزان بنا شده است. مذب از این که معبد بزرگ سین، معروفترین معبد حضر موت در آنجا قرار داشته، دارای اهمیت بوده است. شهر میناء شهری بندری و مرکز تجاری حضر موت بوده است. این شهر با خارج عربستان و از جمله با عمان، هند و سومالی روابط فعال تجاری داشت.

همانند دیگر مناطق عربستان جنوبی، مملکت حضر موت نیز به بخشهای مختلفی تقسیم می شد که در راس هر کدام، کبیری به عنوان نماینده حکومت وجود داشت. اطلاعات به دست آمده درباره حضر موت از قدرت و نفوذ قبایل و شیوخ قبیله‌ها حکایت می کند.

در شهرهای حضر موت افرادی بنام مکرب وجود داشتند که امور دین را متکفل بودند و اقتدار فراوانی داشتند. مکرب همان مقرب و به معنی نزدیک به درگاه خدا و رابط و واسطه میان مردم و خدایان است.

حکومت سبائیان:

سبا پسر یعرب بن قطحان بود، چون اول پادشاهی از عرب بود که کشور گشایی کرد و اسیرها گرفت به او سبا گفتند. مملکت سبا در جنوب مملکت معین و شمال قتبان و شمال غربی حضر موت قرار داشته است. سبائیان پس از سقوط حکومت معین، بر قلمرو آنان نیز مسلط و در نتیجه دامنه نفوذ خود را از شرق تا خلیج فارس و از غرب تا دریای سرخ امتداد دادند. سبائیان قبل از تشکیل حکومت در جایی بنام «صرواح» سکونت داشتند به همین جهت نیز به ذو صرواح معروف شدند. آنها پس از صرواح، مارب را به عنوان پایتخت خود برگزیدند. آغاز تشکیل پادشاهی سبائیان را قرن هشتم ق. م دانسته‌اند که تا سال 115 میلادی دوام داشت.

تاریخ سبائیان را به چهار دوره تاریخی و حکومتی متمایز تقسیم کرده‌اند:

1 - دوره نخست که از آغاز تا سال 650 ق. دوام دارد، دوره‌ای است که پایتخت سبائیان هنوز صرواح است و فرمانروایان لقب مکرب دارند. سد مشهور مارب که اساس اقتصاد زراعی جامعه سبایی را تشکیل می‌داد در همین دوره اول و توسط مکرب‌ها ساخته شد.

2 - دومین دوره فرمانروایی سبائیان از سال 650 ق. م آغاز می‌شود. در این دوره فرمانروایی کاهنان جای خود را به فرمانروایان سیاسی یا پادشاهان می‌دهد. این دوره دوره اعتلای سیاسی، تجاری و زراعی جامعه سبایی است. در کتیبه‌های این دوره فرمانروایان مملکت سبا با عنوان «ملک سبا» مشخص می‌شوند. در این دوره مارب نیز به عنوان پایتخت انتخاب می‌شود.

3- این دوره که تا سال 115 ق. م ادامه دارد دوره‌ای است که قلمرو سبائیان گسترش بیشتری می‌یابد و پادشاهان به عنوان ملک سبا و ذوریدان نامیده می‌شوند.

4 - دوره چهارم که دوره شکوفایی بیشتر قدرت سبایی و در عین حال دوره انحطاط و انقراض حکومت سبایی است. سبائیان در دوره شکوفایی قدرت، به دلیل رشد سیاسی و نیز توانایی نظامی توانستند قلمرو حکومتی خود را با تصرف مناطق مجاور توسعه دهند. سرزمین معینیان در همین دوره به تصرف سبائیان درآمد. سبائیان در تجارت کندر و مر، که در مراسم دینی آسیا و مصر مورد استفاده قرار می‌گرفت و به همین جهت نیز خریداران زیادی داشت، شرکت فعال داشتند. آنان تجارت دریایی میان هند و مصر و نیز راه تجارتی مهمی را که از مکه به مدینه می‌گذشت و به پترا و بیت المقدس می‌رسید تحت تسلط خود داشتند. اعراب جنوبی بخصوص سبائیان علاوه بر فعالیتهای گسترده تجاری، در کار

زراعت و کشاورزی نیز فعال بودند. گستردگی تجارت و کشاورزی موجب کثرت ثروت سبائیان شده بود.

ترکیب اجتماعی در مملکت سبا نیز شبیه معین و قتبان بود. در اینجا نیز کاهنان مذهبی هم مؤسس قدرت سیاسی بودند و هم در تمام دوران در حاکمیت جامعه دارای نقش و اثر فعال بودند. در جامعه سبا، کبیرها نیز همانند سایر مملکت‌های جنوبی دارای اقتدار بودند.

در اواخر عهد سبائی به دلیل جنگهای متعدد داخلی و منازعات قبیله‌ای، قدرت نظامی سبائیان رو به افول گذاشت و شورش‌های قبایل و طغیان شهرهایی نظیر همدان، ریدان، حضرموت و قتبان بر شدت بحران افزود. مخاصمات داخلی، انحطاط تجارت به دلیل تغییر راه تجاری از خشکی به راه دریایی همچنین انحطاط زراعت تحت تأثیر همان محاربات داخلی به مرور قدرت سبائیان را کاهش داد و بر توانمندی رقبای ایشان افزود و نهایتاً موجب تکوین قدرت حمیریان شد.

حمیریان

اینان ابتداتحت سلطه دولت قتبان بودند ولی به مرور زمان به منطقه ریدان دست یافته و ذوریدان شدند. آن‌ها از طریق شرکت در دسته‌بندی‌های قبیله‌ای توانستند در صحنه سیاسی جنوب عربستان اقتدار بیشتری پیدا کنند و سرانجام وارث حکومت سبائیان شوند. آن‌ها پایتخت اولیه خود را در شهر ظفار قرار دادند، ولی بعدها به ترتیب مارب و صنعا را به پایتختی انتخاب کردند.

حمیریان از قبایل خویشاوند سبائیان بودند. بنابراین زبانشان که در کتیبه‌های آنان منعکس شده همان زبان سبائی و معینی بود. برخی از نویسندگان و مورخان تاریخ عرب، آغاز دولت حمیری را سال 115 ق. م و پایان آن را سال 525 میلادی دانسته‌اند. این حکومت حمیریان به دو بخش و پادشاهی حمیری به دو طبقه تقسیم شده است. دوره اول فرمانروایی حمیریان و طبقه نخست شاهان حمیری حکومت خود را از همان سال 115 ق. م آغاز و تا سال 275 میلادی ادامه دادند. دوره دوم پادشاهی حمیریان و طبقه ثانی شاهان ایشان که به تابعه شهرت دارند از سال 275 میلادی آغاز و تا سال 525 ادامه یافت.

پادشاهان دوره اول فرمانروایی حمیریان به پادشاهان سبا، ریدان، حضرموت، کوهستان و تهامه شهرت داشتند. روزگار حکوت این طبقه از پادشاهان حمیری مقارن است با توسعه طلبی رومیان که پس از سلطه سیاسی و اقتصادی بر بسیاری از مناطق آسیا از جمله شمال عربستان قصد داشتند تا سلطه خویش را بر جنوب عربستان نیز بسط دهند. الیوس گالیوس سردار رومی و والی مصر درصدد تصرف جنوب عربستان برآمد اما علی رغم تلاش فراوان بدون حصول به

نتیجه مورد نظر ناکام گشته و ناگزیر شد تا جنوب عربستان را ترک کند. در این زمان الیشرح یخضب بر حمیریان حکومت می‌کرد. در هر حال این شکست نمایانگر توان مقابله و مقاومت پادشاهان عربستان جنوبی بود.

چنین به نظر می‌رسد که نظام اجتماعی جامعه حمیری بخصوص از زمان تباعه به بعد با نظام اجتماعی جامعه معین و سبا متفاوت بوده است. تقسیم بندی قلمرو حمیریان به مخلاف و وجود قیل‌ها و مقایسه آن با کبیرها نشانه‌ها یی از تفاوت بافت کلی را به دست می‌دهد.

شاهان حمیری و اشراف این قبیله برای خود قصر های بسیار مجلل و با شکوهی می‌ساختند که به دلیل تعدد آنها در یمن این سرزمین را کشور قصرها لقب داده‌اند. قصر غمدان یکی از مشهورترین قصرهای این دوران است که تا ظهور اسلام باقی بود و از این زمان به بعد رو به ویرانی کامل گذاشت.

در جامعه حمیری دو منبع عمده ثروت، تجارت و زراعت بود. تجارت رایج حمیریان را کت=ندر و بخور تشکیل می‌داد. حمیریان در ابتدا به پرستش عناصر طبیعت و ستارگان و ماه و خورشید می‌پرداختند و معابدی نیز مخصوص خدایان بنا می‌کردند، ولی بعدها دو دین یهودیت و مسیحیت به جامعه آنان راه یافت. نخستین کسی که از میان تباعه به آیین یهود گروید ابوکرب و پس از او ذونواس بود.

پس از انتشار مسیحیت در عربستان جنوبی، واقعه مهمی که در روزگار سلطنت تباعه برای مسیحیان اتفاق افتاد و منجر به قتل عام مسیحیان شد، واقعه اصحاب اخدود است که در قرآن نیز ذکر شده است. به این ترتیب که مردم نجران در زمان ذونواس به آیین مسیحیت گرویدند، این امر بر فرمانروای یهودی مذهب حمیر ناگوار آمده و مردم را به ترک مسیحیت فراخواند. مردم درخواست ذونواس را نپذیرفته و پافشاری کردند و به همین جهت او تمام مسیحیان را به قتل رساند. در این میان تنها دو ثعلبان جان سالم بدر برد و به دربار بیزانس پناه برد و از امپراتور استمداد طلبید. امپراتور نیز به پادشاه حبشه دستور داد تا به یمن لشکر کشی کرده و انتقام مسیحیان را بگیرد. آنها به رهبری اریاط عازم عربستان شدند و با شکست حمیریان دوره تسلط حبشیان بر عربستان آغاز شد. اگر چه ظاهراً به نظر می‌رسد که قتل عام مسیحیان نجران صرفاً زاییده تعصب دینی ذونواس بوده، اما حقیقت این است که این حادثه را باید زاییده واکنش ذونواس در مقابل هدف‌های سلطه‌طلبانه رومیان و متحدین حبشی آنان دانست. هدف‌هایی که با ترویج مسیحیت در جنوب عربستان به صورتی آرام تعقیب می‌شد.

با غلبه حبشی‌ها بر جنوب عربستان در سال 525 میلادی در واقع عمر حکومت حمیریان یا تباعه به پایان رسید و

استقلال جنوب نیز خاتمه یافت. البته مدتی بعد سیف بن ذی یزن برای اخراج حبشی‌ها دست به تلاش وسیعی زد و نهایتاً با توسل به دربار ساسانی و گرفتن کمک نظامی از انوشیروان توانست حبشی‌ها را از جنوب عربستان اخراج کند، اما از این زمان به بعد ایرانی‌ها بر یمن مسلط شدند و مانع تجدید حیات حکومت‌های جنوبی گردیدند.

غلبه حبشیان علاوه بر محو استقلال سیاسی جنوب عربستان ضربه مهلکی را نیز بر حیات اقتصادی منطقه جنوب وارد کرد. ابرهه وقتی به کودتا گونه‌ای، ارباط را به قتل رساند به تحکیم نفوذ حبشی‌ها در یمن مبادرت کرد، به دستور او در شهر صنعا کلیسای القلیس ساخته شد تا این کلیسا جانشین کعبه در جنوب عربستان گردد. نوشته‌اند که پس از اتمام بنای کلیسای مذکور، دو تن از اعراب حجاز، شبانگاه کلیسا را آلودند و همین جسارت و توهین مقدمه لشکر کشی ابرهه به شمال عربستان و تصمیم او به تخریب کعبه شد. در همین سفر ابرهه بود که واقعه اصحاب فیل پیش آمد و موجب لطمه شدیدی به قدرت حبشی‌ها گردید.

اولین ضربه کاری را که مستقیماً تجارت جنوب را تکان داد، بطلمیوس‌های مصر وارد کردند. به دستور بطلمیوس کانال اتصالی نیل به دریای سرخ گشوده شد و تاجران از این زمان به بعد به آب‌های دریایی که مصر و عربستان را از یکدیگر جدا می‌کرد راه یافتند که همین از اهمیت راه خشکی عربستان که از جنوب به شمال امتداد داشت، کاست.

پس از بطلمیوسیان، دومین ضربه کاری بر اقتصاد تجاری جنوب را رومیان وارد کردند. رومیان در لشکر کشی به جنوب عربستان و فرستادن الیوس و گالوس بر آن بودند تا پس از غلبه بر عمده‌ترین مراکز تجارت شمال به منبع و یکی از مراکز دیگر آن نیز دست یابند.

رومیان پس از عدم موفقیت در لشکر کشی الیوس و گالوس، سومین ضربه بر این منطقه را با اعمال سیاست افتتاح راه جدید دریایی وارد آوردند، با بکار انداختن راه دریایی مصر و هندوستان از طریق دریای سرخ، وقتی این به راحتی عملی گردید، به یکباره منبع در آمد جنوب از طریق نقش واسطه‌اش در تجارت از اهمیت افتاد و رو به ضعف و سستی فوق العاده گذاشت و چنین بود که دوره افول تمدن‌های جنوب عربستان آغاز گردید. علی‌رغم انحطاط تجارت جنوب با افتتاح راه دریایی جدید، اقتصاد زراعی جنوب عربستان هنوز فعال بود، اما در حدود سال 447 میلادی سد مارب نیز به گونه‌ای شکست که دیگر تعمیر نشد. شکستن سد مارب که انحطاط اقتصاد زراعی جنوب عربستان را به دنبال آورد در واقع چهارمین ضربه کاری بر سیاست، اقتصاد و مدنیت جنوب بود. درست در چنین شرایطی از ضعف و فتور سیاسی و اقتصادی که حبشی‌ها وارد یمن گردیده و با وارد کردن پنجمین ضربه کاری، جان مدنیت جنوب را گرفتند.

مهاجرت قبایل جنوبی به شمال:

بارزترین و فوری ترین تأثیر خرابی سد مارب و انحطاط راه تجارت جنوب تجدید مهاجرت برخی از قبایل جنوبی به سایر نقاط و از جمله شمال عربستان بود. به نظر می‌رسد که ترکیبی از عوامل سه گانه، یعنی افزایش و انباشت جمعیت، انحطاط تجارت جنوب و جاذبه‌ای اقتصادی و معیشتی شمال و بالاخره سد مارب تفسیری در ست و واقع بینانه از مسأله مهاجرت جنوبی‌ها به مناطق شمالی عربستان باشد.

منابع عربی قدیمی‌ترین مهاجرت را مهاجرت قبیله جرهم ثانی به مکه می‌دانند.

بنا به گزارش منابع اخباری گسترده ترین مهاجرت، پس از سیل عرم اتفاق افتاد که باعث خرابی سد مارب شد. یکی از بزرگترین جمع مهاجرین یمن را که در شام استقرار یافتند، غسانی‌ها پدید آوردند. آن‌ها پس از خروج از جنوب به سرزمین بلقاء وارد شدند و چون به دین مسیحیت درآمدند، تبدیل به متحدین رومیان شدند.

حیات اقتصادی عربستان جنوبی:

کشاورزی: در مقایسه با سایر قسمت‌های شبه جزیره عربستان قسمت جنوبی آن به‌خصوص ناحیه یمن از آب و هوای خوبی بهره مند است. به همین دلیل نیز اعراب، این منطقه را عربستان خوشبخت نامیده‌اند. به علت ریزش باران‌های موسمی در یمن و احداث سدها و سیل بند های متعدد که معروفترین آن‌ها همان سد مارب بود، اعراب جنوب توانستند به کشاورزی و تولید زراعی رونق داده. به کشت غلات، حبوبات و سایر محصولات مبادرت نمایند.

اشکال مالکیت در عربستان جنوبی از چهار شکل بیرون نبوده است:

زمین‌های پادشاهان و خاندان شاهی

زمین‌های معابد

زمین‌های شیوخ و روسای قبایل

زمین‌های خرده مالکان

خدایان اعراب جنوبی، همانند خدایان بین‌النهرین باستان و یونان قدیم، خصایص بشری داشتند. وقف و اقطاع، عقود و پیمان‌هایی بودند که حکومت‌ها و پرستشگاه‌ها برای واگذاری زمین، جهت تولید و بهره‌برداری با مردم منعقد می‌کردند. اقطاع خود به اقطاع تملیک و استقلال تقسیم می‌شد. زمینهای متعلق به معابد برای همیشه در مالکیت خدایان باقی می‌ماند و شکل اقطاعی آن‌ها تملیک نبوده، بلکه استقلال بود. ولی پادشاهان زمین‌های متعلق به خود و یا زمین‌های

موات و آبادی را که از طریق جنگ تصرف می‌شد، به خویشاوندان و فرماندهان و روسای قبایل به اقطاع تملیک می‌دادند که چنین تملیکی به دوام رابطه مودت شاه بستگی داشت.

سنت عربی اقطاع تملیک و استقلال دو شیوه مالکیت و کسب در آمد بود که در سال‌های 24 تا 34 در تاریخ اسلام احیاء شدند و علی رغم سیاستی که حضرت علی، علیه این شیوه بکار گرفته و آن را مردود اعلام داشت، از دوره اموی به بعد و در تمام دوره عباسی و روزگار سلاطین سلجوقی به عنوان عقود مشروع در سرزمین‌های اسلامی شناخته شدند. تجدید این سنت بارزترین نمونه تداوم سنن عربی در فرهنگ اسلامی بود.

کسانی که زمین‌ها را به اقطاع می‌گرفتند برای تولید محصول در آن از روستائیان استفاده کرده و در مقابل پرداخت اجرت بسیار کمی، آنان را به تولید و بار اصلی تولید را روستائیان و زارعین مزدبگیر، دوش می‌کشیدند و بردگان نیروی تولیدی قابل توجهی به شمار نمی‌رفتند.

خرده مالکان بر اساس سنتی به نام «قاه» که هم در شمال و هم در جنوب عربستان معمول بوده، به هنگام برداشت محصول در مقابل دریافت خوراکی و آشامیدنی روزانه، با همکاری و تعاون به برداشت محصول می‌پرداختند.

انواع مالیاتها:

اتاوه، مکس و عشر از معمول‌ترین مالیات‌هایی بودند که مردم موظف به پرداخت آن بودند و بخش قابل توجهی از درآمد هیأت حاکمه را تشکیل می‌دادند. اتاوه به معنی رشوه و خراج است و اتاوه حقوقی بود که شاهان و اشراف و سران قبایل بر رعایا و تابعان خود مقرر می‌داشتند. این مالیات، مالیات بر زراعت بود و به موجب آن قسمتی از محصول از تولید کننده اصلی و مالک آن دریافت می‌شد. به اتاوه یا خراج، طعم نیز گفته می‌شد. طعم به معنی خوراکی است و آن کنایه از این است که گاه شاه یا حاکم، دریافت مالیات ناحیه‌ای را به فرد خاصی واگذار کرده آنجا را طعمه یا خوراکی او قرار می‌داد تا بتواند مخارج خود را توسط آن تأمین کند.

مکس مالیات دیگری بود که در عربستان جنوبی از کالاهای تجاری یا به عبارت بهتر از سود حاصله از فروش کالاها دریافت می‌شد. مکس در اصل به معنی نقص و کاستی و کاهش قیمت در معامله است به معنی ظلم نیز به کار رفته است. این مالیات توسط عشار و یا ماکس که دریافت کنندگاه این مالیات برای شاه بودند، گرفته می‌شد.

عشر از دیگر مالیات‌های معمول در عربستان و عبارت از مالیاتی بود که از سود تجارت و زراعت اخذ می‌شد، به انواع سودها اعم از سود خرید و فروش، اجاره یا ارث و کشاورزی و غیره تعمیم داده و دریافت می‌کرد.

در بعضی از احادیث از عشر به عنوان مالیاتی جاهلی یاد شده و ضمن نهی از آن، عشار یا عاشر را کافر دانسته‌اند. حرز به معنی مالیات و گیرنده آن را حارز می‌نامیدند، این مالیات بر اساس حدس و تخمین تعیین گشته و از زارعین اخذ می‌شد. حرز تا زمان ظهور اسلام ظاهراً در شمال عربستان نیز معمول بوده و پیامبر از آن نهی کرده است.

مخلافها:

در حیات اقتصادی - اجتماعی عربستان جنوبی در دوره دوم حمیری، یعنی دوران فرمانروایی تبابعه به شکلی از قدرت محدود سیاسی و نوعی از مالکیت برخورد می‌کنیم که شباهت‌هایی با نظام فئودالی دارد. این شکل تولیدی و مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که بر مبنای آن محدوده‌ای از یک سرزمین و عمدتاً یک استان در اختیار شخص واحدی قرار دارد که علاوه بر مالکیت بر آن، قدرت نظامی و سیاسی نیز در اختیار اوست، مخلاف داری یا حکومت استان نام دارد. شبیه همین نظام را علمای تاریخ اسلام، ملوک الطوائف نامیده‌اند.

در هر مخلاف مهمترین رکن قدرت را قیل تشکیل می‌داد، قیل حاکم مورد قبول جامعه بود، زیرا در هر مخلاف قبیله‌ای خاص زندگی می‌کرد و قیل رئیس قبیله نیز بود.

هر مخلاف از چند محفد تشکیل می‌شد. محفد نیز به نوبه خود از یک یا چند قریه و مزارع متعلق به آن پدید می‌آمد.

تجارت در عربستان جنوبی:

اهمیت تجارت در عربستان تا به آن حد بود که می‌توان گفت چه تمدن‌های جنوب و چه تمدن‌های شمالی شبه جزیره به واسطه تجارت پدید آمده و به هنگام توقف و یا رکود فعالیت‌های تجاری یا اساساً از بین رفته و یا به انحطاط شدیدی گرفتار گشته‌اند.

طبقات بازرگان را در جنوب عربستان، پادشاهان، کاهنان، زمینداران، و روسای قبایل تشکیل می‌دادند. به دلیل شرکت شاهان در تجارت و نیز اهمیت آن در حیات سیاسی و اقتصادی جنوب، ایستگاه‌های تجاری متعددی ساخته شده بود. تا پیش از شرکت فعال رومیان در تجارت منطقه، تجار جنوب عمده ترین نقش را در بازرگانی ایفا می‌کردند و آوازه ثروت و مکنّت ایشان تا ممالک دور نیز می‌رسید. اما پس از اینکه کشتی‌های رومی وارد تجارت دریای سرخ و مدیترانه شدند، تجارت دریایی از انحصار پادشاهان و بازرگانان جنوب در آمد و لطمه سختی بر اقتصاد تجاری عربستان جنوبی وارد گردید. مر، لبنان، کندر و نجور از مهمترین محصولات تجاری جنوب عربستان به شمار می‌رفت. این محصولات عمدتاً به منظور استفاده در معابد و مراسم دینی خریداری می‌شد.

ادیان عربستان جنوبی

ستاره پرستی: سامیان جنوب عربستان از زمان های بسیار قدیم تحت تأثیر باورهای اعتقادی تمدن های همسایه، به پرستش ستارگان و اجرام آسمانی پرداخته و مهمترین الهه های مورد پرستش آنان، ماه، خورشید و زهره بودند. اعراب جنوب ماه را به عنوان پدر، خورشید را به عنوان مادر و زهره را به عنوان پسر تلقی می کردند. ماه در میان دیگر ستارگانی که به نام خدایان جنوبی پرستیده می شدند، بر جسته ترین مقام را دارا بود. تا آنجا که بعضی از محققان اعراب جنوبی را با توجه به اهمیت زیادی که برای ماه قایل بودند، ماه پرست دانسته اند و ماه پرستی را از تفاوت های اصلی دین اعراب جنوبی با اعراب شمالی شمرده اند. ماه نزد سبائیان به نام القمه نامیده می شد و خدای بزرگ ایشان به شمار می رفت. القمه در نزد قبتانیان عم، و در نزد معینیان ود نام داشت.

پرستش این بت ها به تدریج در میان قبایل عرب شمالی نیز رواج یافت، مثلاً پرستش ود در دومه الجندل و در میان قبیله کلب رواج یافته بود.

معابد آفتاب پرستان به بیت الشمس شهرت داشت. خورشید در میان مردمان جاهلی به نام ذکاء معروف بود. سومری ها خورشید را خدای نگهبان مسافران می دانستند.

مشهورترین بت های عربستان عبارت بودند از: یعوق، یغوث، نسر، اقیصر، عمیانس و ذوالخلصه.

یهودیت: باید اولین دوره مهاجرت عمومی یهودیان به عربستان را دوره فرمانروایی بخت النصر در بابل دانست. پس از شکوفایی قدرت بابلی ها در بین النهرین و حمله بخت النصر به بیت المقدس و اخراج بنی اسرائیل از این منطقه که هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی آرامش و امنیت را از ساکنان این منطقه گرفت، گروه هایی از یهودیان ناچار به ترک بیت المقدس شده و به مناطق همسایه، از جمله عربستان مهاجرت کردند. علی القاعده باید جاذبه های زراعی و تجاری جنوب علت مهمی در مهاجرت یهودیان به این منطقه باشد. یمن از جمله سرزمین های جنوبی عربستان بود که تعداد یهودیان متوطن در آنجا بسیار بیشتر از سایر نقاط عربستان بوده است. یهودیت بسی پیش از زمان تبعه در عربستان جنوبی نفوذ داشته است.

موج دوم مهاجرت یهودیان به عربستان و از جمله عربستان جنوبی در قرن اول و دوم میلادی که پس از تعرضات رومیان به مناطق یهودی نشین در بیت المقدس و شامات آغاز شد، عواملی داشت از جمله:

افزایش تعداد یهودیان در فلسطین و بحران جمعیت و اقتصاد.

جنگ یهودی‌ها و رومیان در سال 70 میلادی که منجر به تخریب شهرهای فلسطین و هیکل سلیمان در بیت المقدس گردید.

جاذبه های اقتصادی مناطق همجوار و از جمله جنوب عربستان

نجران یکی از مراکزی بود که یهودیان، مسیحیان و بت پرستان در آنجا در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. معابد یهود بنام کنیسه اشتهار داشتند.

مسیحیت: این دین بر خلاف آیین یهود و سیله‌ای برای اعمال سیاست‌های استعماری در عربستان شد. رومیان و حبشی‌ها از مسیحیان به عنوان وسیله‌ای برای سلطه خود در عربستان سود می‌جستند. می‌توان گفت که مبلغین مسیحی به سبب برخورداری از بیانی جذاب و فرهنگی پیشرفته و شخصیتی معنوی و داشتن اطلاعات پزشکی و همچنین با حمایت امپراتوری روم توانستند در میان ساکنان شبه جزیره عربستان نفوذ زیادی پیدا کنند.

در میان نواحی مختلف عربستان جنوبی، ناحیه یمن و به‌خصوص نجران از مراکز عمده مسیحیان بوده است. نجران به علت وجود کلیسایی که به دست حبشیان ساخته شد و بعدها به کعبه نجران به علت قتل عام مسیحیان آنجا شهرت فراوان کسب کرد. اسقف‌های همین کعبه نجران بودند که به نزد پیامبر اسلام آمدند و رسول اکرم ایشان به مباحله فراخواند.

مسیحیت بیشتر از هر جای دیگر در نجران نفوذ داشت. بنا به گزارش مورخین، امور سیاسی، مذهبی و اجتماعی شهر نجران زیر نظر سه شخصیت اداره می‌شد که هر کدام وظایف خاصی داشته: عاقبت، که امیر و صاحب رای بود و تمام کارها با مشورت وی انجام می‌شد، به گونه‌ای که مردم به هیچ کاری بدون مشورت با او دست نمی‌زدند. سید که ریاست مجالس و مجتمعات مردم نجران را برعهده داشت و اسقف نیز رهبری امور مذهبی و روحانی را بر عهده داشت.

مشخصات طبیعی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عربستان شمالی:

تفاوت شرایط طبیعی و اقلیمی شمال و جنوب در تمدن ساکنان این دو بخش تاثیر گذاشته و مردمانی از یک نژاد را با خصایص و ویژگی‌های خاص مدنی، خلق و خوی فردی و مبانی متفاوت فرهنگی و مذهبی به وجود آورده است. در شمال عربستان در برهه‌ای از تاریخ و به هنگامیکه راه تجاری عربستان در حال رونق است و اهمیت و اعتباری فوق العاده در جابه‌جایی بازرگانان و کالاهای آن دارد، تمدن‌ها و دولت‌های نیرومندی چون نبط و تدمر پدید می‌آیند. ظهور این دولت‌ها و تداوم حیات آنان نیز با تجارت پیوند دارد و به هنگامیکه اهمیت راههای تجاری کاهش می‌یابد و عربستان نقش

واسطه خود را در تجارت از دست می‌دهد، این دولت‌ها نیز از صحنه تاریخ محو می‌شوند و تمدن آنان به نابودی می‌گراید و حتی از خاطره عرب‌ها نیز محو و زایل می‌شوند. اگر در جنوب، پس از انحطاط تجارت شهر نشینی دوام می‌آورد و تمدن و فرهنگ آنان علی‌رغم ضعف و سستی باقی می‌ماند، این امر جز در پرتو همان شرایط نسبی مطلوب طبیعی و اقلیمی نیست. اما در شمال که طبیعت بزرگترین دشمن حیات فردی و تمدن است با انحطاط تجارت، سرزمین‌های لم‌یزرع و خشک و بی‌آب و علف نمی‌توانند کمترین مساعدتی به ساکنان خود بکنند.

دولت‌های شمال عربستان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول شامل دولت‌های قدیمی نبط و تدمر می‌شوند که زائیده تجارت بودند و با تکیه بر قومیت و ثروت خود می‌کوشیدند تا حتی امکان استقلال خود را حفظ کنند. دسته دوم نیز از دولت‌های متأخری چون حیره، غسان کنده بودند که تکوین آن‌ها با مصالح سیاسی قدرت‌های بزرگ آن ایام پیوند داشت و تداومشان نیز از همین جا ریشه می‌گرفت. این دولت‌ها همواره فاقد استقلال واقعی بودند و از قدرت‌های تحت‌الحمایه محسوب می‌شدند.

در جریان افول قدرت‌های سیاسی جنوب و شمال غربی عربستان و انحطاط تجارت در قلمرو این دولت‌ها، شهرهای حجاز مهاجران جدیدی را در خود جای دادند. با اهمیت یافتن این شهرها و رونق بازرگانی در آن‌ها، ساکنان آن هرگز نتوانستند و یا نخواستند قدرتی سیاسی در جامعه خویش بیافرینند و در تمام طول تاریخ پیش از اسلام، ضمن جدایی سیاسی از یکدیگر، در درون خویش نیز از فرمانروایی واحد تمکین نکردند و به حکومت فردی یا سلسله‌ای تن در ندادند. این شهرها در عین حال که مشخصات زندگی بدوی نداشتند، به لحاظ سیاسی همچون جوامع صحرانشین و قبیله‌ای اداره می‌شدند. قدرت سیاسی در این شهرها در دست روسای قبایلی بود که هر کدام ریاست قبیله خویش را در دست داشتند و می‌کوشیدند تا با اخذ تدابیری حرمت قبیله و منافع آن را پاس دارند.

جنوب و شمال عربستان از نظر فرهنگی و اعتقادی نیز با یکدیگر تفاوت‌هایی داشتند. در شمال اگر چه بت‌پرستی بسان جنوب با همان تعداد و تنوع در تعداد بت‌ها و حتی بیشتر رواج داشت، اما بت پرستان شمال به اصنام و اوثنان و انصاب خود اصالتی در حد جنوبیها نمی‌دادند و به صورتی گنگ و مبهم، همچنان بقایایی از تفکر توحیدی اجداد اولیه خود و یا به تعبیر درست‌تر، از اجداد اعراب اسماعیل داشتند و در واقع بت‌ها را شفیعان خود در برابر خالق یگانه جهان که الله نام داشت، قلمداد می‌کردند. به همان اندازه که ساکنان حجاز از نظر مدنیت، از جنوبی‌ها عقب مانده تر بودند، به لحاظ فرهنگ مذهبی، اصیل‌تر و متکامل‌تر بودند، که این خود مسأله‌ای شگفت است. نخستین جماعات عرب اسماعیلی،

همزمان با تکوین و گسترششان بر آیین توحیدی پدرشان ابراهیم باور داشتند. اعتقاد توحیدی اینان اگر چه بعدها به بت پرستی گرایید و حالت قهقرایی یافت، اما بافت و جوهره اعتقادی اینان پیچیده تر از ستاره پرستی جنوبی‌ها بود. چه اینان ضمن عبادت اصنام به کعبه به عنوان خانه خدا نیز احترام می‌گذاشتند و به پاره‌ای از سنن و احکام آیین توحیدی ابراهیم عمل می‌کردند. مهمتر از همه اینکه آنان در کنار عبودیت بت‌ها، الله را نیز پرستیده، او را آفریننده آسمان و زمین و انسان قلمداد می‌نمودند. مدنیت پیشرفته جنوب در بطن خود فرهنگ اعتقادی عقب مانده و کهنه را داشت و در ابتدا و حتی در قرون بعدی و آستانه ظهور اسلام، از فرهنگ اعتقادی شمال کهنه‌تر و فرسوده تر بود. چنین فرهنگی که در متن آن، مدنیت مورد احترام بود، پس از انحطاط خود و هجرت اضطراری جنوبی‌ها به حجاز، باورهای توحیدی و متکامل تر اعراب اسماعیلی را به انحطاط کشاند و منحرف ساخت، ولی با این حال، نتوانست به صورت کامل، بر آن غلبه و همه جلوه‌ها و نمادهای فرهنگ مذهبی شمال را از بین برد.

نفوذ یهودیت و مسیحیت در حجاز کمتر از جنوب بود. از وجود کنیسه‌ها و کلیساهای یهودی و مسیحی در شهرهای حجاز خبری نبود و تعداد پیروان این ادیان نیز نسبت به جنوب، در این منطقه از عربستان شمالی کمتر بود. در شهر یثرب تعدادی از قبایل یهودی می‌زیستند و از قبایل مسیحی در این شهر خبری نبود.

در شمال غربی، اعراب تدمری و نبطی دولت‌های نیرومندی به وجود آوردند و تمدن‌های بزرگی را پایه ریزی کردند که عناصری از فرهنگ یونانی و رومی را در بطن خود جای داده بود. در قلمرو زندگی قبایل لخم و غسان نیز قدرت‌های سیاسی خاص به وجود آمد و هر کدام فرهنگی خاص خود را پدید آوردند. در شمال عربستان، حجاز در مقایسه با سایر مناطق ویژگی‌های خاص خود را داشت. این منطقه به لحاظ مدنیت بسیار عقب‌مانده و از نظر فرهنگی نیز مقاوم و تغییر ناپذیر بود. در مورد شهرهای حجاز، مکه نیز ویژگی‌های خاص داشت، این شهر مورد احترام سایر شهر نشینان و بدویان بود و در همان حال محور فرهنگ اعتقادی اعراب حجاز نیز به شمار می‌رفت.

نبطیان

اخباریون از وجود مملکت نبط و سابقه سیاسی و تمدنی آن اطلاع نداشتند و اصولاً ایشان و سایر اعراب، نبطیان را عرب نمی‌شمردند. اعراب هر گاه از نبطیان نام می‌بردند، مردم عراق را اراده می‌کردند. تاریخ تأسیس حکومت نبط به اوایل قرن ششم ق. م می‌رسد. در این زمان تیره‌ای از اعراب وارد شمال غربی جزیره العرب، یعنی عربستان سنگی شدند و به تدریج بنیاد دولت نبط را ریختند. برخی نوشته اند که حورانیه، قدیمی ترین ساکنان مملکت نبط بودند که ساکنان

قدیمی غارها بودند. پس از حورانی‌ها، ادومیان بر سرزمین نبط و حورانی‌ها غلبه یافتند و در دوره‌ای طولانی که آغاز آن بر ما مجهول است، در نبط توطن گزیدند. ادومیان در روزگار زندگی داود و پسرش سلیمان با عبرانی‌ها رابطه نزدیکی داشتند. برای مدتی ادومیان تحت سلطه عبرانی‌ها در آمدند، اما پس از غلبه بخت النصر بر فلسطین، به یاری این پادشاه بابلی شتافته و دوباره به استقلال رسیدند. نبطیان که گفتیم در قرن ششم ق. م وارد سرزمین نبط شدند، در واقع وارث ادومیان در مملکت نبط گشتند.

دلیل اینکه اعراب نبطیان را عرب نمی‌شمردند، این بود که زبان و خط ایشان عربی نبود و نبطیان به جای تکلم به زبان عربی به زبان آرامی سخن می‌گفتند و به خط همین قوم نیز می‌نوشتند. شکوفایی مملکت نبط زاییده عوامل سیاسی و اقتصادی خاصی بود که این عمل امکان تکوین حکومت نبط را فراهم آوردند.

رشد تجارت و افزایش ثروت، این قوم را توسعه داد و در اندک مدتی ایشان از قومی بدوی، تبدیل به ملتی ثروتمند شدند و توانستند مملکتی نیرومند و حکومتی مقتدر پدید آورند. همراه با رشد مدنیت در میان نبطیان، پترا که در آغاز مرکزی تجاری به شمار می‌رفت، بزرگتر شد و به پایتخت نبطیان تبدیل گردید.

پترا کلمه‌ای لاتینی و به معنای سنگ یا صخره و ترجمه کلمه عبری سلع است.

اهمیت اقتصادی شهر پترا باعث شد تا این شهر در دوره نبطیان نیز بارها مورد هجوم قدرت‌های سلطه طلب مقدونی و رومی واقع شد.

پادشاهان نبطی به ضرب سکه مبادرت ورزیدند و چون دربار ایشان وسعت یافته بود، به تأسیس نهاد وزارت مبادرت کردند. پادشاهان نبطی عموماً خود را به نام عباد و یا مالک می‌خواندند.

حارث اول قدیمی‌ترین پادشاه نبطیان بود که در حدود سال 169 ق. م حکومت می‌کرد. شواهد عدیده‌ای حاکی از وجود پیوند نزدیک میان نبطیان با اعراب اسماعیلی و بخصوص قبیله قریش و دیگر قبایل اسماعیلی حجاز است. از جمله شواهد پیوند نبطیان و قریش، زبان است. زبان نبطی در اسامی اشخاص به زبان قریش قرابت زیادی دارد. به اعتقاد بعضی ریشه خط کنونی عرب از خط نبطی گرفته شده است. همین خط در قرن سوم میلادی تکامل یافت و به صورت خط عربستان شمالی در آمد و برای نوشتن قرآن به کار رفت.

پرستش بعضی از بت‌های نبطیان از جمله لات بعدها در میان قریش نیز رواج یافت. نزدیکی قلمرو نبطیان با مناطق نفوذ یونانیان و بعدها رومیان باعث شد تا این قوم از فرهنگ و تمدن هلنی متأثر شود. تأثیر فرهنگ و تمدن هلنی در میان

نبطیان از آثار معماری و سکه‌های نبطی که به شکل سکه‌های یونانی است پیداست. رواج مصنوعات یونانی در پترا و حجر، شهر معروف دیگر، نبط، چنان بود که این مملکت تبدیل به مرکزی برای انتقال هلینیسم و مصنوعات یونانی به عربستان جنوبی شد.

موقعیت مناسب تجاری نبط، دلیل عمده ثروت قبایل نبطی بود. نبط در بهترین موقعیت تجاری شمال و برسر راه تجارت جنوب عربستان و دریای سرخ قرار داشت. قافله‌های تجاری که با مصر و شام و شهرهای فنیقیه تجارت می‌کردند از شهر پترا می‌گذشتند و این شهر با تجارت هند، ایران و عربستان شرقی و دریای سرخ پیوند داشت و از طریق همین پیوند فراوانی را در خود جمع می‌کرد. ساکنان نبط گذشته از اشتغال مستقیم به تجارت، از طریق حق ترانزیت نیز ثروت زیادی به چنگ می‌آوردند.

تعرضات رومیان به نبط که در آغاز قرن دوم میلادی پی گرفته شد، عامل اصلی پایان حیات سیاسی و اقتصادی و حتی تمدن نبط بود. پس از تسلط رومیان به بادیه شام، شکوفایی اقتصادی مملکت نبط، رومیان را به اندیشه تسلط بر این منطقه انداخت. تراژان امپراتور مشهور روم در سال 105 یا 106 م والی سوریه را روانه فتح پترا کرد این والی رومی نیز پس از تصرف مملکت نبط آنجا را ضمیمه متصرفات روم نمود و استان عربی نام نهاد. قبایل نبطی با مشاهده غلبه رومیان بر مملکت خویش و در شرایطی که دیگر نه امکان تجارت آزاد و فعال داشتند و نه توانایی تجدید استقلال سیاسی به ناگزیر موطن خویش وانهادند و به مرور به سایر نقاط مهاجرت کردند. به این ترتیب بود که تمدن نبط از میان رفت و در پی قرون بعدی از خاطره‌های عرب نیز محو شد.

می دانیم که نبطیان به پرستش بت‌ها می‌پرداختند، نوشته‌اند که در پترا کعبه‌ای وجود داشت که چند بت را در آنجا قراردادده بودند. بت بزرگ نبطیان دوشرا (دوشارش) نام داشت و به شکل سنگ سیاه مستطیلی بود، لات نیز از جمله خدایان مونث نبطیان بود.

تدمریان

تدمر دولت شهر معروف شمال شرقی عربستان که تدمریان در آن حکومت و مدنیته رشد یافته و قدرتمند پدید آوردند، همانند پترا تجاری بود که با توسعه تجارت تبدیل به شهری بزرگ و دولت شهری مقتدر گردید و با انحطاط تجارت نیز رو به ویرانی و نابودی گذاشت. یونانیان از این شهر بنام پالمیر نام برده‌اند. متأسفانه درباره تاریخ ما قبل میلاد شهر تدمر اطلاعی در دست نداریم. در یک کتیبه آشوری مربوط به تیگلات پیلسر که از قرن دوازدهم ق. م به دست رسیده، از شهر

تدمر یاد شده است. همین اشاره حاکی از وجو مدنیت در شهر تدمر در آن روزگار است.

با تکوین دولت پارتیان در ایران و آغاز رقابت آن با رومیان، تدمر در حد فاصل سرزمین حائل میان دو امپراتوری قرار گرفت و از این زمان اهمیت فوق العاده سیاسی و اقتصادی پیدا کرد. وضعیت جدید سیاسی و نیز قرار گرفتن تدمر در سر شاهراه تجاری آن روز، عمده ترین عوامل رشد و توسعه ناگهانی شهر تدمر بودند. تدمریان در ایام اوج و گسترش روابط تجاری با بازارهای تجاری عراق، ایران، هند، خلیج فارس، عربستان شرقی، دریای مدیترانه، خصوصاً شام و مصر ارتباط فعال داشتند. تمام کاروان‌هایی تجاری که از عراق به شام می‌رفتند و یا از شام به عراق وارد می‌شدند، از شهر تدمر می‌گذشتند. جایی که قافله‌های تدمر در آن فرود می‌آمدند، «ولوژریا» نام داشت که آن را بلاش اول اشکانی بر کرانه فرات ساخته بود.

در واقع در دنیای باستان دو راه تجاری اصلی وجو داشت که شرق و غرب از این دو راه به هم پیوند می‌خوردند یکی از این دو راه از دریای سرخ، مصر و اسکندریه و دیگری از خلیج فارس، صحرای عربستان و شامات عبور می‌کرد. تدمریان در میانه راه دوم قرار داشتند و به همین جهت با تجارت بین المللی مرتبط بودند.

وجود این روابط گسترده تجاری برای تدمر و نیز اشتغال برخی از ساکنان این شهر به کشاورزی، دلایل اصلی پیشرفت و توسعه اقتصادی و سیاسی تدمر بود. موقعیت حساس تجاری تدمر، قدرت‌های بزرگی همچون ایران و روم را واداشت تا سعی کنند با تدمریان روابط دوستانه‌ای برقرار نمایند، چه تنها در این صورت بود که کاروان‌های تجاری این دولت‌ها توان آن را داشتند که از مناطق تحت نفوذ تدمریان به سلامتی عبور کنند. کاروان‌هایی که تدمریان از آن‌ها حمایت نمی‌کردند، قطعاً مورد تعرض اعراب بدوی قرار می‌گرفتند و غارت می‌شدند.

با اینکه تدمر در اثر قربات و تعاملات فرهنگی گسترده، شکل و قیافه‌ای یونانی به خود گرفت، اما با تمام این احوال هیچ‌گاه، هلنیسم نتوانست بر فرهنگ و تمدن تدمریان غلبه کامل پیدا کند. در جامعه تدمر و متأثر از همان اولیه جامعه عربی، اشراف و بزرگان و شیوخ در اداره امور شهر و نیز امور سیاسی متمرکز را به قدرت پراکنده ملوک الطوایفی تبدیل کرد. اشراف و شیوخ وارد میدان قدرت و کشاکش‌های سیاسی شدند و بر بعضی از مناطق و قبایل حکومت راندند. جامعه تدمری همانند دیگر جوامع این روزگار، از دو طبقه اجتماعی تشکیل می‌شدند: نخست طبقه خاصه که طبقه ثروتمند و صاحب نفوذ جامعه تدمری را تشکیل می‌دادند و دوم طبقه عام که تهیدستان جامعه تدمری بودند و به عکس طبقه خاصه که در کاخ‌ها و قصرهای بزرگ زندگی می‌کردند، در کوخ‌ها می‌زیستند.

ظاهراً رومیان در روزگار امپراتوری دومیتوس کوربولو (57-66م) تدمر را تحت نفوذ خود قرار دادند، اما تبعیت کامل آن در عهد امپراتور و سپاسیان (60-79 م) بود. گزارش‌های موجود حاکی از آنند که هادریان امپراتور مشهور روم در سال 130 میلادی وارد تدمر شد و این شهر را تحت حمایت خود گرفت و آن را هادریان پولیس نام داد.

در اوایل قرن سوم میلادی رومیان به دلیل اهمیت فوق العاده تدمر برای امپراتوری به آن عنوان مستعمره عالی روم را دادند. این مستعمره عالی از استقلال سیاسی برخوردار بود و معافیت از پرداخت خراج راداشت. درست در همین اوایل قرن سوم میلادی به دلیل گسترش جنگ‌های ایران و روم، تدمر اهمیت زیادی پیدا کرد. شاید عمده ترین دلیل ارتقای آن به مستعمره عالی نیز همین اهمیت تدمر در جنگ‌های امپراتوری بود. در این زمان یک خانواده معروف تدمری رو به تعالی و شهرت گذاشت و توانستند تدریجاً به تجدید استقلال تدمر بپردازند. این خانواده تدمری بنام خود «سپتیموس» اضافه کردند. این نام از اسم قیصر سپتیموس سوروس که از 193 تا 211 میلادی حکومت داشت، گرفته شده بود و در عین حال، حاکی از آن بود که خانواده تدمری به مقام هم وطنی رومی و برخوردار از حقوق رومی نایل شده بودند. نوشته اند که وقتی الکساندر سوروس در سال 231 م به تدمر آمد، سپتیموس اذینه بن خیران از همین خانواده تدمری به رتبه شیوخ روم یا سناتوری روم نایل شد. رومیان که در این ایام از پیوستن خانواده سپتیموس به ایرانیان نگران بودند، مقام پسر خیران و خانواده اذینه بزرگ حتی به مقام کنسولی روم که مقامی بسیار ارجمند بود، نایل گردید. در دوره سلطنت شاپور اول ساسانی که جنگ‌های ایران و روم تجدید شد، همین اذینه به جانبداری از رومیان مبادرت کرد و در شرایطی که شاپور اول ساسانی بروالریانوس غلبه کرد، اذینه سپاه ایران را مورد حمله قرار داد و ایشان را مغلوب کرد. گالینوس برای تحکیم روابط دوستانه اذینه به او عنوان «امیر مشرق» را داد.

اذینه که امیری شجاع و توانا بود، برای اثبات دوستی خود به گالینوس، سپاهی فراهم آورد و به همراهی قسمتی از سپاه روم به ایران حمله برد و توانست نصیبین و رها را از ساسانیان پس بگیرد و آنان را از آسیای صغیر، سوریه و بخش رومی بین النهرین براند. اذینه از همین زمان به بعد، اگر چه اسماً تحت تابعیت روم قرار داشت، اما عملاً همچون پادشاهی مستقل و ثروتمند بر سوریه، عربستان، ارمنستان، کاپادوکیه و کیلیکیه فرمان می‌راند. بعد از قتل اذینه پسر کوچک او بنام وهب اللات با نیابت سلطنت مادرش زنوبیا که از زنان نامور شرق است به سلطنت رسید. زنوبیا در اندک زمانی توانست مصر و قسمت اعظم آسیای صغیر را ضمیمه مملکت خود ساخته و قلمرو حکومتی پهناوری پدید آورده، خود را ملکه شرق بنامد. در سال 271م وهب اللات در پرتو درایت مادر، خود راه اکوسیتوس، که لقب قیصره بود ملقب ساخت

و نام اورلئان امپراتور روم را از روی سکه‌ها برانداخت. به هر حال رومیان پس از پایان دادن به دوره‌ای دیگر از منازعات داخلی وقتی زنوبیا را در اوج قدرت و سرکشی و استقلال طلبی دیدند برآن شدند تا به عمر قدرت وی پایان دهند، زنوبیا پس از مشاهده تصرف تدمر به دست رومیان، شبانه از شهر خارج شد و به سوی ایران گریخت تا شاید از ساسانیان کمک بگیرد، اما رومیان به تعقیب وی و وهب اللات پرداختند و توانستند آن دو را در حالی که در زورقی نشسته، می‌کوشیدند خود را به آب‌های مرزی ایران برسانند، دستگیر کنند.

با اسارت زنوبیا و قتل عام و تخریب تدمر، دوره شکوفایی سیاسی و اقتصادی این شهر عربی نیز به پایان رسید و یاد و خاطره آن به سینه تاریخ سپرده شد.

حیران (لخمیان):

در اوایل قرن سوم میلادی، گروهی از قبایل تنوخی یمن وارد حیره شدند و درست در شرایطی که حکومت پارتیان در حال انقراض و نظام ساسانی در حال تکوین بود، بنیاد جامعه‌ای را پی ریختند که به مرور ایام از متن آن پادشاهی لخمیان پدید آمد.

حیره ای‌ها مرکب از سه دسته زیر بودند:

تنوخ، یعنی اعرابی که در غرب فرات میان حیره و انبار و بالاتر از آن در زیر سایبان‌ها و چادرهای موبین می‌زیستند.

عباد، یعنی ساکنان اصلی حیره که قبلاً در آنجا سکونت داشتند.

احلاف (هم پیمانان) که به ساکنان حیره پیوسته ولی از تنوخیان و عباد نبودند.

حرتایا حیریا در سریانی به معنی خیمه و اردوگاه است.

پس از مرگ جذیمه، عمر بن عدی (268-288 م) به پادشاهی حیره رسید و به این ترتیب فرمانروایی حیره از تنوخیان به لخمیان انتقال یافت. لخمیان از قبایل قحطانی جنوب عربستان بودند. پس از عمرو بن عدی، امروالقیس اول (288-328 م) پسر او که محرق لقب داشت به پادشاهی رسید. امروالقیس اگر چه وحدت سیاسی حیره را پایه گذاری کرد، اما در جریان کشاکش ساسانیان و رومیان به ساسانیان وابسته شد. قبایل نزار، مضر، اسد و معد که مزاحمان ایران بودند و همواره مرزهای ایران را مورد تعرض قرار می‌دادند به دست همین امروالقیس سرکوب شدند.

از معروفترین پادشاهان حیره نعمان بن امروالقیس (403-431 م) پسر امروالقیس دوم بود. وی مورد محبت یزدگرد اول قرار داشت. بنای کاخ معروف خورنق را به این پادشاه حیری نسبت داده‌اند. نعمان خورنق را برای بهرام گور ولیعهد

ساسانی که نزد او به سر می‌برد ساخت. پس از نعمان پسرش منذر (431-473 م) به پادشاهی رسید، وی با کیاست و تدبیر و با استفاده از نفوذ خود در میان بزرگان ایران، توانست بهرام را به پادشاهی رسانده و رقیب او ار کنار زند. از دیگر شاهان معروف حیره، منذ ماء السماء (510-531 م) بود که از همه شاهان حمیری مشهورتر است وی در روزگار سلطنت قباد پادشاه ساسانی در حیره حکومت می‌کرد، نوشته اند که چون قباد به آیین مزدک گروید، منذر از او تابعیت نکرد، بنابراین ساسانی نیز یکی از رقبای کندی لخمیان، به نام حارث بن عمرو کندی را به جای ماء السماء به پادشاهی حیره نصیب کرد. پس از سقوط قباد و به سلطنت انوشیروان، منذر ماء السماء به سلطنت حیره بازگردانده شد و کندیان از حکومت آنجا برافتادند.

آخرین پادشاه حیره، نعمان بن منذر معروف به نعمان سوم (585-613 م) بود که به قولی دیگر در سال 580 م به سلطنت رسید و به سال 602 م به دستور خسرو پرویز پادشاه ساسانی به قتل رسید. در زندگی نعمان بن منذر دو نکته مهم وجود دارد: یکی اینکه او نخستین پادشاه حیره بود که به آیین مسیحیت گروید، دوم آنکه قتل وی منجر به واقعه معروف تاریخ ایران و عرب یعنی واقعه ذوقار شد. تا روزگار سلطنت نعمان سوم پادشاهان حیره، بت پرست بودند از جمله بت‌ها: لات، عزی، سبد و محرق بودند. گرایش نعمان سوم به مسیحیت به دو دلیل واکنش در بارساسانی را به دنبال نداشت، اولاً در این زمان ساسانیان نسبت به مسیحیت واکنش تند قبلی را نشان نمی دادند، ثانیاً نعمان به مذهب نسطوری گرویده بود که دربار ایران به دلیل تضاد این فرقه با مذهب رسمی رومیان به آن چندان اعتراضی نداشت. نعمان به دست خسرو پرویز کشته شده و پس از مرگ او حکومت خیره از دست لخمیان خارج شد و پادشاه ساسانی مردی بنام ایاس بن قبیصه را جایگزین او کرد.

معروفترین واقعه میان ایرانیان و حیره پس از مرگ نعمان جنگ ذوقار است که به شکست ساسانیان و پیروزی اعراب خاتمه یافت. جنگ ذوقار به این جهت در گرفت که خسرو پرویز که برای گرفتن سپرده‌ها و حرم نعمان بن منذر که توسط نعمان در قبیله بکر بن وائل به امانت گذاشته شده بود، به بنی بکر فشار آورد. اما این قبیله از دادن حرم و امانت‌های نعمان امتناع ورزیدند. خسرو نیز سپاهی به جنگ ایشان در محلی به نام ذوقار فرستاد. این سپاه از اعراب شکست خورد و اولین پیروزی اعراب را بر امپراتوری ساسانی در تاریخ ثبت کرد. این شکست تنها بحران نظامی در حکومت ساسانی بود و لاغیر. جنگ ذوقار حدود 604 میلادی ثبت شده است. احتمال وقوع آن در سال 611 م نیز مطرح شده است.

غسانیان

مهمترین قبایلی که در آستانه ظهور اسلام در شمال غربی عربستان می‌زیستند و با رومیان روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مستحکمی داشتند و توانستند حکومتی رقیب حیره و وابسته به بیزانس تشکیل دهند، غسانیان یا آل جفنه بودند. پیش از هجرت آل جفنه به ناحیه حوران و بلقاء، بنوسلیح که شاخه‌ای از قضاغه بودند، تحت تابعیت رومیان در مناطق مذکور زندگی می‌کردند. غسانیان چون به سرزمینهای بنوسلیح رسیدند، از آنان تقاضا کردند که همراه و در کنار آنان در اطاعت رومیان در آیند. رئیس سلیح ماجرارا به والی روم در انطاکیه نوشت، او نیز پیشنهاد غسانی‌ها را با شرایطی پذیرفت، مدتی بعد به دلیل خراجی که والی رومی می‌گرفت، میان رومیان و غسانی‌ها درگیری پیش آمد و منجر به جنگ شد. در این جنگ غسانیان مقاومت زیادی کردند و رومیان ناگزیر به صلح رضایت دادند. پس از انعقاد صلح رومیان و غسانیان با یکدیگر متحد شدند. از این زمان به بعد، همان اندازه که امرای حیره با دربار ساسانی پیوند داشتند، غسانیان نیز با رومیان همکاری و اتحاد داشتند و در واقع، عامل سیاسی بیزانس در منطقه محسوب می‌شدند. بنا به گزارش ابن قتیبه، آل جفنه در شام کیش نصرانیت را پذیرفتند، این هم کیشی، طبعاً در استحکام پیوند های سیاسی غسان و روم بسیار موثر بود.

اولین کسی از غسان که حکومت را در دست گرفت حارث بن عمرو بود. مهمترین اقدام حارث اعرج، همراهی او با ژوستی نین امپراتور روم در جنگ رومیان علیه ایران بود. در این جنگ که به سرداری بلزاریوس در سال 531 م انجام شد، رومیان و غسانیان از ایران شکست خوردند. دومین جنگ رومیان و حارث غسانی با ایرانیان نیز که از جنگ حیره و غسان پدید آمده بود، در سال 541 م نتیجه‌ای به دنبال نیاورد. در یکی از جنگ‌های بین حیره و غسان در سال 544 م یکی از پسران حارث به چنگ حیریان افتاد. به دستور پادشاه حیره این پسر در پیشگاه بت عزی قربانی شد. غسانیان انتقام این کار را در جنگ 546 میلادی گرفتند. آنان در این جنگ که در نزدیکی قنسرین اتفاق افتاد و به پیروزی غسانیان منجر شد، منذر پادشاه حیره را به قتل رساندند، جنگ مذکور در تاریخ ایام العرب به یوم حلیمه معروف است.

پس از حارث پسرش منذر به پادشاهی غسان رسید. ژوستی نین و تیریوس که هر دوبا هم بر روم فرمان می‌راندند از افزایش قدرت منذر ترسید، نقشه ترور او را کشیدند که موفق نبود و همین باعث شد تا منذر بر علیه روم طغیان کند و همین باعث شد تا مرزهای روم شرقی از تعرضات اعراب طرفدار ایران بی دفاع بماند. رومیان که نمی توانستند ادامه این وضع را تحمل کنند در اندیشه صلح با پادشاه باغی غسانی افتادند. این مصالحه در سال 578 م به عمل آمد. افزایش

چشمگیر قدرت پادشاه غسانی، استمرار سوء ظن همکاری پنهانی منذر با ایران و بالاخره تعصب منذر در مذهب یعقوبی که رومیان با آن مخالف بودند، باعث شد تا سران بیزانس در اندیشه برچیدن قدرت وی بیفتند. پس از دستگیری منذر پسرانش علیه روم قیام کردند و تحت فرمان نعمان یکی از پسران منذر مزاحمت‌های زیادی را برای رومیان فراهم کردند. نعمان نیز دستگیر شد و به این ترتیب عمر دولت غسان به سر آمد و قبایل پراکنده غسانی تقسیم شده و برخی به ایران پیوستند و برخی تحت اطاعت روم درآمدند. در سالهای 613-614 که خسرو پرویز به سوریه لشکر کشید و توانست دمشق و بیت المقدس را تسخیر کند، از قدرت سابق غسانیان چیزی باقی نمانده بود.

کندیان

به موجب گزارش برخی از اسناد قدیم معلوم می‌شود که در نیمه دوم قرن اول ق. م در زمان حکومت شعر ادمتر پادشاه سبایی، حکومت کنده تکوین یافته و ربیعہ نامی از خاندان ثور، درکنده فرمانروایی داشته است. شاهان کنده در جنوب، وابسته به تابعه بودند و جایگاهی سیاسی همانند حیره برای ایران و غسان برای رومیان داشتند. در دوره حمیری بزرگان کنده مورد احترام بودند و حمیریان ایشان را در انجام برخی از امور دخالت داده، از آنان استفاده می‌کردند.

کندیان در زمانی نامعین، و شاید به دلیل همان کشمکشهای گسترده‌ای که با قبایل جنوبی داشتند، از جنوب و شمال منطقه نجد و دومه الجندل کوچیدند و در بطن عاقل واقع در نجد بنیاد حکومت کنده را ریختند. از معروفترین و شجاعتترین پادشاهان کنده حارث بن حجر معروف به حارث مقصور بود. این همان است که قباد ساسانی او را به جای منذر سوم به حاکمی حیره نصب کرد. دلیل این اقدام این بود که حارث همانند بر آیین مزدک بود. پس از برکناری حارث، منذر که کینه شدیدی از او داشت به جنگ با کندیان پرداخت و توانست حارث و پنجاه تن از خاندان شاهی کنده را به قتل رساند. از این زمان به بعد حکومت کندیان رو به افول نهاد.

با اضمحلال قدرت دولت کنده، کندیان تحت فرمان حضر موت درآمدند و ضمیمه قدرت باقیمانده حضر موت شدند و ریاست ایشان نیز از خاندان حارث به خاندان دیگری انتقال یافت.

مشخصات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی جامعه حجاز در آستانه ظهور اسلام

ضعف تدریجی دو امپراتوری ساسانی و بیزانس بر اثر بحران‌های داخلی و منازعات خارجی، افول قدرت‌های حیره، غسان، کنده و انحطاط سیاسی و اقتصادی جنوب عربستان، خصوصاً یمن، زمینه‌های مناسبی بودند که ابتدا به رشد اقتصادی

شهر های حجاز، مخصوصاً مکه کمک کردند و آنگاه باعث شدند تا این شهر بدون نگرانی‌ها و تهدیدات خارجی، رو به استحکام سیاسی و نظامی گذاشته، و به عمده ترین شهر شبه جزیره تبدیل گردید و ساکنان آن نیز در جامعه عربی از نفوذ، قدرت و توانایی بسیاری زیادی برخوردار شوند. اسلام به همان اندازه که نیاز سیاسی و مذهبی عربستان و دنیای مالا مال از بحران عقیدتی آن روزگار بود، در رشد و گسترش و تداوم حیات خود نیز از خلا قدرت‌های سیاسی درون عربستان و انحطاط دو امپراتوری ساسانی و بیزانس بهره می‌گرفت.

مکه از نخستین ساکنان تا حمله احباش:

شهر مکه در تاریخ عربستان و در لابه لای آیات قرآنی، نامهای متعددی دارد که مشهورترین نام‌های قرآنی آن مکه، بکه و ام‌القری است. شهر مکه در ناحیه تهامه واقع شده است و در حقیقت جزئی از سرزمین تهامه به شمار می‌رود. مکه در قرن اول میلادی درست پس از انحطاط تمدن‌های جنوب و شمال به یک شهرک تجاری تبدیل شد و از آن پس نامش در منابع تاریخی راه یافت. مکه قرن‌ها پیش از این کعبه را در دل خود جای داده و مرکز استقرار اعراب بدوی، اعم از قحطانی و عدنانی بودو جز کعبه هیچ ویژگی مهمی که نامش را وارد متون تاریخی کند، نداشت.

بنیاد جامعه و مدنیت محدود مکه با مهاجرت حضرت ابراهیم به این منطقه و رها کردن اسماعیل و هاجر در انجا شروع شد. به موجب برخی از گزارش‌ها، عماقه نخستین کسانی بودند که بامشاهده آب در مکه وارد این واحه شدند. به موجب دسته دیگری از گزارش‌ها، قبیله جرهم نخستین قبیله عربی بودند که وارد مکه شدند.

غالب روایات بنای کعبه را به ابراهیم منسوب می‌دانند که در سومین سفر خود از فلسطین به مکه آنرا ساخته است. زندگی اسماعیل در مکه نیز با افسانه توأم است. چون اسماعیل در گذشت، پسرش و یا به قولی قیدار عهده دار امر کعبه شد. تاریخ سیاسی و اجتماعی مکه خصوصاً تاریخ فرزندان اسماعیل در مکه از مرگ نابت تا عدنان بسیار آشفته و متضاد است. حتی تاریخ زندگی شخص عدنان نیز آشفته و آمیخته به افسانه و اسطوره است. به موجب گزارش علمای اخبار بخت النصر کمی پس از هجوم به عربستان و کشتار اعراب در گذشت. معد پسر عدنان که همراه ارمیا، و برخیا، دو پیامبر بنی اسرائیل به فلسطین رفته بود تا در جریان هجوم پادشاه بابل به عربستان صدمه نبیند، چون خبر مرگ بخت النصر را شنید، همراه پیامبران بنی اسرائیل به مکه آمد و در آنجا برادران و بنی اعمام خویش را یافت. فرزند معد، نزار بود. پس از مرگ عدنان، اسماعیلیان یا عدنانیان به دو شاخه بزرگ معد و عک تقسیم شدند، سرزمین قبایل عک ابتدا در جنوب سرزمین معد قرار داشت، اما سپس ایشان به سرزمین یمن کوچ کردند و در جنوب عربستان ماندگار شدند و با یمانیان

امتزاج یافتند. نزار بن معد که جد اعلای محمد پیامبر بود، در مکه باقی ماند و چهار پسر از وی بر جای ماند که عبارت بودند از: مضر، ایاد، ربیع و انمار. بعد از مرگ اسماعیل فرزندان او متولی امور کعبه بوده و تولیت بیت الحرام و خانه خدا را تا روزگار ثعلبه بن ایادین نزار در دست داشته‌اند. تنها از این زمان به بعد سروری و ریاست مکه از جرهمیان یا اسماعیلیان به خزاعه، شاخه‌ای از قبایل یمنی، انتقال می‌یابد و تولیت کعبه انحصاراً بر عهده آن‌ها قرار می‌گیرد و تا روزگار قصی بن کلاب از دست فرزندان اسماعیل خارج می‌شود. با غلبه خزاعه بر مکه، بت پرستی در مکه جای آیین ابراهیم را گرفت. فرزندان اسماعیل که قدرت و اعتبارشان رو به ضعف نهاده بود تشکل و انسجام خود را از دست دادند و به صورت دسته‌های پراکنده و ضعیف درآمدند.

ظهور قصی بن کلاب در عرصه اجتماعی جامعه مکه، مبدا بازگشت اقتدار مجدد بنی عدنان بر شهر مکه است. فرزندان عدنان در این زمان در دو بطن از فرزندان کلاب بن مره، یعنی قصی و زهره تبلور یافتند. نام قصی زید بود، او به دلیل دور افتادن از خویشاوندان خویش و زیستن در میان بنی عذر به قصی ملقب شده بود. پس از اینکه قصی یا زید بن کلاب به موطن خویش مراجعت کرد و کمی بعد به دلیل ازدواج با حبی، دختر حلیل بن جشیه رئیس خزاعه مکه، اعتبار و منزلت اجتماعی فزونتری پیدا کرد. حلیل هنگام مرگ بر آن شد تا ولایت و سرپرستی کعبه را از طریق قصی به فرزندان دخترش واگذار کند، این بود که قصی را فراخواند و کلیدهای کعبه را به او سپرد. به موجب این گزارش چون پیشوای خزاعه درگذشت، خزاعیان ریاست قصی را نپذیرفته، با او به منازعه پرداختند که منازعه طولانی شد و در نهایت به موجب حکمیت یعمر همه خون‌های ریخته شده باطل اعلام شد و گفته شد که دیگر کسی را در باب خون‌ها ادعایی نباشد، همچنین مقرر گردید که قصی پرده‌دار و سالار مکه شود و خزاعیان نیز از مکه اخراج نشوند.

پیروزی قصی بر خزاعیان به تجدید قدرت بنی مضر در مکه ختم شد. از این زمان به بعد سروری بنی کلاب بر مکه مسلم گردید. در حقیقت از این زمان است که دوره سطوت، قدرت، ثروت و جلالت قریش در مکه تبلور می‌یابد. مورخان نوشته‌اند که قصی در نزد قریش به مجمع شناخته شده است زیرا وی بود که قدرت پراکنده قریش و بنی عدنان را دوباره جمع کرد و با پیوند دادن ایشان به یکدیگر موجب اعتبارشان شد. پرده‌داری، پذیرایی، آب‌رسانی، سرپرستی دارالندوه، پرچمداری و فرماندهی جنگ اموری بود که در کنترل قصی بود، به موجب همین گزارش‌ها قصی مؤسس دارالندوه است. واقع بینانه تفسیر در باب قدرت قصی این است که او شیخ الشیوخ مکه بود و بر روسای قبایل قدرتمند مکه ریاست عالی‌ه داشت.

مهمترین نقش و اقدام برای تثبیت موقعیت اجتماعی قریش گرد هم آوردن ایشان در درون شهر مکه و جای دادن ایشان

در داخل شهر بود. قبل از قصی قریش بصورت پراکنده در جاهای گمنام زندگی می کردند.

سنت‌هایی که قصی در مکه پایه‌گذاری کرد و همانها برای مکیان تبدیل به سنن مقدس و خدشه ناپذیر شد عبارت بودند از: سقاییت: آب دادن مجانی به حجاج، نوشاندن شیر، عسل، عصاره انگور آمیخته به آب زمزم و شراب، در هنگام ظهور اسلام عباس عمومی پیامبر عهده دار امر سقاییت بود.

رفادت: سنت طعام دادن به حجاج

حجابت (سدانت): پرده داری، حفظ و نگهداری خانه خدا و کلیدداری آن بود. هیچکس بدون اجازه ورود به کعبه را نداشت. قیادت: ظاهراً به معنی رهبری و فرماندهی جنگ‌ها و راهنمایی حاجیان و نگهداری و مراقبت از شتران ایشان بوده است. لواء: حمل پرچم در جنگ بود که به فرد یا خاندان عشیره‌ای خاص اختصاص پیدا می کرد.

تأسیس «دارالندوه» مجلس تصمیم گیری شیوخ، این مجلس مشاوره شیوخ در عین حال نشان دهنده قدرت روسای قبایل و تیره های دیگر در مکه و محدودیت عملی قدرت قصی بن کلاب است.

قصی بن کلاب علاوه بر تدارک و تنظیم سنت‌ها و قواعد فوق، کعبه را نیز تخریب و تجدید بنا کرد. قصی چهار پسر بنام‌های، عبدالدار، عبدمناف، عبدالعزی و عبد قصی داشت. او به هنگام مرگ مناصبی را که در اختیار داشت تقسیم کرد: پرده‌داری کعبه، سرپرستی دارالندوه و پرچمداری را به عبدالدار و سقاییت، رفادت و قیادت را به عبد مناف واگذاشت. چون روزگار پسران عبدالدار و عبد مناف رسید، بنی عبد مناف گفتند ما از پسران عبدالدار به پرده داری، پرچمداری و ریاست دارالندوه سزاوارتریم. این بود که میان قریش اختلاف افتاد و طرفین با هم پیمانان خود وارد احلافی شدند که به حلف الاحلاف شهرت دارد. حلف المطلبین بنی عبد مناف و دیگری پیمان هم پیمانان عبدالدار بود. پس از انعقاد این پیمان‌ها طرفین در آستانه جنگ با یکدیگر مصالحه کردند. اصول مصالحه به نفع بنی عبد مناف بود و مقرر گردید که سقاییت، رفادت و قیادت در دست بنی عبدمناف و حجابت و لواء در اختیار بنی عبدالدار باشد و سرپرستی دارالندوه را نیز مشترکاً عهده دار باشند.

عبدمناف پسر سرشناس قصی بن کلاب که نسل رسول اکرم از طریق او به قصی بن کلاب متصل می شود پسرانش این‌ها بودند: عمرو که هاشم لقب یافت، عبد شمس، مطلب، ابوعمر و ابوعبید. از بنی مناف، هاشم عهده دار امور رفادت و سقاییت شد. از دیگر اقدامات هاشم حفر چاه سحله بود که به چاه جبیربن مطعم معروف گردید. مشکل کم آبی عمده ترین انگیز هاشم در حفر چاه مذکور بود. بعد از هاشم نیز عبدالمطلب به تجدید حفر زمزم مبادرت ورزید. معروفترین

اقدام هاشم که منشأ تحولی اقتصادی در مکه شد و از این زمان اقتصاد تجاری مکه را توسعه چشمگیر داد، برقراری دو سفر بازرگانی در زمستان و تابستان بود. هاشم برای استقرار تدابیری سیاسی اندیشید و پیمان‌هایی با شامیان منعقد کرد.

ماجرای قابل توجه دیگر در زندگی هاشم رقابت و دشمنی امیه بن عبد شمس برادرزاده هاشم با اوست.

پسر هاشم به علت موی سفید ی که بر سرش داشت به نام شبیه الحمد نامیده شد. به هنگام مرگ هاشم در شام پسر و همسرش در یثرب بودند، از آنجا که هاشم قبل از مرگ، برادر خویش مطلب را وصی خود تعیین کرده بود، وی به یثرب رفت و برادرزاده‌اش را به همراه خود به مکه آورد. مکیان در ابتدا نمی دانستند که شبیه، برادرزاده مطلب است، تصور کردند که وی بنده‌ای خریده و با خود به مکه آورده است، به همین جهت او را عبدالمطلب نامیدند. از این زمان به بعد شبیه به عبدالمطلب شهرت یافت. پس از مرگ مطلب ریاست بنی هاشم به عبدالمطلب رسید.

انکار سروری و اقتدار اولیه عبدالمطلب منزلت و رفعت پایگاه خاندانی عبدالمطلب را نفی نمی کند، بلکه به معنای افکار پایگاه اشرافی، خصوصاً اقتدار ملی عبدالمطلب است زیرا: 1- عبدالمطلب پس از مرگ پدر، تمام اقتدار اقتصادی و اجتماعی او را پیدا نکرد. 2- تیره‌ها و بطون دیگر قریش، از جمله خاندان امیه، پس از مرگ هاشم، توانمندی مالی فوق العاده‌ای یافتند. 3- منزلت اجتماعی بنی امیه با حفظ مقام قیادت و نفوذ فوق العاده در دارالندوه، روز به روز بیشتر می‌شد تا آنکه آنان در زمان ظهور اسلام، خصوصاً پس از جنگ بدر به ریاست و سروری تامه قریش و مکیان رسیدند. 4- عبدالمطلب اگر هم در آغاز دستمایه فراوان داشت که آن‌ها را با عسل مخلوط کرد و به حاجیان می‌نوشتند اما به دلیل عدم اشتغال فعال در تجارت، این دستمایه را چنان از دست داد که سرمایه‌ای برای پسرش ابوطالب نگذاشت تا او و پسرانش را با توانایی مالی خود در خانه خویش سرپرستی کند.

در عصر زندگی عبدالمطلب قدرت متمرکز خاندان قصی در میان بطون مختلف تقسیم شد و خصوصاً رجالی از برخی بطون پیدا شدند که سرمایه‌های فراوان و اموال بسیار زیادی نسبت به بنی هاشم داشتند و اصولاً ثروت و پایگاه اشرافی ایشان قابل قیاس با پایگاه بنی هاشم نبود.

مهمترین حادثه در تاریخ زندگی مکیان و عبدالمطلب در آستانه ظهور اسلام، حمله احباش به مکه تحت فرماندهی ابرهه است که به قصد شمال عربستان و حضور نظامی در خلیج فارس برای یاری نظامیان رومی علیه ایران انجام می‌شد.

ساخت قدرت و ترکیب اجتماعی آن در جامعه مکه

دارالندوه مرکز مشاوره روسای دیگر قبایل و تیره های قبیله‌ای عمره مکه و هم سنگ قریش، از جمله خزاعه بوده است که قصی چاره‌ای جز به رسمیت شناختن قدرت سیاسی آنان نداشت. با افزایش شمار بطون قریش، آن هم مدتی پس از مرگ قصی بن کلاب، و ضعف تدریجی رؤسای قبایل غیر قریش، روسای شاخه های گسترده قریش جای روسای قبلی را پر کردند. و به مرور دارالندوه، مرکز مشاوره روسای خاندان‌ها، بطون و عشیره های قریش گردید. بعد از مدتی بنی امیه و بنی هاشم تقسیم شد.

بنی هاشم به همان اندازه که در پایبندی به فضایل برجسته بودند، در آستانه بعثت از قدرت و نفوذ سیاسی فراوان برخوردار نبودند. در مقابل بنی امیه به مرور اقتدار اشرافی چشمگیری یافتند تا سرانجام ابوسفیان تمام قدرت مکه را با رضایت روسای بطون قریش در انحصار خود درآورد و بعد از جنگ بدر به دشمن شماره یک اسلام تبدیل شد. بنابراین بنی هاشم تنها یک رکن قدرت در مکه بودند و طبعاً عبدالمطلب نیز نمی توانسته است نماینده تامه قدرت مکه در قبایل ابرهه باشد. ارکان و اجزاء دیگر قدرت تجزیه شده قصی بن کلاب و بنی عبد مناف را خاندان‌های متعددی از قریش و غیر قریش تشکیل می‌دادند.

ماهیت شهر نشینی و مدنیت در مکه

با اذعان و توجه به حداقل تعاریف از شهر، یعنی جامعه‌ای مستقر و دارای سازمان سیاسی، اداری، اقتصادی و اجتماعی معین روشن می‌شود که مکه ویژگی‌های کلی و عمومی شهر را نداشته و حتی فاقد قانون عام و همه شمول، روابط سیاسی و اجتماعی سازمان یافته، نظام اداری و اقتصادی و حاکمیت فراگیر بوده است. مکه شهری با خصیصه و تألیف و ترکیب زندگی روستایی و شهری نبوده، بلکه در این شهر سازمان زندگی بدوی و روستائینی با هم ترکیب و تألیف شده و یک واحد اجتماعی فاقد همبستگی ارگانیکی را پدید آورده بودند.

مکه مرکز زندگی و استقرار قبایل و بطون و عشیره های متعددی بود که هر کدام منطق زندگی عرضی و سنتی خاص خود را داشتند و در قالب همین عرف و سنن ویژه و یا در پرتو مشترکات آن‌ها با دیگر قبایل بود که تمام عشیره‌ها و بطون در این شهر، تعامل اجتماعی برقرار می‌کردند. اقتصاد این شهر بی گمان اقتصادی تجاری و مبتنی بر واسطه‌گری و خدمات مربوط به آن بود. از این ساکنان بازرگان مکه که بگذریم، بدنه اصلی جامعه مکه یا عامه جماعات قبایل و عشایر کلی زندگی خود را از طریق درآمدهای معمول زندگی بدوی و ترتیب احشام خصوصاً شتر می‌گذراندند و از تولیدات دامی

نیز تغذیه می کردند. فقدان زمین های زراعی در مکه، مردم ام القرى را کاملاً نیازمند خرید واکتا به معیشت بادیه نشینی ساخته بود.

گذشته از بافت قبیله ای مکه، مکیان به گاه درگیری و خصومت های دورن شهری و برون شهری نیز خصایص خصومت ها و مدافعات یک جامعه شهری را منعکس نمی کردند. تصور این نحوه از زندگی کافی است تا اذعان کنیم که در مکه نظام شهرنشینی هرگز تا دوره اسلامی تحقق نداشته مکه در حقیقت ام القرای بوده است که در گوشه و کنار آن بدویان با اندک گرایشی به زندگی یک جانشینی می زیسته اند.

جنگهای فجار

در سنت اعراب عدنانی در ماه های حرام هر گونه منازعه و جنگ متوقف گشته و حرام تلقی می شد. به رغم این سنت قبایل عرب مستقر در مکه و اطراف آن، در ایام جوانی پیامبر، درگیر چهار کشمکش و جنگ شدند که چون در ماه های حرام اتفاق افتاد، به فجار موسوم شدند.

فجار اول منازعه ای بود میان کنانه و بنی هوازن، فجار دوم ستیزی بود بین قریش و هوازن، فجار سوم بین کنانه و بنی هوازن و فجار چهارم میان قریش و کنانه با هوازن روی داد. می گویند پیامبر نیز در این فجار چهارم شرکت داشت و بیست سال سن داشته است.

حلف الفضول

حلف الفضول از جمله احلافی بود که هم ساخت و ترکیب و تألیف اجتماعی بدوی – حضری جامعه مکه را روشن می کند و هم به گوشه ای از زندگی پیامبر محمد در دوره قبل از بعثت مربوط می شود. فقدان نظم مدنی و قانون واحد در نظام اجتماعی مکه موجب می شد که افرادی که به دلایل مختلف از جمله برای خرید و فروش و تجارت وارد مکه می شدند مورد هر گونه تعرضی قرار گیرند. در جامعه مکه نیز همانند بادیه، سنت های قبیله ای تنها حامی افراد بود، نه مقررات مدنی عام و همه شمول. در سال 20 قبل و در حالیکه قریش به تازگی از فجار آسوده شده بودند در مکه مردی از بنو زبید مورد ستم عاص بن وائل سهمی قرار گرفت و در بالای کوه ابوقبیس به قریش و مکیان تظلم برد. مردانی عاقل و جوانمرد از قریش که می دانستند استمرار این ستمها به نظم اقتصادی مکه لطمه خواهد زد، تصمیم گرفتند تا تجاوز مکیان به حقوق و اموال بیگانگان بی پناه جلوگیری کنند. به همین دلیل مردانی از بنی هاشم، بنی مطلب، بنی زهره، بنی تیم و بین حارث در خانه عبدالله بن جدعان که خود از بنی تیم و از اشراف مکه و بازرگان دور اندیش مکه بود، جمع

شدند و پیمان بستند که از آن زمان به بعد به یاری ستمدیدگان مکه بپردازند و حقوق ایشان را از بدهکاران بستانند. پیامبر نیز بنا به گزارش اغلب منابعی که از حلف الفضول سخن گفته اند شرکت داشته است. حلف الفضول پیمانی بوده است که محدود به حمایت افرادی که مورد ستم مالی قرار می گرفتند.

مکه با اینکه در سرزمین غیر قابل کشت و زرع واقع شده بود، پس از سقوط معین، سبا، پترا و تدمر همچنان به حیات اقتصادی خود ادامه داد. مهمترین دلیل این امر را باید ابتدا در موقعیت خاص جغرافیایی و تجاری آن و سپس در اهمیت کعبه برای فرزندان اسماعیل و برخی قبایل قحطانی که به خانه خدا تعلق خاطر یافته بودند، جستجو کرد. استمرار حیات اجتماعی در مکه همان هویت نیم بدوی و نیمه حضری آن بود. بی گمان اگر مکه همانند پترا و تدمر در جایی قابل دسترس برای رومیان و با ایرانیان قرار گرفته بود به همان سرنوشتی دچار می شد که دیگر مراکز تجاری عربستان شمال شرقی بدان گرفتار شدند. عامل مهم دیگر در استمرار حیات مکه قرار گرفتن خانه خدا در این شهر بود. وجود کعبه و بت های قبایل متعدد که در مکه قرار گرفته بود به آن شهر هویت یک شهر کاملاً دینی و مقدس نیز بخشیده بود. به همین دلیل عناصر و افراد و اعضای بطون، عشیره ها و قبایل مختلف برای انجام مراسم حج به مکه رفت و آمد می کردند و همین رفت و آمدها موجب به جریان افتادن تجارت در مکه و تکوین بازارهای دائمی در این شهر و یا بازارهای موسمی در اطراف آن می شد.

به رغم فعال شدن جریان تجارت مکه از عهد قصی تا دوره فرزندان وی، مردم عادی جامعه مکه که، فاقد سرمایه برای شرکت در تجارت بودند از فقر و تهیدستی های مقطعی رنج می بردند و گاه دچار گرسنگی های دردناک می شدند. درست در شرایط تشدید فقر قریش و ناامنی گسترده حاکم بر تجارت مکه، هاشم بن عبد مناف دست به دو اقدام اساسی زد که نتیجه آن رهیدن جامعه مکه از گرسنگی و ناامنی بود. هاشم در قدم نخست دست به انعقاد پیمان با قبایل مسیر کاروان های تجاری زد و با شرکت دادن ایشان در بخشی از سود حاصل از تجارت یا پرداخت مبالغی معین به شیوخ قبایل مذکور، راه های تجاری را در داخل عربستان و آنگاه وارد مذکور با قدرت های شمال و جنوب عربستان شد و از طریق جلب حمایت آنها نسبت به بازرگانان مکه، امنیت خارجی مناسبی را برای آنها تحصیل کرد. ساکنان مکه پس از اطمینان خاطر از عدم چپاول سرمایه های خویش، به شکلی فعال در تجارت تابستانی و زمستانی شرکت جستند و در نتیجه در فاصله حیات هاشم تا آستانه ظهور اسلام، تاجران بزرگی در مکه پدید آمدند پراکندگی و تعدد ثروتمندان مکه که اکثر قریب به اتفاق آنان از بنی هاشم نیستند نشان دهنده دو مطلب است، نخست اینکه قدرت سیاسی و اقتصادی در

مکه در آستانه ظهور اسلام کاملاً تجزیه شده و تمرکز قدرت نسبی دوره قصی و هاشم کاملاً از بین رفته بود، دوم آنکه تمام بنی هاشم در این ایام در جرگه اشراف و بازرگانان عمده مکه نبودند. در این ایام زندگی شخصی ابوطالب در صعوبت و سختی می‌گذشت.

در کنار ثروتمندان مکه، فقیران و بردگان قرار داشتند. اینان بیشتر اوقات با کمبود احتیاجات اولیه زندگی روبرو می‌شدند و زندگی را با صعوبت می‌گذراندند. فقران مکه بندرت می‌توانستند نان تهیه کنند، زیرا قیمت آن بالا بود و خوردند آن، تنها به اشراف شهر اختصاص داشت. بردگان از دیگر گروه‌های اجتماعی شهر مکه بودند که اگر چه به اندازه تهیدستان مکه زیر فشار گرسنگی قرار نداشتند و در خانه ارباب از حداقل تغذیه برخوردار می‌شدند، اما از نظر حقوقی وضعیتی بسیار تأسف بار داشتند.

در جامعه حجاز در دوره جاهلی و آستانه ظهور اسلام، ادیان متعددی وجود داشتند که بر روی هم هویت دینی این جامعه را تشکیل می‌دادند. مطالعه کلی این ادیان نیز نشان می‌دهد که پدیده دین در این جامعه پیچیدگی و تحلیل از آن جز بر مبنای تعاملات عدیده فرهنگی و ذهن ساده بدوی و نیاز روحی آن‌ها به پرستش میسر نیست. تأثیرات متقابل این عناصر بر روی یکدیگر اصلی ترین دلیل تعدد ادیان در حجاز است. مسلماً دین در این جامعه، چنانکه تاریخ تحول دینی آن نشان می‌دهد، با توحید آغاز شده و به مرور ایام به بت‌پرستی انحطاط پیدا کرده است.

در آستانه ظهور اسلام در عربستان شمالی معدود افرادی با عقاید خاص پدید آمدند که خود را پیرو آیین حضرت ابراهیم خوانده، به حنفاء مشهور شدند. بهترین تعریف از حنفاء این است که آنان کسانی بودند که اعتقاد داشتند بت‌پرستی دین شایسته پیروی نیست، ولی چون آیینی معقول و شایسته پیروی نیز نمی‌یافتند، لاجرم از بت پرستی به بقایای موجود آیین ابراهیمی گرویدند و برخورد نام حنفاء گذاشتند. لازم به تأکید است که حنفاء از دیانت ابراهیم نیز تصور روشنی جز اعتقاد مبهم به الله و عمل به پاره‌ای از سنن ابراهیمی نداشتند و بنابراین حنفیت مجموعه‌ای از عقاید نظری و عملی منسجم و مدون نبود.

تاریخ حیات فرهنگی اعراب دوره جاهلی حاکی است که جامعه حجاز، از قرن‌ها پیش از ظهور اسلام، بدون تغییر و تحولی جدی با همان ساختار فرهنگی خویش زندگی کرده و گذشت اعصار و قرون نتوانسته است تا آهنگ تحول بسیار آرام و کند این جامعه را سرعت بخشد و آن را به سان سایر جوامع نیمه بدوی و نیمه مدنی در قالب گردش روزگاران و تعاملات اجتماعی متحول سازد و به توسعه و رشد سوق دهد. کندی آهنگ تحول فرهنگی جامعه جاهلی حجاز دلایل

عديه‌ای داشته که از جمله آن‌ها می‌توان دلایل زیر را برشمرد: 1- شرایط یکسان طبیعی و اقلیمی حجاز 2- دور افتادگی حجاز از مراکز عمده فرهنگی، خصوصاً محدودیت تعامل فرهنگی آن.

به گمان اعراب جاهلی، علاوه بر بت‌های مختلف، که در سرنوشت آنان دخالت تام داشتند، اجرام فلکی نیز در حیات و مرگ و رویدادهای زندگی نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کردند. به نظر آن‌ها، اکثر وادی‌ها محل زندگی غول‌ها بود، این موجودات در این وادی‌ها به عیش و نوش مشغول بودند.

در اواخر دوران جاهلیت دو مذهب سامی یهودی و مسیحیت در عربستان نفوذ زیادی کرده بودند. در عربستان بعضی مذهب صابئی داشته و ستاره‌ها را می‌پرستیده‌اند.

می‌گویند مذهب زرتشتی و مانوی در عربستان در قبیله بنی تیم وجود داشته است.

تکاتی در باب دوران زندگی پیامبر

استفاده کنندگان از امتیازات حج را، خمس می‌گفتند و این رسوم خمس تا زمان اسلام پابرجا بود. معروف است که پیامبر در سن دوازده سالگی با ابوطالب به شام رفت و در بصری راهبی بحیرا نام از روی آثار و علاماتی پیامبر آینده را شناخت.

خدیجه دختر خویلد از اشراف قریش بود. پیش از محمد، خدیجه دو شوهر گرفته بود که هر دو مرده بودند. در سال بنای کعبه یعنی 10 سال پس از ازدواج پیامبر و در سن 35 سالگی او فاطمه متولد شد. اعتکاف رسمی بود که قریش داشتند و آن را تحنث می‌نامیدند.

پس از سوره «اقرء» اولین سوره المدثر بوده است که بر پیامبر نازل شده است که در آن مأمور به دعوت شده است. پس از خدیجه، علی و زید بن حارثه چهارمین مسلمان ابوبکر بود که به دعوت او چهار نفر از رجال عمده عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص به اسلام گرویدند که آن‌ها را سابقین می‌گویند.

سه سال پی از بعثت با نزول آیه «فاصدع بما تومر» و آیه «وانذر عشیرتک الاقربین» دوره دعوت علنی آغاز شد. در این هنگام پیامبر خانه ارقم را گرفته و آنجا را مرکز دعوت و محل اجتماع پیروان قرار داده بود، که هم اکنون بنام دارالخیزران نامیده می‌شود.

پیامبر برای نجات پیروان بی پناهی که باقیمانده بودند، آن‌ها را به مهاجرت به حبشه فرمان داد که این مهاجرت اول حبشه بود. مهاجران دوم حبشه بودند که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه به عربستان برگشتند.

در سال ششم بعثت دو شخص مهم از قریش به اسلام گرویدند، یک حمزه بن عبدالمطلب و دیگری عمر بن خطاب بود. در سال هفتم بعثت بود که به علت پیمانی که قریش بسته بودند مبنی بر اینکه از ازدواج و خرید و فروش با اطرافیان محمد خودداری می‌کنند، بنابراین محمد و پیروانش در شعب ابوطالب سکنی گزیدند و تا مدت سه سال در آنجا بودند و روزگار به سختی می‌گذراندند.

در سال دهم بعثت پس از اینکه مسلمانان از شعب ابوطالب خارج شدند، خدیجه و ابوطالب که تمام دارایی خودشان را در طی این سه سال برای راحتی مسلمانان داده بودند، هر دو درگذشتند. این سال مطابق با سال سوم قبل از هجرت است و مرگ این دو ضربه روحی بسیار سختی را به پیامبر وارد آورد. در شهر یثرب دو طایفه یهودی بنام قریظه و بنی نضیر با اوس هم پیمان بودند و طایفه بنی قینقاع با خزرج هم پیمان بودند، اوس و خزرج دو قبیله عمده ساکن در یثرب بودند که با یکدیگر سال‌ها درگیری و نزاع داشتند.

در جنگ بعثت که بین اوس و خزرج قبل از هجرت پیامبر در گرفته بود، اوس پیروز شده بود. در سال یازدهم بعثت بود که پیامبر با شش تن از خزرجی‌ها در عقبه دیدار کرد و آن‌ها اسلام را قبول کردند و در سال بعد یعنی سال دوازدهم بعثت همان شش نفر، و شش نفر دیگر از قوم خود با پیامبر در عقبه دیدار کردند که این دیدار را بیعت عقبه اولی می‌نامند. در این بیعت آن‌ها تعهداتی را پذیرفتند از جمله اینکه:

به خدا شرک نوزیم، دزدی نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، بهتان و افترا ننزیم، در کار خیر نسبت به خدا نافرمانی نکنیم. این قسم بیعت را بیعت نساء می‌نامند، زیرا پیامبر در فتح مکه بیعت زنان را بدین قسم قرار داده بود.

پس از این بیعت پیامبر، مصعب بن عمیر قرشی را برای تعلیم نزد آن‌ها فرستاد.

در شب معراج که می‌گویند در سال دوازدهم بعثت بوده، نمازهای پنج گانه مقرر شد. در سال سیزدهم بعثت، هفتاد نفر از مردم یثرب به همراه مصعب بن عمیر در عقبه حاضر شدند و با پیامبر بیعت کردند که این به بیعت دوم عقبه، یا بیعت الحرب معروف است. سال چهاردهم بعثت پیامبر به همراه ابوبکر به غار ثور رفتند. این عمل به دنبال تصمیمی بود که قریشی‌ها گرفته بودند مبنی بر اینکه شبانه به خانه پیامبر ریخته و به طور دسته جمعی او را به قتل برسانند.

آیه «إِذَا هُمَا فِي الْغَارِ» در مورد اضطراب ابوبکر در غار بوده است.

پس از پیمان عقبه دوم، یثربی‌ها قبول کردند که پیامبر به آنجا مهاجرت کند. بنابراین مسلمانان دسته دسته شروع به مهاجرت از مکه به مدینه کردند.

نخستین نماز جمعه را پیامبر در حین هجرت از مکه به مدینه در میان قبیله بن سالم بن عوف خواند.

پیامبر در یثرب به خانه ابویوب انصاری رفت.

پس از آنکه پیامبر و مسلمانان به یثرب مهاجرت کردند نام این شهر به مدینه النبی تغییر پیدا کرد و بعد فقط مدینه به معنی شهر آن باقی ماند.

از عرب‌های مدینه آن‌هایی که با پیامبر و اسلام مخالف بودند، بعضی مهاجرت کردند از قبیل ابوعامر معروف به راهب و بعضی دیگر که مانده بودند جرات تظاهر نداشتند ولی در نهان دشمنی می‌کردند. این‌ها هستند که در قرآن منافقین نامیده شده‌اند.

از یهودیان مدینه دو تن از احبار آن‌ها مخیریق و عبدالله بن سلام به دین اسلام گرویدند.

سوره بقره بر ضد یهود نازل شده است.

در سال دوم هجرت قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر پیدا کرد و تغییر قبله به این جهت بود که یهودیان، مسلمانان را به‌خاطر اینکه به طرف قبله آنان نماز می‌خوانند سرزنش می‌کردند.

آیه (قد نری تقلب وجهک) برای تغییر قبله در مسجد بنی سلمه نازل شد و پس از آن پیامبر به مسجد قبا رفت و محراب آنجا را به قبله نو ساخت.

نخستین غزوه، غزوه ابراء بود (غزوه ودان) و پس از آن غزوه بواط که هر دو به قصد کاروان قریش بودند ولی در هیچ کدام درگیری روی نداد.

نخستین پیمانی که با قبایل خارج بسته شد، با دو قبیله بنی مدلج و بنی ضمره بوده است.

در سال دوم هجرت غزوه بدر اتفاق افتاد که کاروان ابوسفیان از شام بر می‌گشت. در این جنگ قریشی‌ها شکست خوردند و هفتاد نفر از سران قریش کشته و هفتاد تن اسیر شدند و بقیه فرار کردند. پس از غزوه بدر پیامبر در مدینه به تعقیب و تنبیه منافقین و یهود پرداخت.

یهودیان بنی قینقاع نخستین طایفه یهودی بودند که مورد تعقیب واقع شدند. آن‌ها را پانزده روز محاصره کردند و سپس پیامبر به شفاعت عبدالله بن ابی، حکم قتل آن‌ها را به تبعید تبدیل کرد و اموالشان پس از وضع خمس و سهم پیامبر، غنیمت مسلمان شد و این نخستین خمس بود.

در ذی الحجه سال دوم هجرت غزوه سویق نیز اتفاق افتاد. از وقایع دیگر سال دوم هجرت ازدواج علی و فاطمه بود.

غزوهایی که پس از هجرت بر علیه قریش و کاروان‌های آنان صورت می‌گرفت بیشتر برای کسب ثروت و مال و منال بود زیرا مسلمانان مهاجر در مدینه وضعیت مالی چندان خوبی نداشتند و آن نیز به این دلیل بود که همه چیزشان را در مکه گذاشته و مهاجرت کرده بودند.

غزوه به جنگ‌هایی گفته می‌شد که خود پیامبر فرماندهی جنگ را بر عهده داشت ولی سربه به جنگ‌های گفته می‌شد که پیامبر در آنها حضور نداشت و فرماندهی را یکی از مسلمانان بر عهده داشت.

انصار به مردم مدینه گفته می‌شد که مردم مسلمان مکه را دعوت کرده بودند تا به یثرب بیایند و قول مساعدت به آنها داده بودند و مهاجرین نیز کسانی بودند که همه چیزشان را در مکه رها کردند و به یثرب مهاجرت کردند و مورد لطف انصار قرار گرفتند.

سربه قرده در سال سوم هجرت اتفاق افتاد که در این جنگ زیدبن حارثه، فرماندهی سپاه اسلام را بر عهده داشت. او در محل قرده کاروان را یافت و غنایم بسیار به دست آورد.

غزوه احد نیز در سال سوم هجرت رخ داد. فرمانده قریش در این جنگ ابوسفیان بود. در این جنگ پیامبر رای عبدالله بن ابی را که ماندن در شهر و جنگ در شهر بود را قبول کرد ولی دیگران به جنگ در صحرا و بیرون از شهر تمایل نشان دادند. بنابراین پیامبر نیز حرف آنها را قبول کرده و به جنگ در خارج از شهر رضایت داد.

سپاه پیامبر 1000 نفر و سپاه ابوسفیان 3000 نفر بودند. در محل شوط عبدالله بن ابی با سیصد تن، به این بهانه که چرا حرف او را در موردن ماندن در شهر قبول نکرده و به حرف جوانان گوش داده است، از سپاه پیامبر جدا شد. پس از عبدالله بن ابی دو طایفه بنی سلمه و بنی حارث نیز قصد رجوع داشتند که پشیمان شدند.

پیامبر پنجاه تیرانداز را به فرماندهی عبدالله بن جبیر در تنگه پشت سر سپاه قرار داد که نا غافل از آنجا مورد حمله قرار نگیرند. اما پس از اینکه مسلمانان در ابتدای جنگ غلبه کردند، این تیراندازان تنگه را رها کرده و برای اینکه از غنایم بهره‌ای ببرند از جای خود حرکت کردند و تنگه بی دفاع مانده و سواره دشمن به فرماندهی خالد بن ولید حمله کرده و مسلمانان را غافلگیر کرده و شکست دادند. پس از اینکه قریش گفتند که محمد کشته شد، مسلمانان شکسته شدند و جمعی از جمله عثمان بن عفان فرار کردند. از سپاه پیامبر 74 نفر کشته شد که چهار نفر از مهاجرین بودند و بقیه از انصار و تلفات دشمن 20 نفر بود. از سپاه پیامبر حمزه سیدالشهدا، عموی پیامبر به حره غلام جبیر بن مطعم کشته شد. یک روز پس از شکست احد بود که مسلمانان برای تقویت روحیه خود به تعقیب سپاه قریش پرداختند، این غزوه، حمراء

الاسد نام داشت. در بازگشت از این غزوه بود که دو تن از لشکریان دشمن را که راه گم کرده بودند بنام‌های ابوعزه شاعر و معاویه المغیره را دستگیر کرده و به دستور پیامبر کشته شدند.

امام حسن در سال سوم هجری متولد شد.

وقایع سال چهارم هجرت

در این سال 6 نفر از مسلمانان که برای تعلیم دین به اعراب عضل و قاره رفته بودند، به دست کفار افتادند و کشته شدند که به این واقعه سریه رجیع می‌گویند.

حادثه بئومعونه: در طی این حادثه پیامبر به روایتی چهل و به روایتی 70 صحابه برای ارشاد قبیله بنی عامر به تقاضای رئیس قبیله فرستاد که عامر بن طفیل با عده‌ای از بنی سلیم همه آن‌ها را کشتند، بجز عمر بن امیه ضمری که او در راه دو نفر از بنی عامر را کشت و بنی عامر به موجب پیمانی که با پیامبر داشتند خون بهای آن دو را خواستند و پیامبر چون بنی نضیر با آن‌ها هم پیمان بود خواست که خون بهاء را از آن‌ها بگیرد و بنی نضیر در حین مذاکره پیامبر با آن‌ها می‌خواستند نسبت به او توطئه کرده و او را بکشند و پیامبر این امر را فهمید و بلافاصله به مدینه برگشت و به آن‌ها پیغام داد که باید از بلاد پیغمبر بروند. آن‌ها نیز ابتدا تسلیم شدند ولی بعد به تحریک عبدالله بن ابی ایستادگی کردند و پیامبر آن‌ها را پانزده روز محاصره کرد تا قوم تسلیم شدند مبنی بر اینکه اموال خود را بگذرانند و بروند و فقط برای هر سه نفر یک شتر و مشک آب مجاز بودند ببرند. این قوم یهود به اذراعات شام تبعید شدند و املاک آن‌ها میان مهاجرین تقسیم شد. این واقعه به غزوه بنی نضیر مشهور است و در همین غزوه بود که حکم تحریم خمر اعلام شد.

در غزوه ذات الرقاع که به قصد طایفه بنی محارب و بنی ثعلبه بود، جنگی در نگرفت. در این غزوه نماز مقرر گردید و برای اولین بار خوانده شد.

در این سال بود که پیامبر به زید بن ثابت فرمود تا کتابت یهود را بیاموزد و همین زید بود که در زمان عثمان قرآن را تدوین کرد.

ولادت امام حسین و وفات مادر حضرت علی نیز در این سال روی داد.

وقایع سال پنجم هجرت

در این سال غزوه دومه الجندل در مرزهای شام اتفاق افتاد که علی رغم اینکه جنگی در نگرفت در این لشکر کشی باعث شد تا مردم شام به قدرت پیامبر و مسلمانان آگاه شوند. در این سال، آیه حجاب به دنبال ازدواج پیامبر زینب جحش که

از زیدبن حادثه طلاق داده شده بود، نازل شد و احکام راجع به زن‌ها عموماً و امهات مومنین خصوصاً مقرر گردید. غزوه بنی المصطلق: بنی مصطلق از بنی خزاعه بودند که قصد تجمع بر ضد پیغمبر را داشتند که مسلمانان توانستند فاتح شوند. در این غزوه داستان افک (تهمت عایشه) پیش آمد و حکم چهار شهود در دعوای زنا در طی آیاتی که بر برائت عایشه و توبیخ تهمت زندگان نازل شد مقرر گردید.

غزوه خندق (غزوه احزاب): این غزوه را به دلیل غزوه احزاب می‌گفتند که قبایل متعددی از قریش بر علیه مسلمانان دست به شرکت در این جنگ زده بودند.

در طی جنگ روزی عمر بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل از یک نقطه ضعیف خندق گذشتند که عمر و بن عبدود توسط حضرت علی کشته شد. اولین نماز در این جنگ خوانده شد. در این جنگ سعد بن معاذ رئیس اوس زخمی شد. یهود بنی قریظه هم با کفار همراه شده بودند و همچنین قبیله غطفان، البته سران غطفان با پیامبر به مذاکره نشستند که سه یک محصول نخلستان‌های مدینه را بگیرند و جنگ را ترک کنند که دو رئیس انصار یعنی سعد بن عبادہ خزرجی و سعد بن معاذ اوسی به این شرط راضی نشدند و جنگ را ترجیح دادند ولی قضیه به خودی خود حل شد.

پس از جنگ پیامبر به جنگ بنی قریظه رفت، محاصره قلعه بنی قریظه 25 روز طول کشید و طایفه اوس که هم پیمان بنی قریظه بودند، انتظار داشتند که با آن‌ها همان رفتار می‌شود که با هم پیمانان خزرجی‌ها (بنی قینقاع) شده بود، یعنی آن‌ها را تبعید کنند و بالأخره قرار شد که به حکم سعد بن معاذ رئیس اویس‌ها عمل کنند و او حکم کرد که مردهای بنی قریظه را بکشند و بقیه را اسیر کنند و اموال را نیز بین خود تقسیم کنند.

وقایع سال ششم هجرت

در این سال فعالیت جنگی زیاد بود. محمد بن ضریه بر طایفه قرطاء غافلگیر فرود آمد، سریه حمسی در این سال رخ داد. در اواخر این سال قدرت اسلام در عربستان شمالی گسترش یافت و تنها نقطه مقاومت مکه بود.

در این سال پیامبر قصد حج عمره داشت و به قبایل اطراف اطلاع داد که حاضر شوند ولی بجز قبیله بنی اسلم دیگران حاضر نشدند و از این زمان به بعد آن‌ها را جز مهاجرین به حساب آوردند. صلح حدیبیه در این سال بسته شد. در حین مذاکرات صلح که عثمان سفیر پیامبر رفته و خبر کشته شدنش آمد، پیامبر عزم جنگ کرد و بیعت عمومی گرفت. این بیعت به واسطه اینکه در زیر درخت اقاقیایی صورت گرفت به بیعت شجره معروف است. عثمان برگشت و سهیل بن عمرو از طرف قریش برای عقد صلح نزد پیامبر آمد و پیمان متارکه‌ای به مدت ده سال بسته شد.

وقایع سال هفتم هجرت

در اوایل این سال پیامبر به دعوت پادشاهان و روسای اطراف پرداخت. کسانی که به حبشه مهاجرت کرده بودند در این سال به همراه جعفر بن ابیطالب برگشتند. در این سال غزوه خیبر واقع شد، قلعه های خیبر یکی پس از دیگری فتح می شد، کار قلعه قموص سخت بود. داستان جنگ علی بن ابیطالب با مرحب، ظاهراً درپای همین قلعه بوده است. غنایم خیبر را که خیلی فراوان بود، پیغمبر میان اهل حدیبیه یعنی کسانی که در صلح حدیبیه حاضر بودند تقسیم کردند و اسیران را به این شرط که نصف محصول را به آنها بدهند امان داد. تا زمان عمر این کار ادامه داشت یعنی تا زمانی که عمر تمام یهودی ها را از عربستان اخراج کرد. در این سال پیامبر طبق قرار داد صلح حدیبیه به حج عمره رفت و این سفر را عمره القضا می نامند، چون قضای عمره سال پیش بود. زیرا در سال ششم هجری قریش به پیامبر اجازه نداد تا حج عمره را بجا آورده و در صلح حدیبیه یکی از شرایط این شد که در سال بعد پیامبر بتواند مراسم حج عمره را به جا آورد.

وقایع سال هشتم هجرت

در این سال خالد بن ولید و عمرو بن عاص به مدینه آمده و اسلام آوردند. سریه های خبط و موته در این سال روی دادند. زید بن حارثه فرماندهی مسلمانان را در سریه موته بر عهده داشت و قرار شد اگر کشته شود جعفر بن ابیطالب و بعد از او عبدالله بن رواحه فرمانده لشکر باشند. جنگ در بلقا در گرفت و زید، جعفر و عبدالله هر سه کشته شدند و لشکریان خالد بن ولید را به امارت برداشتند و او لشکر شکست خورده را از مرز شام به مدینه باز گرداند.

در ماه رمضان این سال پیامبر فتح مهم را عزم کرد. عباس ابوسفیان را نزد پیامبر آورد و شفاعت کرد و پس از فتح مکه بود که قریش را طلاق یعنی بخشوده شدگان نامیدند و این به دلیل فرمان امان عمومی پیامبر بود که برای اهالی مکه صادر شد.

پس از پانزده روز اقامت در مکه غزوه حنین پیش آمد. در این جنگ طوایف متعددی که هوازن نام داشتند، با طائف پیمان بسته بودند و مسلمانان را در ابتدای جنگ شکست داده ولی پس از اینکه فراریان جنگ برگشتند پیروزی از آن مسلمان شد.

وقایع سال نهم هجرت

در این سال کعب بن زهیر شاعر معروف به مدینه آمد و مسلمان شد و در مدح پیامبر قصیده «بانت سعاد» را ساخت. غزوه تبوک: این غزوه در پی خبر دروغی اتفاق افتاد که گفته بودند رومی‌ها آماده حمله به مسلمانان هستند و چون خبر دروغ بود جنگی هم در نگرفت. دستور تخریب مسجد ضرار که در محله قبا ساخته شده بود به دنبال این غزوه صادر شد زیرا عده‌ای به بهانه ساختن این مسجد در جنگ شرکت نکردند.

سال نهم هجرت را مورخین سنه الوفود نامیده‌اند. در این سال طائف نیز تسلیم شد. حکم برائت از مشرکین در این سال توسط حضرت علی خوانده شد. وفات ام کلثوم دختر پیامبر و زن عثمان نیز از وقایع این سال است.

وقایع سال دهم هجرت

در این سال ایرانی‌های یمن (انباء نامیده می‌شدند) مسلمان شدند و یکی از آن‌ها به نام فیروز به مدینه آمده و اسلام خود و قوم خود را به عرض پیامبر رساند.

ابراهیم فرزند شیر خوار پیامبر در این سال مرد.

در سال دهم هجرت بود که پیامبر قصد حج کرد و این حج که آخرین حج پیامبر بود به حجۃ الوداع معروف است.

واقعه غدیر خم نیز که بر سر آن بسیار بحث و جدل هست در این سال و پس از حجۃ الوداع رخ داد.

وقایع سال یازدهم هجرت

اسود عنسی که در یمن ادعای نبوت کرده بود، کارش در این سال اهمیت یافته بود. اسود شهر بن بازان ایرانی را کشته بود، شهر بن بازان عامل صنعا بود. اسود پس از کشتن او زنش را نیز گرفت. و بدین جهت ایرانی‌ها با او بد شدند و بین آن‌ها اختلاف افتاد و ایرانیان با همدستی آزاد، زن اسود، شبی بر سر او ریختند و او را کشتند.

در این سال مسیلمه کذاب در طایفه بنی حنیفه در یمامه و طلحه در طایفه بنی اسد در نجد ادعای پیغمبری کردند و آن‌ها پایان کارشان در خلافت ابوبکر بود.

در اواخر ماه صفر پیغمبر فرمان تجهیز سربهای برای جنگ با روم دارد و اسامه بن زید را امیر لشکر قرار داد. در همین زمان پیامبر در بستر بیماری افتاد و پس از چند روز وفات کرد. جنازه او را در خانه خود پیغمبر در محل بسترش به خاک سپردند.

فهرست سریا و غزوات در زمان پیامبر (ص)

سریا و غزوات قبل از غزوه بدر کبری¹

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
1	سریه حمزه بن عبدالمطلب	30 نفر (15 مهاجر، 15 انصار)	300 نفر	کاروان قریش و بازگشت حمزه به مدینه	وساطت مجدی بن عمرو جهنی	سیف البحر	ماه هفتم رمضان سال اول
2 سریه عبیده بن حارث		60 یا 80 نفر مهاجر	جمع زیادی از قریش	حمله به گروهی از قریش به فرماندهی ابوسفیان یا عکرمه بی ابی جهل که قصد تعرض به مدینه را داشتند.	جنگی رخ نداد و فقط مقداد بن عمرو بهرانی و عتبه بن غزوآن توانستند بگریزند و به مسلمانان ملحق شوند.	آبگاهی در حجاز	ماه هشتم هجرت شوال سال اول
3	سریه سعد بن ابی وقاص	بیست یا بیست و یک نفر (به روایت واقدی و هشت نفر به روایت ابن اسحاق)	؟	کاروان قریش در حرار نزدیک خم در جحفه	بازگشت بدون نتیجه	حرار	ماه نهم هجرت ذیقعد سال اول
4	غزوه ابواء ودان	؟	؟	کاروان قریش و بنی ضمیره بن مکر از کنانه	قرارداد صلح با بنی ضمیره	ابواء در 23 میلی مدینه	ماه یازدهم هجرت صفر سال دوم
5	غزوه بواط	200 نفر	200 نفر	کاروان قریش	بازگشت به مدینه	بواط نزدیک ینیع	ماه سیزدهم هجرت

1. این جدول و جدول های بعدی براساس گزارش های واقدی و ابن سعد تنظیم شده است.

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
					بدون برخورد		ربیع الاول سال دوم
6	غزوه بدر اولی (صفوان)	؟	؟	تعقیق کرز بن جابر قهری برای غارت رمه‌ی مدینه	پیامبر کرز را نیافت و به مدینه بازگشت.	بدر	ماه سیزدهم هجرت ربیع الاول سال دوم
7	غزوه ذوالعشیره مهاجرین	150 یا 200 نفر از مهاجرین	؟	کاروان قریش	امضای قرارداد صلح با بنی مدلج و هم‌پیمانان آنان از بنی ضمره در بطن ینیع و بازگشت به مدینه	مسیر شام و مکه	ماه شانزدهم هجرت جمادی الاخر سال دوم
8	سریه نخله عبدالله بن جحش	8 یا 11 نفر از مهاجرین	؟	کمین قریش در نخله و کسب اخبار	تصرف کاروان قریش و آوردن آن به مدینه (1)	نخله میان مکه و طائف	ماه هفتم هجرت رجب سال دوم

سرایا و غزوات بعد از بدر کبری تا احد

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
1	سریه عمیر بن عدی	1	1	کشتن عصماء دختر مروان	قتل عصماء	مدینه	25 رمضان سال دوم 19 ماه پس از هجرت
2	سریه سالم بن عمیر	1	1	کشتن ابوعفک	قتل ابوعفک	مدینه	شوال سال دوم 20 ماه پس از هجرت
3	غزوه بنی قینقاع	؟	؟	یهودیان بنی قیناع	تسلیم یهود و عزیمت به شام	مدینه (و به روایتی میان بدر واحد)	15 شوال سال دوم 20 ماه پس از هجرت
4	غزوه سویق	200	200	تعقیب ابوسفیان و قوای همراه	فرار قریش و بازگشت مسلمین به مدینه	پیامبر در تعقیب ابوسفیان تا قرقه الکدر پیش رفت	15 ذیحجه سال دوم 22 ماه پس از هجرت
5	غزوه بنی سلیم در قرقه الکدر	؟	؟	جنگ با بنی سلیم	بازگشت بدون برخورد	کدر آبگاهی متعلق به بنی سلیم	15 محرم سال سوم 23 ماه پس از هجرت
6	سریه قتل کعب بن اشرف	؟	یهودیان قلعه کعب	قتل کعب بن اشرف	قتل کعب	قلعه کعب در کنار مدینه	14 ربیع الاول سال سوم 25 ماه پس از هجرت
7	غزوه ذی امر غطقاق	450	؟	حمله به قوای ثطیه و محارب که برای غارت مدینه جمع بودند.	فرار مشرکین	ذی امر	12 ربیع الاول سال سوم 25 ماه پس از هجرت
8	غزوه بنی سلیم (بحران)	300	؟	حمله به مشرکین که به قصد حمله به مدینه جمع شده بودند.	عدم برخورد با دشمن و مراجعت به مدینه	بحران در ناحیه فرع در نزدیکی مدینه	6 جمادی الاول سال سوم 27 ماه پس از هجرت

سرایا و غزوات بعد از احد تا خندق

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
1	غزوه حمراءالاسد	؟	؟	تعقیب سپاه قریش	بازگشت به مدینه بدون برخورد	حمراءالاسد در 8 میلی مدینه	8 شوال سال سوم، 32 ماه پس از هجرت
2	سریه ابی سلمه بع قطن	150	؟	حمله به بنی اسد که برای هجوم به مدینه مهیا می شدند.	فرار بنی اسد و اسارت 3 چوپان و غنیمت گرفتن گوسفندان و شتران قبیله	قطن در ناحیه فید	اول محرم سال چهارم، 35 ماه پس از هجرت
3	سریه بثر معونه	40 یا 70	قبایلی از بنی سلیم	آموزش اسلام و قرائت قرآن به بدویان	شهادت تمام اعضای سریه	بثر معونه	صفر سال چهارم، 36 ماه پس از هجرت
4	سریه رجیع	6	طایفه بنی لحيان	تبلیغ اسلام و آموختن قرآن به بدویان	شهادت تمام اعضای سریه (سه نفر در بادیه، یک نفر در راه مکه و دو نفر در مکه پس از تحویل به قریش	آبگاه رجیع در حجاز	صفر سال چهارم، 36 ماه پس از هجرت
5	غزوه بنی نضیر	مهاجرین و انصار	بنی نضیر	تأدیب بنی نضیر برای پیمان شکنی و همکاری با قریش علیه مسلمین	غلبه مسلمین و اخراج بنی نضیر از مدینه	مدینه منازل و قلعه های بنی نضیر	ربیع الاول سال چهارم، 37 ماه پس از هجرت
6	غزوه بدر الموعده	1500	2000	حضور در بدر مطابق وعده سال قبل ابوسفیان	مراجعت به مدینه به دلیل خلف وعده قریش	بدر	اول ذیقعد سال چهارم، 45 سال پس از هجرت
7	سریه ابن عتیک	5	ابو رافع و مدافعان او در خیبر	کشتن ابورافع	انجام مأموریت	خیبر	4 ذی الحجه سال چهارم، 46 ماه پس از هجرت
8	غزوه ذات الرقاع	؟	؟	حمله به تیره هایی از غطفان که برای هجوم به مدینه جمع	بازگشت به مدینه بدون جنگ با فرار دشمن	نجد	شنبه، دهم محرم سال پنجم، 47 ماه

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
				شده بودند.			پس از هجرت
9	غزوه دومه الجندل	1000	گروهی کثیر	حمله به گروهی که در دومه الجندل جمع شده رهگذران را غارت می کردند و قصد هجوم به مدینه را داشتند.	عدم برخورد با مشرکین و مراجعت به مدینه	دومه الجندل	25 ربیع الاول سال پنجم، 49 ماه پس از هجرت
10 غزوه بنی المصطلق (لمریسیع)	؟	؟	حمله به بدویان بنی المصطلق که برای حمله به مدینه مهیا می شدند	اسارت تعداد زیادی از بنی المصطلق	مریسیع	دوشنبه 2 شعبان سال پنجم، 54 ماه پس از هجرت	

سرایا و غزوات بعد از خندق تا صلح حدیبیه

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
1	غزوه بنی قریظه	3000	؟	حمله به یهودیان پیمان شکن بنی قریظه	کشتن تعدادی از یهودیان	مدینه	23 ذیقعدہ سال پنجم، 57 ماه پس از هجرت
2	سریه عبدالله بنانیس	1	1	قتلسفیان بن خنالد هذال که در عرنه برای جمع آوری سپاه جهت حمله به مدینه تلاش می کرد.	قتل سفیان	عرنه	دوشنبه 5 محرم سال ششم، 59 ماه پس از هجرت
3	سریه محمد بن مسلمه به قرطاء	30	؟	حمله به قرطاء، طایفه ای از بنی بکر بن کلاب	قتل تعدادی از مشرکین و تصرف تعدادی از چارپا	ضریه	10 محرم سال ششم، 59 ماه پس از هجرت
4	غزوه بنی لحيان	200	؟	حمله به بنی لحيان و انتقام شهدای رجیع	فرار بنی لحيان	گران	اول ربیع الاول سال ششم، 61 ماه پس از هجرت
5	سریه عکاشه بن محصن	40	؟	حمله به بدویان غمر	تصرف 200 شتر	غمر	ربیع الاول سال ششم، 61 ماه پس از هجرت
6	غزوه غابه	؟	؟	تعقیب عیینه بن حصن فزاری برای غارت شتران پیامبر و اطراف مدینه و پس گرفتن شتران	کشتن تعدادی از مشرکین و شهادت تعدادی از باران پیامبر	ذی قرد	3 ربیع الثانی سال ششم، 62 ماهت پس از هجرت
7	سریه محمد بن مسلمه به ذی القصه	10	100	حمله به بنی ثعلبه و بنی عوال	شهادت 9 نفر از مسلمین	ذی القصه	ربیع الثانی سال ششم، 62 سال پس از هجرت
8	سریه ابو عبیده بن الجراح به ذی القصه	40	؟	انتقام سریه قبلی	فرار دشمن	ذی القصه	ربیع الثانی سال ششم، 62 ماه پس از هجرت
9	سریه زید بن حارثه به سوی	؟	؟	جنگ با بنی سلیم	تصرف تعدادی شتر و گوسفند	حموم	ربیع الثانی سال ششم، 62 ماه پس از هجرت

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
10	سریه زیدبن حارثه به عیص	170	؟	حمله به کاروان قریش	تصرف کاروان و اسارت چند نفر از مکیان	عیص	جمادی الاولی سال ششم، 63 ماه پس از هجرت
11	سریه زیدبن حارثه به طرف	15	؟	حمله به بدویان بنی ثعلبه	غنیمت گرفتن تعدادی شتر و گوسفند	طرف	جمادی الاخری سال ششم، 64 ماه پس از هجرت
12	سریه زیدبن حارثه به جسمی	15	؟	پس گرفتن امار غارت شده دحیه بن خلیفه الکلبی	؟	سرزمین جذام	جمادی الاخری سال ششم، 64 ماه پس از هجرت
13	سریه زیدبن حارثه به وادی القری	؟	؟	؟	؟	وادی القری	رجب سال ششم، 65 ماه پس از هجرت
14	سریه عبدالرحمن بن عوف به دومه الجندل	؟	؟	دعوت به اسلام	مسلمان شدن تعداد زیادی مسیحی	دومه الجندل	شعبان سال ششم، 66 ماه پس از هجرت
15	100	؟	حمله به بنی سعدبن بکر که برای یاری یه ودیان خیبر جمع شده بودند.	فرار بنی سعد بن بکر و غنیمت گرفتن پانصد شتر و دو هزار گوسفند بدون جنگ	همج آبی در میان خیبر وفدک	شعبان سال ششم، 66 ماه پس از هجرت	

سرایا و غزوات بعد از صلح حدیبیه تا فتح مکه

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
1	غزوه خیبر	؟	؟	تصرف قلعه‌های خیبر و خاتمه دادن به تحریک‌های اهل خیبر در میان بدویان و مکیان	تصرف تمام قلعه‌ها	خیبر	صفر ^۲ سال هفتم، 72 ماه پس از هجرت
2	سریه عمر بن الخطاب به تربه	30		کمین هوزان	فرار دشمن با رسیدن خبر خیبر	تربه نزدیک مکه	شعبان سال هفتم، 78 ماه پس از هجرت
3	سریه ابوبکر	؟	؟	حمله به بنی کلاب	قتل عده‌ای و اسارت تعدادی از مشرکین	نجد	شعبان سال هفتم، 78 ماه پس از هجرت
4	سریه‌ی بشیر بن سعد به فدک	30	؟	حمله به بنی مره در فدک	گرفتن مقداری غنیمت و مراجعت به مدینه و شهادت تعدادی از مسلمانان در هنگام مراجعت	فدک	شعبان سال هفتم 78 ماه پس از هجرت
5	سریه‌ی غالب بن عبدالله	130	؟	حمله به بنی عوال و بنی عبد بن ثعلبه	قتل تعدادی و مقداری غنیمت جنگی	میفعه در نجد	رمضان سال هفتم، 79 ماه پس از هجرت
6	سریه بشیر بن سعد	300	؟	حمله به گروهی از غطفان که در یمن و جبار برای هجوم به مدینه فراهم شده بودند.	فرار مشرکین و اسارت دو تن از آنان	یتمن و جبار در حوالی خیبر	شوال سال هفتم، 80 ماه پس از هجرت
7	غزوه القضیه (عمره القضیه)	همه اصحاب	تمام مکیان	انجام عمره در مکه و نبرد با مکیان در صورت ممانعت از عمره	انجام عمره	مکه	اول ذیقعد سال هفتم، 81 ماه پس از هجرت
8	سریه ابن ابی العوجا	50	؟	حمله به بنی سلیم	شهادت تما مسلمین	منازل بنی سلیم	ذیحجه سال هفتم، 82

2. واقعی در گزارش دیگر هلال ربیع‌الاول نیز نوشته است. ابن هشام این تاریخ را ماه محرم نوشته است. ابن سعد جمادی الاولی نوشته است.

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
	السلمی				و زخمی شدن ابن العوجا و مراجعت او به مدینه در ماه صفر		ماه پس از هجرت
9	سریه غالب بن عبدالله	؟	؟	حمله به بنی ملوح	حمله به دشمن و گرفتن غنیمت و بازگشت به سوی مدینه در حال تعقیب آنان توسط گروهی از مشرکین	کدید در نزدیکی مکه	صفر سال هشتم، 84 ماه پس از هجرت
10	سریه غالب بن عبدالله	200	؟	حمله به بنی مره در فدک و گرفتن انتقام شهدای سریه بشیر بن سعد	هجوم موفقیت آمیز به دشمن	فدک	صفر سال هشتم، 84 ماه پس از هجرت
11	سریه کعب بن عمیر	50	؟	دعوت بدویان در ذات اطلاع	شهادت تعدادی از مسلمانان	ذات اطلاع در شام	ربیع الاول سال هشتم، 85 ماه پس از هجرت
12	سریه شجاع بن وهب	24	؟	حمله به جمعی از بنی هوازن در سی از سرزمین بنی عامر	پراکندن دشمن و گرفتن غنیمت	سرزمین بنی عامر	ربیع الاول سال هشتم، 85 ماه پس از هجرت
13	سریه قطبه بن عامر	20	؟	حمله به قبیله ای از خثعم	پراکندن دشمن و گرفتن غنیمت	خثعم در ناحیه تباله	؟
14	سریه یا غزوه ³ مؤته	3000	100000	حمله به رومیان و غسانیان	شکست مسلمانان و شهادت تعدادی از ایشان	بلقاء در نزدیکی دمشق	جمادی الاولی سال هشتم، 87 ماه پس از هجرت
15	سریه غزوه ذات السلاسل	300 و تقویت ایشان با 200 تن دیگر به سراداری عمر بن عاص	؟	حمله به گروهی از قضاعه که برای هجوم به مدینه فراهم شده بودند.	حمله به مشرکین و پراکندن ایشان	ذات السلاسل در وادی القری	جمادی الاخری سال هشتم، 88 ماه پس از هجرت

3 . واقعی و ابن هشام تعدادی از سریه ها را با نام غزوه آورده است.

سرایا و غزوات بعد از فتح مکه تا غزوه حنین

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
1	سریه خالد بن ولید برای نابود کردن عزی	30	؟	نابود کردن بت عزی	شکستن و نابود کردن بت عزی	نخله	رمضان سال هشتم، 91 ماه پس از هجرت
2	سریه ی سعد بن زید اشهلی به جانب مناه	20	؟	نابود کردن بت مناه	تخریب مناه	مشلل کوهی در طرف دریای سرخ	رمضان سال هشتم، 91 ماه پس از هجرت
3	سریه خالد بن ولید به سوی جذیمه	350	؟	دعوت بنی جذیمه به اسلام	کشتار بنی جذیمه به فرمان خالد، علی رغم مسلمان بودن و تسلیم آنان به خالد	در نزدیکی مکه	شوال سال هشتم، 92 ماه پس از هجرت

سرایا و غزوات از حنین تا غزوه تبوک

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
1	غزوه طائف	؟	؟	هجوم به ثقیف در طائف برای مشارکت در غزوه حنین	مقاومت طائف و مراجعت مسلمین از محاصره‌ی آنجا	طائف	شوال سال هشتم، 92 ماه پس از هجرت
2	سریه عین‌بن حصن فزاری به سوی بنی تمیم	50 که هیچکدام از مهاجر و انصار نبودند.	؟	حمیه به بنی تمیم	فرار بنی تمیم و اسارت 11 مرد	سرزمین بنی تمیم در سقیا	محرم سال نهم، 95 ماه پس از هجرت
3	سریه قطبه بن عامر به سوی خشم	؟	؟	حمله به خشم	کشتن تعدادی از مشرکین و گرفتن غنیمت	قریه در تباله	صفر سال نهم، 96 ماه پس از هجرت
4	سریه ضحاک بن سفیان کلابی	؟	؟	دعوت به اسلام	نپذیرفتن اسلام توسط بنی کلاب و شکست آنان و کشته شدن پدر مشرک اصید یکی از اعضای سریه	قرطاء	ربیع‌الاول سال نهم، 97 ماه پس از هجرت
5	سریه‌ی علقمه بن مجزز به سوی حبشیان	300	؟	حمله به حبشیانی که وارد بندر جده در کنار دریا شده بودند.	فرار حبشیان	بندر جده	ربیع‌الثانی سال نهم، 98 ماه پس از هجرت
6	سریه‌ی علی بن ابیطالب به سوی بت فلس	150	؟	نابود کردن بت فلس در میان طی	درهم شکستن فلس و گرفتن غنیمت و از جمله سه شمشیر و نیز اسارت خواهر عدی بن حاتم	سرزمین طی	ربیع‌الثانی سال نهم، 98 ماه پس از هجرت
7	سریه‌ی عکاشه بن محصن اسدی	؟	؟	حمله به بدویان مشرک عذره و بلی	؟	ناحیه خباب	ربیع‌الثانی سال نهم، 98 ماه پس از هجرت

سرایا و غزوات بعد از تبوک تا رحلت

شماره	نام جنگ	تعداد مسلمین	تعداد مشرکین	هدف	نتیجه و دستاورد	مکان	زمان
1	سریه خالد بن ولید ⁴ به دومه الجندال	420	؟	دعوت اکید بن عبدالملک به اسلام	تسلیم اکید و صلح به شرط جزیه	دومه الجندال	رجب سال نهم، 101 ماه پس از هجرت
2	سریه خالد بن ولید به نجران	؟	؟	دعوت بنی‌عبدالمدان به اسلام	؟	نجران	ربیع‌الاول سال دهم، 108 ماه پس از هجرت
3	سریه‌ی علی بن ابیطالب به یمن	300	؟	دعوت به اسلام و تأکید پیامبر بر تلاش برای عدم مقابله تا حد ممکن	مقاومت شدید یمن نجران و شکست از علی (ع)	یمن	رمضان سال دهم، 113 ماه پس از هجرت
4	سریه‌ی اسامه بن زید به مؤته	تخلف مسلمانان از حرکت با اسامه به بهانه بیماری پیامبر	؟	؟	؟	؟	صفر سال یازدهم، 117 ماه پس از هجرت

4. بنا به روایتی پیامبر قبل از حرکت به تبوک و به روایتی دیگر او را از تبوک اعزام داشت.

خلفای راشدین

ابوبکر (13-11 هجری)

هنوز نعش پیامبر را دفن نکرده بودند که مسلمانان (انصار و مهاجرین) برای تعیین جانشین او با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. این‌ها در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمده بودند تا جانشین را انتخاب کنند. ابتدا کسی از مهاجرین در جمع سقیفه نبود ولی با شنیدن تجمع انصار برای تعیین جانشینی پیامبر تعدادی از مهاجرین نیز راهی سقیفه شدند از جمله این‌ها عمر، ابوبکر و ابوعبیده بن جراح بودند.

انصار ابتدا می‌خواستند از خودشان جانشینی برای پیامبر انتخاب کنند که با ورود مهاجرین به جمع آن‌ها، مهاجرین به این امر راضی نشدند، پس از مدتی بحث و جدل انصار به این امر راضی شدند که دو نفر یکی از انصار و یکی از مهاجرین به عنوان امیر انتخاب شوند.

سعد بن معاذ رئیس قبیله خزرج در این باب گفته که اولین سستی انصار در سقیفه بنی ساعده این بود که گفتند امیری از ما و امیری از شما.

سرانجام اختلاف دیرینه اوس و خزرج باعث شد که به این امر رضایت دهند که یک نفر از مهاجرین به عنوان جانشین پیامبر انتخاب شود و این یک نفر کسی جز ابوبکر نبود، البته عمر نیز در این جریان او را بسیار کمک کرد. سعد بن عباد، علی و بنی هاشم وعده‌ای از انصار نیز با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت نکردند ولی با وعده و وعید عباس، طلحه و زبیر را راضی به بیعت کردند و علی نیز پس از وفات فاطمه زنش با ابوبکر بیعت کرد.

نخستین کار ابوبکر بعد از اینکه خلیفه شد این بود که لشکر اسامه بن زیاد را که پیامبر در اواخر عمرش آن را به قصد جنگ با روم تجهیز کرده بود را آماده جنگ کرد.

خالد بن ولید مأمور دفع طلیحه کذاب شد. طلیحه در محل بزاخه لشکر گاه کرده بود، ابتدا لشکر اسلام را شکست داد ولی در نهایت مسلمانان پیروز شدند. سجاح نیز یکی از پیامبران دورغین بود که بعداً مسلمان شد و تا زمان معاویه زنده بود.

طبری می‌گوید که ابوبکر درباره عاملان و گماشتگان خود اجرای قصاص نمی‌کرد.

خالد بن ولید در سال دوازدهم هجری پس از آنکه مسیلمه، عکرمه بن ابی جهل را شکست داد به جنگ با او در ناحیه عقر با رفت. محوطه‌ای را که مسیلمه حدیقه الرحمن نامیده بود. آن‌ها حدیقه الموت نامیدند زیرا که مسیلمه در آنجا کشته شد.

در یمن، قیس بن عبد یعوث به این فکر بود که انبا (ایرانی نژادها) را از یمن اخراج کند و حکومت حمیری ایجاد کند. قبیلۀ بکر بن وائل که در ساحل فرات بودند، هر چند وقت یکبار به دهکده های ایرانی نزدیک مرز حمله می کردند. مثنی بن حارثه شیبانی که در حیره بود و وضعیت ضعف ایران را می دانست به ابوبکر اطلاع داد و ابوبکر خالد بن ولید را مأمور جنگ با ایران کرد. خالد حیره را گرفت و علاوه بر آن در کنار فرات شهر انبار، عین التمر و دومه الجندل را گرفت. در سال دوازدهم هجری، ابوبکر که از جنگ های داخلی تا اندازه ای راحت شده بود، قصد حمله به شام را کرد به این علل که رؤسای مدینه آرزوی آن را داشتند و تهیه کار برای بیکاران می شد و از طرفی هم مایه انصراف اعراب از شورش های داخلی می شد. فرماندهی کل را ابوبکر ابتدا به خالد بن سعید بن عاص داد ولی عمر مخالفت کرد و فرماندهی کل را به ابو عبید بن جراح در درجه اول و یزید پسر ابوسفیان در درجه دوم داد. مزدوران رومی با لشکری در محل عربۀ شکست خوردند و سپس در محل دائنه شکست خوردند. در جنگ یرموک، رومی ها خندقی کردند و سه ماه جنگ بلا تکلیفی ماند تا اینکه خالد بن ولید به فرماندهی کل تعیین شد و سرانجام رومیها شکست خوردند. در حین جنگ ابوبکر مرد و عمر به جای او خلیفه شد و ابو عبیده به جای خالد فرمانده کل شد. ابوبکر در سال سیزدهم هجری وفات کرد، او را خلیفه رسول الله می نامیدند و سالانه شش هزار درهم واجب است. لقب امیرالمومنین از زمان عمر معمول شد.

خلافت عمر (23-13 هجری)

ابوبکر در بستر بیماری خود عمر را به جانشینی انتخاب کرد و با عبدالرحمن بن عوف و عثمان در نهان مشورت کرد و آن دو نیز موافقت کردند. سپس نامه ای به خط عثمان نوشت و آن را به غلامش داد تا برای مردم بخواند. یزدگرد سوم پادشاه ساسانی رستم پسر فرخ هرمزد را که والی و سپهبد خراسان بود فراخواند و مأمور جنگ با اعرابش کرد. عمر لشکری به سرداری ابو عبیده ثقفی روانه کرد و او دو سردار رستم را شکست داد، جایان را در حیره و نرسی را در کسکر جنوب بابل. نیروهایی که به سرداری بهمن فرستاده شد در نبرد جسر (پل) مسلمانان را شکست دادند و در نبرد بویب ایرانیان به سرداری مهران شکست خوردند.

رستم با سعد بن ابی وقاص سردار عرب در قادسیه جنگید (14 هجری) و ایرانیان در این جنگ شکست خوردند و رستم کشته شد که این جنگ بزرگترین جنگ بین اعراب و ایرانیان بود. درفش کاویان در این جنگ به دست اعراب افتاد و

ایران یکباره شکسته شد. تیسفون که اعراب آنرا مدائن می‌نامیدند مرکب از هفت شهر در کناره دجله برد. در حلوان ایران شکست خورد و مدائن و قصر سلطنتی و ذخایر چهار صد ساله به تصرف اعراب در آمد. قالی معروف بهارستان نیز به دست اعراب افتاد.

پس از آن در جولای نیز جنگی در گرفت که باز هم ایران شکست خورد (16 هجری) بنابر روایتی در این جنگ از ایرانیان صد هزار نفر کشته شد که به کلی بی اساس است زیرا در ایران قبل از این در جنگ‌های مهمتری نیز شکست خورده بود و بدون تردید این اندازه نیرو در این جنگ نمی‌توانسته وجود داشته باشد.

با سقوط شوشتر، مقاومت خوزستان هم شکسته شد و هرمزان حکمران خوزستان اسیر شد. اردوگاه مرکزی اعراب در این جنگ‌ها کوفه بود.

در نهاوند لشکر ایران به سرداری فیروزان نامی با اعراب روبرو شد. فرمانده اعراب نیز نعمان بن مقرن بود که در جنگ کشته شد ولی به هر حال اعراب در سال 21 هجری در این جنگ فاتح شدند. فتح نهاوند را ه تصرف آسیای میانه را به روی مسلمانان باز کرد، به همین جهت اعراب این جنگ را فتح الفتوح نامیدند. پس از شکست روم در یرموک ابوعبیده عازم فتح دمشق شد. اعراب در سال 14 هجری دمشق را تصرف کردند. در این زمان هرقل (هراکلیوس) امپراتور روم بود. در اجنادین نزدیک بیت المقدس جنگ سختی بین مسلمانان به سرداری عمرو بن عاص با رومیان به سرداری ارطیون در گرفت (15 هجری) که مسلمانان پیروز شدند پس از آن بیت المقدس را محاصره کردند و بیت المقدس با صلح فتح شد (15 هجری).

عمر در شام، معاویه بن ابی سفیان را که زیر دست برادر خود یزید در لشکرهای شام کار می‌کرد و یزید بن ابی سفیان و ابو عبید در سال 18 هجری بر اثر طاعون عمواس مرده بودند، را به فرماندهی کل انتخاب کرد. با فتح قیساره که فرنگی‌ها آن را سزاره می‌نامیدند فتح شام تکمیل شد.

در مورد سوزاندن کتابخانه اسکندریه پس از فتح مصر به صلح در سال 20 هجری، ابن العبری و مورخان معاصر او درباره این موضوع نوشته‌اند.

مصرف مالیات اعطیات یعنی بخشش به مسلمانان بود. در زمان عمر مقدار جیره یا عطا را که در زمان ابوبکر برای همه یکسان بود، عمر آن را درجه بندی کرد که این درجه بندی بر اساس سابقه مسلمان شدن و اقربای پیامبر بود.

احکام سخت در مورد اهل ذمه سبب شد که اغلب آن‌ها اسلام بیاورند. یهودی نصرانی و مجوسی جز در شهرها دیده نمی

شد. دعایای صحرا و کشاورزان عموماً مسلمان شدند و فقط در کوهستان‌ها مردم بیشتر بر دین خود ماندند. عمر در اجرای مقررات خود مراقبت شدیدی به خرج می‌داد و شخصاً دره‌ای به دست می‌گرفت و در کوچه‌ها می‌گشت. دفترداران آن‌ها از ایرانیان و رومیان بودند.

عمر تمام مسیحیان و یهودیان جزیره العرب را اخراج کرد به استناد آنکه، پیامبر وصیت کرده بود که در جزیره العرب دین نباشد. او به تقویت عنصر عربی علاقه داشت، به حج و کعبه زیاد اهتمام داشت مسجد الحرام را با خراب کردن خانه‌های اطراف توسعه داد و برای جلوگیری از سیل در مکه سد ساخت.

در سال 23 هجری غلامی ایرانی از مغیره، بنام فیروز مکنی و ملقب به ابولولوء به شکایت از آقای خود نزد خلیفه آمد و چون از شکایتش نتیجه‌ای نگرفت، عمر را کشت. ابولولوء را پس از چند روز عبید الله پسر عمر به‌دست آورد و او را با دخترش کشت.

در شورای که پس از مرگ عمر تشکیل شد و متشکل از عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص بود، به‌جز عبدالرحمن همه برای خلافت داوطلب شدند، قرار شده بود اگر رأی‌ها مساوی بود آن کسی خلیفه شود که عبدالرحمن در طرف اوست که به این ترتیب از بین عثمان و علی، عثمان خلیفه شد.

خلافت عثمان (35-24 هجری)

در زمان عثمان غازیان اسلام برای اولین بار قدم در خاک اروپا نهادند. والی مصر، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، که شمال افریقا را تسخیر کرده بود، یکی از برادرانش بنام عبدالله بن نافع با همدستی بربرها از راه دریا وارد اندلس شد (27 هجری). اردوگاه‌های مرزی را رباط می‌نامیدند. اعراب سالی دو غزوه مرتب تابستانی و زمستانی داشتند، آن‌ها مرزهای مجاور کفار را ثغر می‌نامیدند، از شهرها آنچه به جنگ گرفته می‌شد مفتوح العنوه می‌گفتند.

در زمان عثمان به این دلیل که قرائت‌های مختلفی از قرآن می‌شد، او تصمیم گرفت نسخه واحدی از قرآن را مقرر سازد. بنابراین اوراقی را که زید بن ثابت، کاتب پیامبر در زمان ابوبکر به امر او جمع کرده بود و نزد حفصه دختر عمر بود، آن را گرفت و زید و چند نفر دیگر را مأمور کرد تا آن‌ها را در مصحفی تدوین کنند که بعدها آن را مصحف امام نامیدند.

علی بن ابیطالب نیز پس از فوت پیامبر به جمع آوری قرآن پرداخت.

حکومت عثمان در واقع حکومت اشرافی قریش بود. در خلافت او سران بنی امیه که خویشاوندان او بودند، زمام امور را در

دست داشتند. از جمله حکم، عموی عثمان که پیامبر او را ملعون خوانده بود و او و پسرش مروان را به علت اینکه مروان جاسوسی می‌کرد به تبعید فرستاد. ابوبکر و عمر این فرمان را نقض کردند ولی عثمان به محض جلوس به خلافت آن دو را آزاد اعلام کرد و مروان کاتب عثمان شد.

سعید بن عاص کشور عراق را که به شمشیر غازیان اسلام گشوده شده بود، ملک قریش می‌دانست. در نزد عثمان تبعید تنبیه رایجی بود به طوری که مردم آن را بدعتی از او می‌دانستند.

ابوذر غفاری که در شام بود به معاویه که مال مسلمانان را مال الله می‌نامید تا بتواند آن را به خود اختصاص دهد اعتراض می‌کرد و معاویه به دستور عثمان او را گرفت و به مدینه فرستاد و از آنجا او را به ایزه تبعید کرد.

در زمان عثمان دامنۀ اعتراضات علیه او وسیع شد و در مرکز این جنبش مردمی از اهل یمن مقیم بصره بود، به نام عبدالله بن سبا. که اهل اخبار به این علت که مادرش سیاه بود او را ابن السواد می‌نامیدند و او در شوراندن مردم برضد عثمان فعالیت عظیمی داشت. او علاوه بر مخالفت با عثمان در باب امامت اصل وصایت را تبلیغ می‌کرد و می‌گفت علی خاتم اوصیاست. بدین جهت اهل اخبار مخالفان عثمان را، مطلقاً سبائی می‌نامیدند.

از جمله مخالفان عمر و بن عاص، و کسانی که طمع خلافت داشتند طلحه، زبیر و معاویه بودند. در آخرین حج (34 هجری) عثمان، والیان را جمع کرد و با آنها در مورد مشکلات مشورت کرد و نتیجه این شد که در برابر مردم مقاومت کنند. نمایندگان سه شهر مصر، کوفه و بصره به ترتیب نزد علی، زبیر و طلحه رفتند و از آنها خواستند که پا درمیانی کنند. عثمان در برابر معترضین به علی و محمد بن مسلمۀ توسل جست که در نهایت نیز در سال 35 هجری به دست گروه مخالفان کشته شد.

خلافت علی (40-35 هجری)

در باب تعیین خلیفه مصری‌ها طالب علی، بصره، طالب طلحه و کوفه طالب زبیر بودند که در نهایت علی به مسجد آمد و مردم با او بیعت کردند و پیشاپیش همه طلحه و زبیر، به جز چند نفر از جمله سعد بن ابی وقاص با او بیعت کردند. کانون مخالفان علی را در مکه عایشه برقرار کرده بود.

جنگ بین سپاهیان و عثمانیان در سال 36 هجری درگرفت که به جنگ جمل معروف است در این جنگ زبیر از جنگ کناره گرفت و در بیابان عمر و بن جرموز او را یافته و کشت. طلحه به تیر مروان بن حکم کشته شد زیرا طلحه را قاتل عثمان می‌دانست. سپاهیان جمل به خونخواهی عثمان به جنگ علی آمده بودند.

در سال 37 هجری جنگ صفین بین معاویه و علی روی داد. اشعث بن قیس از علی اجازه گرفت به سفارت نزد معاویه برود و معین کند که به چه شکل حکم قرآن را باید معلوم کرد. عراقی‌ها و اشعث، ابوموسی اشعری را انتخاب کردند زیرا ابوموسی مدتی زمامدار مملکتشان بود. خوارج سپاه علی می‌گفتند خلافت مسئله‌ای نیست که به حکمیت اشخاص مشخص شود و خوارج با سایر لشکر وارد کوفه نشد بلکه در حرورا بیرون کوفه، از لشکر علی جدا شدند.

ابوموسی و حکم و علی به همراه چهار صد نفر بر ریاست عبدالله بن عباس به محل دومه الجندل رفتند. خوارج به نهروان رفته و در آنجا عبدالله بن وهب را به امارات خود برگزیدند.

به حکم حکم‌های دو طرف علی از خلافت خلع شد و معاویه به خلافت برگزیده شد.

جنگ نهروان در سال 38 هجری رخ داد.

جنگ جمل با ناکثین، جنگ صفین با قاسطین و جنگ نهروان با مارقین بود.

امویان

معاویه که قبل از شهادت علی خود را فقط امیر خطاب می‌کرد بعد از آن خود را امیرالمومنین می‌گفت. در جنگی که قرار بود بین امام حسن و معاویه روی دهد قیس بن سعد بن عباد به عنوان مقدمه لشکر امام حسن انتخاب شد.

معاویه به زیاد حکومت بصره، توابع ایران و مضافات را داد و پس از مرگ مغیره بن شعبه والی کوفه، آنجا را نیز به او داد.

در سال 51 هجری، معاویه حبرین عدی را که از بزرگان و پرهیزکاران کوفه بود به همراه چند تن با وضع فجیعی به قتل رساند. معاویه پس از استقرار سلطنت فتوحات شرقی و غربی را از سر گرفت. در ثغر روم لشکرکشی‌های تابستانی و زمستانی جریان یافت. در شمال آفریقا شهر قیروان ساخته شد.

طیب معاویه، ابن اثال مسیحی بود.

معاویه از روزی که از جانب عمر به حکومت شام رسید در نظام حکومت و زندگی شخصی روش امپراتوران روم را در پیش گرفت. او حکومت مصر را به عمر و بن عاص و کوفه را مغیره بن شعبه داد. عمر و بن عاص در سال 43 درگذشت.

در زمان حکومت معاویه، عقبه بن منافع گشودن شهرهای مغرب را دنبال کرد و در سال 50 هجری رسماً حکومت آفریقا را یافت و اسلام را در آفریقا رواج داد.

چهار شخصیتی که در آغاز اسلام به زیرکی مشهور بودند عبارت بودند از: مغیره بن شعبه، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص و زیاد.

در سال 45 هجری زیاد به بصره آمد و برای اینکه زهر چشمی از مردم بگیرد خطبه‌ای ایراد کرد که به آن بترا یعنی بریده و ناقص می‌گویند زیرا بدون نام خدا و نعت پیامبر شروع شده بود. زیاد در شرق دو سپاه ترتیب داد که یکی از خراسان تا لاهور پیش راند و دیگری تا آن سوی آمودریا رفت و این لشکر بود که برای نخستین بار با ترکان در گیری پیدا کرد.

معاویه رسم انتخاب خلیفه را بر هم زد و با انتخاب یزید به جانشینی خود آن را موروثی کرد. از زمان او بود که حدیث سازی در برتری یکی و نکوهش دیگری رایج شد.

امام حسن در سال 50 هجری رحلت کرد. چهار نفری که در زمان معاویه از بیعت با یزید امتناع کردند عبارتند از: حسین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابوبکر.

معاویه در سال 60 هجری وفات کرد. یزید که پس از او به سلطنت رسید، نعمان بن بشیر والی کوفه را که از خونریزی می‌ترسید به راهنمایی سرجون خلع کرد و عبدالله بن زیاد را به جای او حاکم کرد. فرزادق به امام حسین گفت که قلب‌های مردم با توسل و شمشیرهای آن‌ها علیه توسل.

در سال 61 هجری واقعه عاشورا اتفاق افتاد.

مردم مدینه با شنیدن اوصاف یزید قیام کردند و عبدالله بن حنظله را به ریاست برداشتند. یزید از شام لشکری به فرماندهی مسلم بن عقبه فرستاد و با خیانت طایفه بنی حارثه خندق مدینه را دور زده و وارد شهر شدند و مردم مدینه را کشتند. (63 هجری) قبل از فتح مکه مسلم بن عقبه وفات کرد و حصین بن نمیر به جای او سردار لشکر شد و مکه را محاصره کردند، در حین محاصره بود که خبر مرگ یزید رسید. (64 هجری)

پس از مرگ یزید پسرش معاویه دوم به خلافت نشست و خلافت او چهل روز طول کشید و پس از آن اوضاع آشفته شد و ضحاک بن قیس فهری، خلافت ابن زبیر را اعلام کرد و بالاخره بنی امیه و همراهان آنها در محل جابیه (میان دمشق و طبریه) جمع شدند و خلافت را به مروان بن حکم دادند و خالد بن یزید را ولیعهد او قرار دادند و عمرو بن سعد بن العاص را جانشین خالد انتخاب کردند. پس از آن مروان عازم فتح دمشق شد و از آن‌سوی، در دمشق ضحاک بن قیس فهری با لشکری به مقابله برخاست و در مرج راحط جنگ در گرفت و ضحاک کشته شد. این جنگ در حقیقت جنگ نژادی بود که کلبی‌های قحطانی و قیسی‌های عدنانی به تعصب به روی هم ایستادند.

سلسه مروانی:

مروان پس از بازگشت از بصره خالد بن یزید را برکنار و دو پسرش عبدالملک و عبدالعزیز را به ترتیب به جانشینی خود اعلام کرد. در سال 65 هجری فاخنه، مادر خالد بن یزید که زن مروان بود او را به قتل رساند.

مختار ثقفی پس از سلیمان بن صرد خزاعی به خونخواهی حسین و دعوت به امامت محمد بن حنیفه در کوفه خروج کرد (66 هـ) عبدالملک هنگام درگیری با ابن زبیر با تهاجم لشکر روم مواجه شد و مجبور به صلح و پرداخت خراج سنگینی شد. او اهل شام را به این دلیل که ابن زبیر آن‌ها را به بیعت خود نگیرد از حج منع کرد.

در سال 71 هجری بین مصعب بن زبیر و عبدالملک جنگی در گرفت و مصعب در، با جمیرا کشته شد. حجاج بن یوسف ثقفی در جنگی موفق به کشتن عبدا.. بن زبیر شد (73 هـ) پس از آن حجاج والی کوفه شد و بعد بصره و ایران را نیز به او دادند.

در سال 81 هـ در محل دیر جماجم جنگ بین عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و حجاج در گرفت که صد روز طول کشید و در سال 82 هجری عبدالرحمن شکست خورد.

در سال 83 هجری محمد برادر عبدالملک خلیفه، امپراتوری بیرانس ژوستی نین سوم را در کیلیکیه شکست داد. در زمان عبدالملک سکه پول را که تا آن زمان یونانی بود عربی کردند و نخستین سکه اسلامی در سال 74 هجری در دمشق زده شد و دیوان‌ها را به زبان عربی نوشتند.

پس از مرگ عبدالملک (86 هجری) پسرش ولید، چون عبدالعزیز مرد بود بدون مزاحم خلیفه شد (ولید اول). در زمان ولید فتوحات گسترش پیدا کرد. شهر طوانه توسط برادر ولید، مسلم تصرف شد و در سال 92 به کمک بربرهای مسلمان وارد اروپا شده و اندلس را فتح کردند و کلیسا را به مسجد تبدیل کردند که امروزه بنام مسجد اموی معروف است. حجاج در سال 95 و ولید در سال 96 وفات کردند. بطور کلی ولید به ساختمان و آباد کردن علاقه داشت.

بعد از ولید برادرش سلیمان خلیفه شد. او شهر رمله را در فلسطین مقر خلافت قرار داد و به عیش و نوش پرداخت و در سال 99 وفات کرد. تنها کار خوبی که سلیمان کرد این بود که برای جانشینی به نصیحت رجابن حیوه از فرزندان خود صرف نظر کرد و عمرو بن عبدالعزیز را که صالح‌ترین رجال بنی امیه بود ولیعهد کرد.

عمربن عبدالعزیز غزوات را تعطیل کرد، لشکرها را همه جا در داخل مرز متمرکز کرد، یزید بن مهلب را که پس از حجاج جبار عراق شده بود زندانی کرد.

حجاج در زمان زمامداری عراق، مقرر کرده بود که هیچ کس را نگذارند از ده به شهر بیاید و از ذمی مسلمان شده نیز همچنان خراج می‌گرفت. عمر بن العزیز در زمان خود برای دلجویی از بنی فاطمه فدک را به آن‌ها واگذار کرد و دشنام علی را که رایج بود ممنوع و خمس را به بنی هاشم داد. او در سال 101 هجری وفات کرد.

پس از او یزید بن عبدالملک (یزید دوم) مطابق وصیت سلیمان خلیفه شد. در این زمان، یزید بن مهلب به جنگ با او برخاست و در عقر در کنار فرات از مسلم بن عبدالملک شکست خورد.

یزید خلیفه‌ای اهل سیاست و اداره نبود و مردمی ضعیف و بی فکر بود. سلامه و حبابه دو مطربه او بودند که به آن‌ها خیلی علاقه داشت. پس از مرگ حبابه او نیز وفات کرد (105 هجری).

پس از او هشام خلیفه شد. او ولایات شرق را به خالد بن عبدالله قسری داد (عراق و مضافات) خالد متهم به مذهب مانوی بود بنابراین یوسف بن عمر ثقفی جانشین او شد و در زمان حکومت یوسف، زید بن علی بن حسین به کوفه آمد و در آنجا خروج کرد و در سال 122 هجری کشته شد.

هشام جنگ با رومی‌ها را دنبال کردند و پسرانش معاویه و سلیمان سرداران او بودند، این معاویه جد خلفای اموی اندلس است. در زمان هشام عبدالرحمن بن عبدالله والی اندلس شد و جنگ پواتیه که بین او و پادشاه فرانسه و اعراب بود در سال 114 هجری به شکست اعراب انجامید، شارل مارتر در این جنگ به او کمک کرد.

هشام بن عبدالملک در سال 125 هجری در رصافه مرد. او در عقاید مذهبی سفت بود و قدریه را تعقیب می‌کرد. در زمان او امام محمدباقر در سال 117 هجری وفات یافت.

پس از هشام ولید بن یزید بن عبدالملک (ولید دوم) خلیفه شد. یحیی بن یزید که پس از کشته شدن پدرش یه خراسان رفته بود در آنجا خروج کرد و توسط نصر بن سیار کشته شد. در این زمان یزید بن ولید بن عبدالملک (یزید سوم) پسر عموی او به مقصد خلافت قیام کرد و ولید در 126 هجری مرد و یزید به اتکای قبایل یمنی (قحطانی) خلیفه شد، پس از آن مروان بن محمد (مروان حمار) به خونخواهی ولید، سر به شورش برداشت.

یزید در 126 هـ مرد. او را یزید ناقص می‌نامند، ابراهیم بن ولید جانشین او کار را نتوانست از پیش ببرد، بنابراین مروان به دمشق لشکر کشید و در عین حال جنگ بین او و سردار ابراهیم، سلیمان بن هشام در گرفت و مروان پیروز شده و خلیفه شد. او حران را پایتخت خود قرار داد. عبدالله بن معاویه در عراق خروج کرد. در خراسان مهمترین قبیله بنی تمیم از عدنانی‌ها بودند.

امام عباسی در حمیمه در ناحیه شرات دمشق که از زمان عبدالملک بن مروان اقامتگاه خانواده عباسی بود مسکن داشت. دستور امام به دعوات آن بود که بیشتر به ایرانی‌ها و از اعراب به طوایف قحطانی اعتماد کنند و با مضر بها (نزاری‌ها) در ظاهر خوب ولی در باطن دشمن باشند.

ابومسلم غلام عیسی بن معقل عجلی بود و در سال 124 بکیرین ماهان یکی از دعوات عباسی در زندان کوفه کفایت و کیاست او را دید و او را خرید. در موقع خروج ابومسلم امام عباسی ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله عباس بود. محمد پدر ابراهیم اولین امام عباسی بود (راوندیه طرفداران امامان عباسی و کیسانیه طرفداران محمد بن حنیفه بودند). ابراهیم در سال 132 هجری به فرمان مروان کشته شد و ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی جانشین او شد. در کنار رود زاب جنگ بین مروان اموی و عباسیان در گرفت و مروان شکست خورد. این جنگ معروف به جنگ زاب است (132 هجری) که سردار عباسیان در این جنگ ابومسلم خراسانی بود.

از کشتار عباسیان یکی از نوادگان هشام بن عبدالملک بنام عبدالرحمن جان سالم بدر برد و به اندلس رفته و سلسله امویان اندلس را ایجاد کرد.

جنگ ذاب نقطه مقابل جنگ قادسیه بود و ایرانی‌ها قدرتی را که در آنجا از دست داده بودند در اینجا دوباره به دست آوردند.

عباسیان

پیشینه انقلاب عباسی

انقلاب عباسی، یکی از تحولات مهم دنیای اسلام است که آثار آن تا قرن‌ها میان مسلمانان بر جای ماند. عباس عموی پیامبر (ص) پس از فتح مکه مسلمان شد و از آن جا که نسبت او با آن حضرت نزدیک بود، موقعیت خاص خود را میان بنی‌هاشم داشت. با این حال، با وجود علی (ع) و سوابق او، عباس نمی‌توانست به طور مستقل مطرح باشد. فرزند وی عبد الله بن عباس، فردی تیزهوش بود و توانست طی سال‌ها با استفاده از احادیث صحابه، دانش قابل توجهی را درباره قرآن و حدیث پیامبر (ص) به دست آورد. وی در زمان حکومت امام علی (ع) حاکم بصره بود. بعدها فرصتی برای شرکت در سیاست نیافت و در سال 69 یا 70 در شهر طائف درگذشت.

عباس فرزندان دیگری هم داشت که از آنان نیز نوادگانی بر جای ماندند. اینان، هیچ کدام در کربلا حضوری نداشتند و به رغم حمایت کلی از علویان، کسی از آنها در قیام کربلا و بعدها قیام زید شرکت نداشت.

دو خاندان عباسی و علوی از نسل هاشم، از اواخر قرن اول هجری، در صحنه سیاسی ظاهر شدند. گفته‌اند که عباسیان دعوت خود را از سال 98 هجری آغاز کردند. اما آن زمان، آنچه برای شیعیان اصل بود، تلاش برای برپایی یک دولت علوی بود. در اصل، در مبارزه بنی هاشم با امویان، کاندیدای اصلی خلافت برای جایگزینی، می‌بایست علوی می‌بود. خلافت امام علی (ع) خلافت امام مجتبی - ع - و پس از آن تلاش امام حسین (ع) و در نهایت زید بن علی و فرزندش یحیی، مسیری بود که می‌بایست به خلافت علویان منتهی شود.

عباسیان از اوایل قرن دوم هجری و شاید اندکی پیش از آن، راهشان را جدا کردند. بعدها مدعی شدند که سیر مزبور از امام حسین - ع - به برادرش محمد بن حنفیه منتهی شده و از وی به فرزندش ابوهاشم و از او به محمد بن علی بن عبد الله بن عباس. یعنی از این طریق، وصایت از خاندان علوی به خاندان عباسی منتهی شده است. ابوهاشم از چهره‌های برجسته علوی - البته غیر فاطمی - بود که موقعیتی در مدینه داشت و مرگ یا کشته شدن او به دست ولید بن عبد الملک، بعد از سال 91 و قبل از سال 96 بوده است.

مقدمات ظهور عباسیان

دعوت اصلی عباسیان با رهبری محمد بن علی آغاز شد. مهم آن بود که مرکز دعوت در کدام نقطه قرار گیرد و مردمان کدام نقطه آمادگی بیشتر برای پذیرش این دعوت را دارند.

در این زمان، شرق اسلامی برای عباسیان مناسب‌تر از غرب آن بود. آن‌ها قرارگاه دعوت را در کوفه و حوالی آن قرار دادند، اما احساس کردند تنها نقطه‌ای که می‌توانند به آن تکیه کنند، ایران به ویژه خراسان است. این محیط به دلایل مختلف آمادگی بیشتری برای دعوت عباسیان داشت.

خراسان مرکز دعوت عباسی در شرق نخست آن که از دمشق مرکز خلافت اموی بسیار دور بود و از این جهت نمی‌توانستند نظارت مستقیم بر آن داشته باشند، یا به سرعت سپاهی بدان سوی روانه کنند.

دیگر آن که کوفه، شهری بود شیعه مذهب که سخت به علویان اعتقاد داشت و با داشتن گرایش علوی، نمی‌توانست از عباسیان دفاع کند. همین طور حجاز، نه از نظر جمعیت و نیروی انسانی و اقتصادی کشش داشت و نه از نظر مذهبی گرایش علوی یا عباسی را بر می‌تافت. حجاز مذهبی میانه داشت که نه اموی بود و نه شیعی، بلکه بیشتر هوادار مشی خلیفه اول و دوم بود. شام هم از اصل زمینه نداشت، زیرا مرکز حکومت اموی بود و مردمانش هم سخت علاقه‌مند به این حکومت. در این صورت باید نقطه دوری انتخاب می‌شد که خراسان بود.

خراسان در روزگار امویان، از مناطق مهاجر پذیری بود که قبایل عربی از هر نقطه بدان سوی آمده بودند. این مهاجران، از دو طایفه ربیع و مضر بودند و نسبت به هم سخت دشمنی داشتند. اختلاف‌های قبیله‌ای خراسان را صحنه نزاع‌ها و کشمکش‌های طولانی کرده بود. افزون بر آن، ایرانیان این نقطه هم شدیداً مورد آزار امویان بودند. آن‌ها، به رغم پذیرش اسلام، محکوم به پرداخت جزیه بودند. دلیلش هم آن بود که امویان اسلام آوردن آن‌ها را نمی‌پذیرفتند. طبیعی بود که تبعیض‌های اعمال شده از طرف امویان بر ضد ایرانی‌ها که از آن با نام عجم یاد می‌شد، مردم را برای حمایت از جنبش‌های مخالف امویان آماده کرده بود.

نکته دیگری که درباره خراسان صادق است آن که، این خطه، شورش خیز بود. در تمام دوران اموی و عباسی، کار خراسان مواجه با مشکل بود و از جهت نصب یک والی که مورد اعتماد و حمایت همه گروه‌ها باشد، مساله داشت. گاه زیر سلطه مستقیم عراق بود و گاه خلیفه اموی خود برای آن حاکم تعیین می‌کرد. هیچ کدام از این شیوه‌ها به این مشکلات پاسخ مساعد نداد. تنها زمانی که طاهریان در این دیار مستقر شدند و به صورت خانوادگی آن را اداره کردند، و خود هم بستگی طایفه‌ای نداشتند بلکه ایرانی - عربی بودند، اوضاع اندکی آرام شد.

عباسیان در سال 109 هجری شخصی را با نام خدش برای تبلیغ دعوتشان به خراسان اعزام کردند. گفته‌اند که وی پس از مدتی تلاش، در آن جا تحت تاثیر اندیشه‌های الحادی برخی از فرقه‌های منحرف قرار گرفت. امویان در سال 118 هجری او را دستگیر کرده به قتل رساندند. ادامه کار دعوت عباسی در سال 125 هجری صورت گرفت. در این سال، محمد بن علی درگذشت و فرزندش ابراهیم امام، رهبری دعوت را بر عهده گرفت. مرکز استقرار آن‌ها شهر حمیمه در شام و در سر راه کاروان‌های حج بود.

در این دوره، هنوز عباسیان دعوت مستقل خویش را ظاهر نمی‌کردند. شعار آنها الرضا من آل محمد بود. مردم به سوی اهل بیت پیامبر - ص - دعوت می‌شدند و تصورشان بر این بود که قرار است فردی علوی سر کار آید. زمانی که در سال 127 هجری، عبد الله بن معاویه، نواده جعفر بن ابی طالب قیام کرد، برخی از عباسیان، از طرف وی به امارت رسیدند. اندکی بعد، وقتی محمد بن عبد الله معروف به نفس زکیه، از فرزندان امام مجتبی - ع - خاندان بنی هاشم را جمع کرد، همگی و از جمله منصور با او بیعت کردند. بنابراین دعوت مستقل عباسی، تا این زمان چندان آشکار نبوده است.

از اقدامات مهم ابراهیم امام، آن بود که ابو مسلم خراسانی را برای اشاعه دعوت عباسی به خراسان اعزام کرد. قرار بود وی در خراسان با سلیمان بن کثیر همکاری کند. اما به سرعت بر اوضاع مسلط شد و رهبری دعوت را در خراسان به دست

گرفت. شعار دعوت عباسی این بود: عمل به کتاب خدا و سنت رسول - ص - اطاعت از الرضا من اهل بیت رسول الله(ص)، اطاعت کامل از والیان.

ابو مسلم در خراسان

عنصر اصلی در دعوت عباسی، ابو مسلم خراسانی بود. بیشتر منابع، او را ایرانی دانسته و آن چنان که از این نقل‌ها بر می‌آید، نخست‌بار پدرش مسلمان شد و نام عثمان را برگزید. خود وی نیز هر نامی داشته، در زمانی که کار رهبری دعوت عباسی را آغاز کرده، کنیه ابو مسلم و نام عبد الرحمن بن مسلم را انتخاب کرده است. بنابراین وی از موالی و یا وابسته به هیچ طایفه عربی نبوده است. این مساله برای ایرانیان می‌توانست جاذبه خاصی داشته باشد. برای قبایل عربی نیز که به جان هم افتاده بودند، پذیرفتن رهبری فردی که وابسته به هیچ کدام از قبایل نباشد و به شمشیر خود متکی باشد، در آن شرایط دشوار قابل قبول‌تر بود.

از آن جا که کار ابو مسلم در زمان خودش در ابهام بود و بعد از کشته شدنش نیز کسان زیادی مدعی او شدند، به دست آوردن اخبار دقیق درباره اصل و نسب وی تقریباً ناممکن است. زیرا به قدری اخبار موجود، متناقض است که نمی‌توان به نظر دقیقی ستیافت.

ابو مسلم به عنوان فردی نیرومند به ابراهیم امام معرفی شد و پس از آن که مدتی را نزد وی به سر برد، و استعداد خود را نشان داد، از سوی وی به خراسان فرستاده شد. زمانی که وی به خراسان گسیل شد، ابراهیم به وی توصیه کرد که از اعراب یمانی هواداری کند و از مضری‌ها سخت‌بپرهیزد و اگر لازم دید حتی یک عرب را زنده نگذارد.

ابو مسلم در سال 129 به خراسان رفت. ابتدا سلیمان بن کثیر که اکنون باید رهبری داعیان خراسان در اختیار وی قرار می‌گرفت، با وی به مخالفت برخاست، اما اندکی بعد، دیگر داعیان حمایت خود را از ابو مسلم اعلام کردند. مرکز فعالیت داعیان روستاهای اطراف مرو، مانند سفیدنج و فنین بود و نخستین هوادارانی که بنیاد سپاه ابو مسلم را ساختند، از روستاهای مرو، نزد وی در سفیدنج نزد وی آمده بودند.

نخستین اجتماع پیروان دعوت در عید فطر سال 129 با اقامه نماز به امامت سلیمان بن کثیر صورت گرفت. این زمان حکومت خراسان از سوی امویان در اختیار نصر بن سیار بود. بلافاصله پس از اعلام شورش، سپاهی از سوی نصر روانه شد که از ابو مسلم شکست خورد. پس از آن کار دعوت بالا گرفت. ابو مسلم وابسته به هیچ قبیله‌ای نبود و افزون بر آن نام امام خود را نمی‌آورد و از هواداری مردم از اهل بیت به نفع حرکت خود سود می‌جست. میان اختلاف قبایل هم، به توصیه

ابراهیم امام، اندکی جانب یمانی‌ها را گرفت که با نصر بن سیار درگیر بودند. در این زمان، خوارج نیز در خراسان و عراق کر و فری داشتند و مانعی سر راه خلافت اموی محسوب می‌شدند.

حاصل این درگیری‌ها، به همراه مرگ نصر بن سیار در سال 131، به غلبه ابو مسلم بر تمامی دشمنانش در خراسان و آماده کردن محیط برای پذیرش خلیفه جدید عباسی منتهی شد. این خلیفه باید از سوی مرکز دعوت در عراق اعلام می‌گردید. در این زمان، ابو مسلم کاملاً از کار خود برای عباسیان آگاهی داشت. او که در ظاهر نامی از امام به میان نمی‌آورد، با آمدن عبد الله بن معاویه، نواده جعفر بن ابی طالب که به خراسان پناه آورده بود روبه‌رو شد. وی مدعی امارت و خلافت بود. ابو مسلم ناجوانمردانه وی را به قتل رساند و نشان داد که تنها و تنها عباسیان را به رسمیت می‌شناسد. وی پس از به قدرت رسیدن عباسیان، در بخارا مواجه با شورش شریک بن شیخ مهری که بر مذهب تشیع علوی - و نه عباسی - بود، روبه‌رو شد. وی به خشونت هر چه تمام‌تر شورش وی را فرو نشاند. شورش ابو مسلم در خراسان، پای ایرانیان را که از سال‌ها قبل به عنوان موالی در سیاست‌باز کرده بود، بیش از پیش به سیاست کشاند. افزون بر آن، هوای شورش در ذهن بسیاری از ایرانیانی نیز که دلبستگی به اسلام نداشتند، افتاد. آن‌ها به نام ابو مسلم شورش‌هایی به راه انداختند که به رغم عدم موفقیت، دشواری‌های فراوانی برای عباسیان تولید کرد.

دعوت عباسی در عراق

اشاره کردیم که رهبری دعوت عباسی در اختیار ابراهیم امام بود. وی در سال 131 هجری در آستانه پیروزی عباسیان، دستگیر و زندانی شد و اندکی بعد در سال 132 در زندان مرد یا به قتل رسید. برخی از مورخان بر این باورند که رسم لباس سیاه میان عباسیان، از پس از قتل ابراهیم امام بوده است. در برخی نقل‌ها آمده است که جامه و درفش سیاه از پیش از مرگ ابراهیم، میان داعیان عباسی رایج بوده است.

عنصر مهم دعوت عباسی در عراق، ابو سلمه خلال مشهور به وزیر آل محمد بود که بعدها به دست عباسیان به قتل رسید. وی داماد بکیر بن ماهان، داعی اصلی عباسیان در عراق و از موالی و به احتمال زیاد ایرانی بود. پس از درگذشت وی کار رهبری داعیان عراق به دست ابو سلمه خلال افتاد.

در بخش غربی ایران، قحطبه بن شبيب فرمانده نیروهای عباسی بود. وی از خراسان برای فتح عراق حرکت کرد. در واقع، دشواری‌های خراسان به ابو مسلم اجازه نداد که خود راهی عراق شود. وی بایست در خراسان می‌ماند و جلوی شورش‌های احتمالی را می‌گرفت. قحطبه در سر راه شبیان، بن سلمه خارجی را با یارانش به قتل رساند. پس از آن به

جرجان رفت و آن شهر را تصرف کرده دست به قتل عام مردم زد. ابن هبیره حاکم عراق به عامر بن ضباره دستور داد تا با پنجاه هزار نفر سپاه خود در برابر قحطبه بایستد. شکست ابن ضباره و تصرف نهاوند، سلطه داعیان عباسی را بر شرق اسلامی قطعی کرد.

شورش‌های مکرر رؤسای قبایل در نواحی مختلف عراق مانند کوفه، بصره و موصل، اوضاع عراق را مختلف کرده بود. به همین دلیل، سپاه عباسی پیروزمندانه از شرق راهی عراق شد. آخرین درگیری آن‌ها در فلوجه در نزدیکی فرات بود که به رغم کشته شدن قحطبه، سپاه اموی به واسطه عقب‌نشینی کرد و سپاه خراسان به فرماندهی حسن (یا حیمد) فرزند قحطبه، پیروزمندانه وارد کوفه گردید. در محرم سال 132 بود که ابو سلمه در برابر سپاهیان فاتح قرار گرفت و مژده شکست امویان را داد. در ربیع الاول همان سال، با ابو العباس سفاح بیعت شد. این بیعت، آغاز خلافت پانصد و اندی ساله عباسیان است.

درباره ابو سلمه گفته شده است که وی به نوعی هوادار آل علی بود و پس از پیروزی در واگذاری کار به عباسیان تعلل ورزید. زمانی که ابو العباس سفاح و برادرش منصور، پس از پیروزی قصد ورود به کوفه را داشتند، وی به آنها گفت بیرون کوفه منتظر بمانند. گفته‌اند که ابو سلمه به برخی از علویان از جمله امام جعفر صادق - ع - نامه نوشت، اما آن‌ها از پذیرش این درخواست خودداری کردند.

به هر روی، با اصرار فرستاده ابو مسلم، ابو سلمه تسلیم شد و خلافت را به ابو العباس سفاح که پس از ابراهیم امام، به رهبری رسیده بود، واگذار کرد. اندکی بعد، سه چهار ماه پس از روی کار آمدن سفاح، ابوسلمه به قتل رسید و شایع شد که خوارج وی را کشته‌اند! کشتن ابوسلمه نخستین اقدام عباسیان برای برانداختن افراد قوی بود که امکان داشت مانعی بر سر راه آن‌ها ایجاد کنند. خواهیم دید که اندکی بعد ابومسلم کشته می‌شود.

زمانی که سفاح به قدرت نشست، مهم‌ترین اقدامش، انهدام کامل دولت اموی بود. وی عمویش عبد الله بن علی را فرمانده سپاهی کرده در تعقیب نیروهای اموی که به واسطه رفته بودند، فرستاد. در این وقت مروان بن محمد خود فرماندهی را به عهده گرفت و در جنگی که در زاب کبیر صورت گرفت شکست خورده به شام گریخت. عبد الله بن علی وی را دنبال کرد. مروان در شام نتوانست بماند. از آن جا به مصر رفت و در همان جا کشته شد. بدین ترتیب دولت اموی، در بخش اعظم دنیای اسلام قدرتش را از دست داد، گرچه اندکی بعد دولت چند صدساله‌ای را در اندلس تأسیس کرد.

بنیاد دعوت عباسی

انقلاب عباسی، معلول عوامل بی‌شماری بود که در گذر سال‌ها جامعه دوران اموی را به خود مشغول داشته و در انتظار فرصتی بود تا این دولت را سرنگون کند. دو گروه عمده در این پیروزی نقش داشتند.

تا آن جا که به قریش مربوط می‌شد، دو جناح عمده در این طایفه بود. یکی امویان و دیگری هاشمیان. اکنون پس از گذشت نود سال از خلافت امویان، هنوز هم بزرگ‌ترین مدعی خلافت، بنی هاشم بود. برای خلافت که می‌بایست در عراق مستقر شود و رکن اصلی آن عرب‌ها باشند، امکان این که فردی غیر عرب به قدرت برسد وجود نداشت. از میان قبایل عربی هم، با این که کم بیش مدعیانی بودند، اما امویان و هاشمیان متفق بودند که خلافت تنها از آن قریش است. این اصل، هم به صورت یک اصل مذهبی و هم به صورت یک سنت اجتماعی درآمده بود. بنابراین اکنون که امویان در حال سقوطند، تنها جانشین آن‌ها از نظر اعراب، کسی جز بنی هاشم نیست. البته عنوان اهل بیت پیامبر - ص - به کار می‌رفت و جانشین طبیعی علویان بودند، اما بنی عباس پیش دستی کرده خلافت را تصاحب نمودند.

جنبه دیگر ماجرا، به خراسان بر می‌گردد. ساکنان آن ناحیه، در درجه نخست ایرانیان بودند و پس از آن اعراب و قبایل مهاجر. شمار مهاجران چندان روشن نیست، اما پیداست که اندک نبوده است. گاه تا صد هزار نفر حدس زده‌اند، اما چه بسا بیش از این بوده‌اند. پیروزی جنبش در خراسان، رخ داد، آن هم به دست ابو مسلم خراسانی که گرچه میان عرب‌ها رشد یافته بود، کمتر تردیدی در ایرانی بودنش وجود داشت. این زمان ایرانی بودن، اندکی تغییر یافته بود. بسیاری از عرب‌ها نیز به تدریج خصلت ایرانی پیدا کرده بودند.

با توجه به بعد دوم قضیه، تقریباً بیشتر مورخان و محققان در دوره اخیر، بر این باورند که جنبش ضد اموی دو جنبه داشته است:

نخست: جنبشی شیعی بر ضد امویان، دوم: جنبشی ایرانی یا دست کم ساکنان ایران بر ضد حکومت عربی اموی.

در طی سال‌های متمادی، امویان نسبت به عجم و موالی، برخوردی خشونت‌آمیز داشتند و خشم آن‌ها را برای خویش خریده بودند. درست همان طور که برای سال‌ها، برخوردهای قهرآمیز آن‌ها با علویان، سبب علاقه شدید مردم به آن‌ها شده و زمینه را برای پذیرفتن الرضا من آل محمد فراهم آورده بود.

باید توجه داشت که عباسیان علائق شیعی داشتند. این به معنای آن نبود که شیعه امامی بودند، بلکه در این حد که خلافت خلیفه اول و دوم را نامشروع می‌دانستند. نخستین خطبه‌های آنها پس از پیروزی تصریح می‌کرد که تا آن زمان،

تنها دو خلیفه رسمی سر کار آمده است. یکی امام علی - ع - و دیگری سفاح! آن‌ها امامت خود را از طریق امام علی - ع - و فرزندان ثابت می‌کردند. اما به تدریج دریافتند که مردم اندیشه‌های مذهبی عثمانی خود را دارند و برای ماندن باید با آن‌ها هماهنگ شوند. این مساله سبب شد تا آنها به آرامی مذهب اهل سنت درآمدند و خلافت خود را از طریق عباس بن عبد المطلب به عنوان عموی پیامبر، به این بهانه که عمو بیش از عمو زاده صاحب حق است، اثبات کنند.

از سوی دیگر، موضع ضد عجمی امویان نیز ایرانیان را به گرایش‌های ضد اموی و جنبش‌های مخالف حکومت می‌کشاند. داعیان عباسی از این زمینه بهره بردند. در عین حال، اعراب خراسان نیز از این جنبش حمایت کردند. بدین ترتیب باید دولت عباسی را نوعی دولت عربی - ایرانی دانست. خلیفه عرب است، رئیس دعوت، ایرانی است و ترکیب حکومتی، ترکیبی از عرب و عجم. جاحظ، ادیب و دانشمند برجسته قرن سوم هجری، می‌گفت: «دولت اموی، دولت عربی اعرابی بود و دولت عباسی، دولتی عجمی خراسانی.»

به هر روی، عرب‌ها و عجم‌ها مشارکت کردند و دولت فاسد اموی را که سخت طائفه‌گرا و متظاهر به فسق و فجور بود، برانداختند. در این زمان که ملل مختلفی وارد جهان اسلام شده بودند، دولت اموی که سخت عرب‌گرا بود، نمی‌توانست پاسخگوی همه این نژادها باشد. امویان با تحقیر غیر عرب برای مدتی دوام آوردند، اما پس از آن که ملل دیگر با نظریه جهال شمول اسلام آشنا شدند، در پناه آن، در برابر دولت اموی ایستادند و آن را سرنگون کردند.

این مسلم است که عرب‌های عراق هم تمایلی به تسلط شام بر منطقه خود نداشتند و با حمایت از عباسیان و یا دست کم، عدم حمایت از امویان، جنبش جدید را کمک کردند. بدون تردید شورش‌های مکرر خوارج در جنوب عراق و ایران نیز از دلایل سقوط امویان بود.

سفاح نخستین خلیفه (132 - 136)

نخستین خلیفه عباسی، ابو العباس سفاح بود. سفاح به معنای کسی است که خون فراوان می‌ریزد. این لقب به نوعی، از القابی است که در برخی از روایات منسوب به پیامبر - ص - به «مهدی امت» داده شده است. مانند لقب منصور، هادی، مهدی، رشید، امین و مأمون. جالب آن که به نقل از مسعودی مورخ، لقب نخست وی مهدی بوده است. در جای دیگری اشاره کردیم که عباسیان، به مانند علویان، گرایش‌های شیعی داشتند، اما به سرعت برای حفظ حکومت خود، عقاید مذهبی‌شان را تغییر دادند. با این حال، آثاری از این گرایش، همانند اعتقاد مزبور که به نوعی سایر مسلمانان هم به آن اعتقاد داشتند، در اندیشه‌های مذهبی برخی از آنها باقی ماند. وی در نخستین خطبه‌اش از عمل به کتاب خدا و سنت

رسول سخن گفت و افزود که پس از پیامبر - ص - تنها دو امام به حق حکومت کرده‌اند: یکی امام علی - ع - و دوم خود او. سفاح برای اطمینان بر حفظ حکومت، تمامی بلاد مهم را به اعضای خانواده‌اش واگذار کرد: عبد الله بن علی در شام، صالح بن علی در مصر و فلسطین، عبد الصمد بن علی بر جزیره، داود بن علی در حجاز، عیسی بن علی در فارس، و سلیمان بن علی در بصره و...

نخستین اقدام سفاح و دستگاه عباسی، برافکندن ریشه امویان بود. تقریباً هر اموی که شناخته شده بود، به قتل رسید. عباسیان، قبرهای امویان را در شام شکافتند و جنازه‌های آن‌ها را به آتش کشیدند. تنها قبری که استثنا شد، قبر عمر بن عبدالعزیز بود. داود بن علی عباسی، در حجاز اعلام بخشش کرد و پس از آن که امویان از پنهانگاه‌ها بیرون شدند، آن‌ها را کشت. زمانی که سفاح کوشید تا امویانی را که در عراق به وی پناه آورده بودند ببخشد، شاعری وی را به خاطر بخشش امویان ملامت کرد و پس از شعر او بار دیگر امویان پناهنده به قتل رسیدند.

در برخی از مناطق شامات، بارها بقایای امویان و یا فرماندهان آن‌ها سر به شورش برداشتند، اما با شدت هر چه تمام‌تر سرکوب شدند. سخت‌گیری بر ضد امویان تا آن اندازه بود که آن‌ها، به سرعت شامات را رها کرده به شمال آفریقا در دورترین نقاط گریختند و در اندلس دولت اموی را بنیاد گذاشتند.

سفاح پس از چهار سال خلافت، در سال 136 هجری درگذشت.

دکتر حسن ابراهیم حسن در کتاب «تاریخ سیاسی اسلام» راجع به سفاح می‌گوید:

ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی ملقب به سفاح نخستین خلیفه عباسی بود. پدر وی محمد در آخر دوران اموی در بسط دعوت عباسیان کوشش فراوان کرد و به سال 125 ه - بمرد و کار دعوت را به فرزند خویش ابراهیم ملقب به امام سپرد. ابراهیم امام به دست مروان خلیفه اموی محبوس و مسموم شد و کار دعوت به دست ابوالعباس افتاد. وی به کوفه رفت (132) هفته‌ای چند نهان می‌زیست و عاقبت به اصرار پیروان خود دعوت را آشکار کرد و به عنوان خلافت بدو سلام گفتند. ابوالعباس از برادر خود منصور کوچکتر بود اما چون مادرش عرب بود وی را برای خلافت مناسب‌تر دیدند که مادر منصور کنیز بود. آغاز خلافت ابوالعباس روز سوم ماه ربیع الاول سال 132 هجری بود.

ابوالعباس به روز جمعه به عنوان خلافت با مردم نماز کرد و بر منبر ایستاد و خطبه خواند - امویان بر منبر می‌نشستند - و مردم از ابتکار وی خشنودی کردند و گفتند: ای عموزاده پیمبر سنت دیرین را زنده کردی. ابوالعباس در خطبه خویش از فضل خاندان محمد (ص) سخن آورد و از قبیاح امویان یاد کرد که خلافت را غصب کرده بودند و مرتکب اعمال زشت

شده بودند و با اهل بیت پیمبر ظلم کرده بودند. سپاه شام را ملامت کرد و از ستایش کوفیان به تفصیل سخن کرد و عطای ایشان را بیفزود که همه مخلصان خاندان عباسی بودند. از خراسانیان نیز که وی را در کار قیام دولتش یاری کرده بودند تمجید کرد و در پایان خطبه گفت: «من خونریز بی‌باکم و انتقامجوی...» از اینجا توان دریافت که وی مصمم بود هر که مانع مقاصد وی شود خونش را بریزد آنگاه از منبر فرود آمد و به قصر امارت رفت و ابوجعفر برادر خویش را در مسجد گذاشت تا از مردم بیعت بگیرد و وی تا شب بدین کار مشغول بود.

پس از اتمام کار بیعت، ابوالعباس به شهر انبار رفت که در مغرب فرات بود و تا مدخل بغداد ده فرسخ فاصله داشت. این شهر را شاپور پسر هرمز یکی از پادشاهان ایران بنا کرده بود، سفاح بنای آن را تجدید کرد و قصرها در آن ساخت از پس وی منصور در انبار قصری بزرگ ساخت و آنجا را پایتخت خود کرد و به نام هاشم جد خاندان هاشمیان هاشمیه نامید. ابومسلمه حفص بن سلیمان معروف به خلال که کارگران دعوت عباسی در کوفه بود، قبل از رسیدن سفاح به قدرت او را زندانی کرده و دو نامه به امام جعفر صادق و عبدالله بن حسن فرستاد که اولی آنرا رد کرد ولی دومی دعوت او را پذیرفت ولی مردم سفاح را آزاد کرده و او را خلیفه کردند. اما با این حال سفاح از ترس، ابومسلمه را وزیر کرد و او را وزیر آل محمد نامید و این اولین بار است که کلمه وزیر در اسلام به کار برده شده است.

سفاح بیشتر ایام خویش را به سرکوبی سرداران عرب گذراند که با امویان همکاری کرده بودند و ریشه امویان را قطع کرد چنانکه از این خاندان بجز عبدالرحمن داخل که دولت اموی اندلس را بنیان نهاد کسی از دست وی جان نبرد و هم از قتل یاران خویش که با وی در بنیاد دولت کمک کرده بودند دریغ نکرد. ابومسلمه خلال را که در بسط دعوت عباسیان سهمی بزرگ داشت بکشت قصد کشتن ابومسلم را نیز داشت اما مرگش در رسید و امکان اینکار نیافت. ابن هبیره یکی از سرداران مروان اموی را نیز با آنکه امان داده بود ناجوانمردانه بکشت.

منصور بر سریر قدرت (136 - 158)

منصور در روزگار سفاح، قدرت فراوانی داشت. وی بود که در خراسان برای سفاح بیعت گرفت و بر بسیاری از ایالات نظارت داشت. با این قدرت، طبیعی بود که به جانشینی سفاح برگزیده شود. زمانی که سفاح درگذشت، منصور در راه بازگشت از سفر حج بود. بر اساس وصیت سفاح، منصور باید به خلافت می‌رسید و رسید.

حکومت عباسی در دوره منصور، دوران سختی را پشت سر گذاشت و به رغم مخالفت‌ها و شورش‌های فراوان از سوی امویان، مخالفان عباسی و علوی منصور و نیز دشمنان ایرانی، وی توانست پایه‌های خلافت عباسی را استحکام بخشد. در

اصل، منصور را باید مؤسس دولت عباسی دانست. وی شورش‌های زیادی را در زمانی که هنوز عباسیان قدرت چندانی نداشتند سرکوب کرد و بیت المال خالی را آکنده از ثروت کرد.

این اقدام مورد اعتراض عبد الله بن علی عباسی که فرماندهی نبردها را با مروان بن محمد اموی داشت، قرار گرفت. او که قرار بود با سپاهی عازم جنگ با رومی‌ها شود، سر به طغیان برداشت. این نخستین درگیری میان عباسیان بود. طبیعی بود که سفاح خلافت را در خاندان پدرش نگاه دارد و به عمویش وانگذارد. سرکوبی عبد الله بن علی نیز به ابو مسلم واگذار شد. این نشانه آن بود که سپاه خراسانی که در شام بود، نباید از عبد الله دفاع کند. درگیری چند ماه به طول انجامید و عاقبت، پس از شکست عبد الله، وی گریخت. عبدالله بعدها، پس از قتل ابو مسلم در سال 137، به بصره آمد و پنهان شد. وی پس از ده سال، در سال 147 کشته شد.

حکومت عباسی، به جز خاندان عباس، دو پایه اصلی داشت: یکی ابوسلمه خلال بود که زمان سفاح به تحریک ابو مسلم کشته شد، دوم خود ابومسلم که در زمان منصور به قتل رسید. منصور، که در هر حال، سیاست‌حیله و نیرنگ را به عنوان یک اصل، برای خود نگاه داشته بود، ابومسلم را نخست نوعی رقیب و در اصل دشمنی سرسخت‌برای دولت عباسی می‌دید. ابو مسلم با شخص و شخصیت منصور میانه‌ای نداشت و به دیده منصور هم، خراسانیانی که دولت اموی را سرنگون کرده بودند، می‌توانستند دولت نو پای عباسی را هم براندازند. از سوی دیگر ابومسلم، خراسان را ملک طلق خود می‌دید و هیچ گونه مداخله‌ای را در آن نمی‌پذیرفت. زمانی که پس از سرکوبی عبد الله بن علی در شام، ثروت هنگفتی به دست ابومسلم افتاد، حاضر نشد دیناری از آن را به منصور دهد. حتی بر آن شد تا فرستاده منصور را که برای گرفتن اموال آمده بود بکشد. اینها علایمی بود که به نوعی سرکشی ابومسلم علیه منصور نشان می‌داد. منصور در سال 137 با فریب، وی را به دربار خود کشاند و پس از یک جدل مختصر، به سربازانش که از پیش آماده بودند، دستور داد تا وی را به قتل رسانند.

بازتاب این اقدام، نه میان اعراب خراسان، بلکه بیشتر، میان ایرانی‌هایی بود که بعدها، با ادعای حلول روح ابومسلم در آن‌ها، شورش‌هایی را در نقاط مختلف برپا کردند. البته میان انگیزه آن‌ها با انگیزه ابو مسلم هیچ ارتباطی وجود نداشت. بعدها به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

گفتنی است این که ابو مسلم، شخصیت ویژه‌ای داشت. صرف نظر از این که در ظاهر مسلمان بود، فردی خونریز و سخت دل بود و زمانی که در خراسان قدرت یافت، دستور سرکوبی هر شورشی را با خشونت صادر کرد. تنها در شورش گرگان،

به دستور ابو مسلم، سی هزار تن از شورشیان کشته شدند. در سرکوبی مردمان سغد و بخارا و کش نیز هزاران نفر از شورشیان قتل عام شدند. منصور ابومسلم را بخاطر اینکه در بین مردم از احترام بسیار بالایی برخوردار بود و دارای اقتدار زیادی بود از ترس به قتل رساند (137 هجری). ابومسلم به عقیده مامون تالی اردشیر و اسکندر بود، او پس از کشته شدن ابومجرم نامیده شد.

سنباد یک ایرانی بود که به خونخواهی از ابومسلم برخاست و توسط لونان طبری در حال فرار در بین قوس و مازندران کشته شد (137 هجری).

قیام محمد بن عبدالله توسط عیسی بن موسی عباسی شکسته شد، (در سال 145). پیروان او، او را المهدی و نفس زکیه می‌نامیدند و در همان سال قیام ابراهیم برادر محمد هم سرکوب شد. دماوند و طبرستان در زمان منصور فتح شدند. خروج استاد سیس در خراسان در سال 150 هجری رخ داد که خازم بن خزیم پس از یکسال او را از پا درآورد.

تأسیس بغداد در زمان منصور و تثبیت عباسیان

تأسیس بغداد

منصور احساس کرد که در کوفه و حیره و هاشمیه نمی‌تواند دولت عباسی را پایدار کند. زیرا این شهرها یا مرکز شیعیان و علویان بود، یا امکانات کافی برای مواجهه با دنیای بزرگ آن روز را نداشت. بنابراین در اندیشه پایتخت جدیدی افتاد که بتواند سلسله عباسی را در آن مستقر سازد. بدین ترتیب در سال 145 پس از بررسی‌های اولیه، قرار بر تأسیس شهر بغداد شد. اما شورش نفس زکیه کار را به سال بعد موکول کرد.

نام بغداد به عنوان روستا از سال‌ها قبل از این شناخته شده بود، اما اهمیت چندانی نداشت و تنها اقدام منصور سبب ایجاد این شهر عظیم شد. موقعیت بغداد از نظر آب و هوا، وجود مزارع فراوان در اطراف آن، میانه بودن آن در بین النهرین و هم سر راه قرار داشتن آن از هر سوی، سبب انتخاب مکان مزبور برای ساختن پایتخت شد. کار بنای شهر با حضور بیش از صد هزار کارگر همراه معمارانی که از نقاط مختلف به آن جا آمده بودند، طی سه سال به انجام رسید و در سال 149 هجری پایان یافت. نقشه اصلی شهر به صورت یک دایره طراحی شده بود. مرکز آن مسجد و قصر قرار داشت و در اطراف آن هم محلات و ادارات مختلف بنا گردید. در چهار سمت آن، چهار دروازه با نام‌های خراسان، شام، بصره و کوفه قرار داده شد. گرد شهر هم خندقی کنده شد. این رسمی بود که پیش از اسلام در شهرهای ایرانی دوره ساسانی رعایت می‌شد.

شهر بغداد، در طی چندین قرن، از بزرگ‌ترین شهرهای اسلامی بود و در دوران رونق تمدن اسلامی، مرکزیت خود را برای

چندین قرن حفظ کرد. پایتختی این شهر برای خلفا، و نیز موقعیت جغرافیایی آن و هم چنین امکانات و فضای بسیار خوب آن، از عواملی بود که بر رونق این شهر افزود. این شهر به شهر داستان‌های هزار و یک شب در اروپا شهرت یافته است. به دنبال تأسیس بغداد، به مرور از اهمیت کوفه کاسته شد. بعدها با بنای شهر نجف در کنار مرقد امام علی - ع - کوفه اهمیت خود را بیش از پیش از دست داد.

منصور همچنین شهرهای رصافه و رافقه را ساخت. او را بخاطر سخت گیری‌هایش دوانیقی یا ابولدوانیق می‌نامیدند. خالد برمکی متصدی امور خراج بود و او دیوانها یعنی ادارات منظم برای این کار تشکیل داد و دستگاه دولت را بر طبق آیین ساسانیان مرتب کرد. منصور بعد از 22 سال خلافت در سال 158 هجری وفات کرد. امام جعفر صادق در زمان او مرد (148 هجری).

مهدی و استحکام پایه‌های قدرت عباسیان

منصور در دوران طولانی خلافت خود، عیسی بن موسی (او برادر زاده منصور بود) را که قرار بود پس از وی به خلافت برسد، از ولایت عهدی خلع کرد و برای پسرش مهدی بیعت گرفت، مشروط بر آن که پس از مهدی به خلافت برسد. زمانی که مهدی در سال 159 سر کار آمد، از وی خواست تا خود را خلع کرده با پسرش موسی الهادی بیعت کند.

وی با مبلغ گزافی بیعتی را که از سوی مردم بر عهده داشت، به مهدی فروخت!

دوران مهدی، ادامه عصر منصور و دوره تحکیم پایه‌های قدرت عباسیان است. هنوز نیروهای وفادار به عباسیان که به نام شیعه بنی‌عباس خوانده شدند، مطمئن ترین نیروهای حکومت بودند. همان‌ها بودند که با شورش و فریاد، عیسی بن موسی را وادار کردند تا به نفع پسر مهدی از ولایت عهدی کناره گیری کند.

مهدی عباسی، در سفر حج، میان مردم مکه و مدینه بذل و بخشش فراوانی می‌کرد. این اقدام، نوعی حرکت تبلیغی برای وی بود، کاری که در دوره‌های مختلف تاریخ، خلفا و امیران نسبت به مردم این دو شهر انجام می‌دادند. وی بر مساحت مسجد الحرام و مسجد النبی افزود و در آبادی راه‌های حج کوشید.

مهدی در یکی از سفرها، تعداد پانصد نفر از نوادگان انصار را به عنوان اعوان و انصار خود از مدینه به بغداد کوچ داده برای آنها امکانات زندگی فراهم کرد. این اقدام، نوعی دلجویی از انصار بود که در دوران امویان مورد ستم بودند و بعدها نیز به دلیل حمایت از شورش نفس زکیه در مدینه، مورد بی‌مهری منصور واقع شده بودند.

دوران مهدی، در ادامه دوران منصور، دوره استحکام پایه‌های قدرت عباسیان است که شکوه آن در دوران هارون ظاهر

می‌شود. در تمامی این دوره، به جز اندلس که در اختیار امویان بود، سایر سرزمین‌های اسلامی، تحت سلطه عباسیان قرار داشت. در زمان مهدی، یوسف بن ابراهیم معروف به برم بنام اعتراض به رفتار خلیفه قیام کرد و یزید بن مزید مہلبی او را دستگیر و دار زد (160 هجری). در سال 161 هـ مقنع در مرو خروج کرد، که پیروان او را سپید جامگان یا مبیحنه می‌نامند و در سال 163 قیام او سرکوب شد.

لشکریان حقوق بگیر را مرتزقه و غازیان داوطلب را مطوعه می‌گفتند.

خلافت هادی عباسی

هادی فرزند بزرگ مهدی و ولیعهد اول بود و پس از او برادرش هارون به عنوان ولیعهد برگزیده شده بود، البته مهدی در اواخر عمر خود می‌خواست هارون را بر هادی مقدم کند، اما اجل مهلتش نداد و نتوانست این تصمیم خود را عملی کند. وقتی مهدی از دنیا رفت هادی در طبرستان و گرگان به پیکار مشغول بود و در این موقع خبر مرگ پدر و بیعت خلافت به او رسید، هارون هم وقتی از مرگ پدر با خبر شد، بدون تأمل با برادر بیعت کرد.

اما بعدها هادی تصمیم گرفت هارون را از ولایتعهدی خلع کند و فرزند خودش جعفر را بجایش ولیعهد کند، یحیی بن خالد برمکی از او خواست از این کار صرف نظر کند و البته چنین درخواستی گرچه در بدو امر موجب شد تا هادی اندکی در عملی کردن خواسته‌اش تأمل کند، اما سرانجام باعث شد که هادی یحیی را به زندان بیفکند و در صدد ریختن خونس بر آید.

یحیی که دید هارون نزدیک است در اثر سختگیری‌های هادی تسلیم وی شود، بدو پیشنهاد داد که اجازه شکار بگیرد و به سفر برود، او به سفر رفت و غیبتش طولانی شد و با بهانه‌های مختلف در برابر فرستاده‌های هادی که می‌خواستند او برگردد به غیبتش ادامه داد، تا اینکه هادی از دنیا رفت و خلافت به او رسید.

هادی عباسی پس از یک سال و اندی در سال 170 هجری از دنیا رفت.

مسعودی در وصف هادی می‌نویسد که وی فردی سنگدل و تندخو بوده است.

دوران هارون اوج قدرت عباسیان

هادی عباسی دوامی نیاورد و پس از یکسال و اندی در سال 170 هجری درگذشت. پس از وی، هارون ملقب به رشید، فرزند دیگر مهدی عباسی که از مادری با نام خیزران زاده شده بود، به خلافت رسید. هارون، مقتدرترین خلیفه عباسی و عصر وی، دوران اقتدار این دولت است. در عین حال، این دوران، آغاز مرحله‌ای است که پس از آن به دلایل مختلف زوال

نسبی عباسیان شروع می‌شود.

شهرت هارون بیش از آن که به خودش مربوط شود به برمکیان باز می‌گردد که اداره امور حکومت را تا زمان سرنگونی در اختیار خویش داشتند. خاندان برمکی، ریشه در نژاد خراسانی داشتند و تحقیقات جدید نشان داده که کلمه برمک به نوعی کاهن یا پرده‌دار در معابد گفته می‌شده است. خبر حضور این خاندان در عرصه سیاست از اواخر دوره اموی و بیشتر در اوایل دوره عباسی است.

یحیی بن خالد برمکی به عنوان دستیار هارون از سوی مهدی عباسی و هادی تعیین شد و هارون او را پدر خطاب می‌کرد. زمانی که هادی قصد خلع برادرش هارون را داشت، یحیی مخالف بود و به زندان افتاد. هارون که به قدرت رسید وی را آزاد کرد و دست او و فرزندانش را در اداره امور باز گذاشت. یحیی از همان سال 170 کار وزارت هارون را عهده‌دار شد. یکی از مهم‌ترین رخدادهای زندگی هارون، جنگ‌های طولانی وی با رومیان بیزنطی است که مرکزشان در قسطنطنیه (استانبول فعلی) بود. در دوران خلافت وی این جنگ‌ها به شکل گسترده‌ای ادامه داشت. دل مشغولی‌های سیاسی وی به طور عمده در شام، افریقیه و خراسان بود. وی به طور مداوم در این مناطق با بحران سیاسی روبه‌رو بود و مجبور می‌شد تا حکمرانان این مناطق را تغییر دهد.

یکی از دشواری‌های هارون، نفوذ علویان و گسترش مذهب تشیع بود. وی سختگیری زیادی بر علویان کرده بسیاری از آن‌ها را کشت یا به زندان افکند. وی در همان سال‌های نخست حکومت خود علویان را که در بغداد قدرتی به هم رسانیده بودند، بیرون کرد و آن‌ها را به مدینه بازگرداند. ابن طباطبای علوی از همان سال نخست وی سر به شورش برداشت. در سال 176 یحیی بن عبد الله بن حسن در دیلم قیام کرد که با مکر فضل بن یحیی برمکی تسلیم شد.

خوارج نیز که محل نفوذ سنتی‌شان در جزیره حد فاصل دجله و فرات بود، بارها بر هارون شوریدند. در سال 171 هجری صحیح خارجی در آن ناحیه شورید که پس از کشتاری در موصل گرفتار سپاه اعزامی هارون گشته و کشته شد. بار دیگر در سال 178 هجری ولید بن طریف خارجی در همان منطقه شورش کرد. خوارج در سیستان و بخشی از افغانستان امروزی هم حضور داشتند. خوارج در سال 185 هجری در بادغیس و کابل به رهبری حمزه خارجی شوریدند که مورد حمله سپاه عباسی قرار گرفته، شکست خوردند.

قدرت هارون در سرکوبی این شورش‌ها، به رغم گستردگی آنها، نشان از اقتداری داشت که ویژه دوران وی بود.

مشکل عمده هارون، بیعت مردم با دو فرزندش امین و مأمون بود. مأمون از امین بزرگ‌تر بود، اما به دلیل آن که مادرش

کنیز بود باید در مرتبه بعد قرار می‌گرفت. خود هارون گرفتار توطئه دو بیعتی از سوی پدرش مهدی درباره هادی و خودش قرار گرفت. وی حتی با وجود این تجربه برای دو فرزندش بیعت گرفت و عباسیان را در آستانه یک بحران سیاسی قرار داد. او ایران را به مأمون سپرد و عراق و شام را به امین. سپردن ایران به دست مأمون آغازی بر استقلال نسبی این منطقه از بغداد بود.

اما پیش از آن که این بحران آغاز شود، سرکوبی برامکه قدرت هارون را به شدت کاهش داد. توطئه بر ضد برامکه می‌توانست از ناحیه کسانی باشد که در رقابت با این خاندان بودند. در شایعات عمومی ارتباط جعفر برمکی با عباسه خواهر هارون، سبب این رخداد عنوان شد. اتهام زندقه نیز میان اتهاماتی که به خاندان برمکی نسبت داده شده، آمده است. به هر روی برخورد سخت هارون با این خاندان، جدای از آن که وی را از درایت این خاندان بی‌بهره می‌کرد، جوی از بی‌اعتمادی را میان کارگزاران حکومت به وجود آورد. وی در سال 187 دستور داد که جعفر بن یحیی را کشتند و یحیی پدر وی و نیز بسیاری از وابستگان او را به زندان افکندند. یکی از برجستگان این خاندان فضل بن یحیی است که به بخشنده‌گی شهرت به سزایی داشت. او نیز زندانی شد و در سال 193 چند ماه پیش از هارون و سه سال پس از درگذشت پدرش یحیی، در زندان درگذشت. گفته شده است که در این ماجرا بیش از هزار نفر از وابستگان این خاندان کشته شده خانه‌های آن‌ها ویران گشت.

شورش‌های پی در پی خوارج در عراق و جنوب خراسان، شورش رافع بن لیث در خراسان و ناامنی آن ناحیه، هارون را مجبور کرد تا در اواخر سال 192 به خراسان عزیمت کند. وی در جرجان بیمار شد و در سال 193 در شهر طوس درگذشت. بعدها در نزدیکی قبر او، پیکر پاک امام رضا - ع - را به خاک سپردند.

در زمان هارون امام موسی کاظم (ع) در زندان وفات کرد. (183 هجری)

دکتر حسن ابراهیم حسن می‌گوید: برمک جد خاندان برمکیان در بلخ متولی آتشکده بود و به خدمت آن قیام می‌کرد همچنان که قصی و فرزندان او در ایام جاهلیت خادمان کعبه بودند، برمک و خاندان وی به آتش پرستی، دین ایرانیان قدیم، معتقد بودند و چون اسلام بیامد بعضیشان مسلمان شدند در آغاز کار عباسیان خالد بن برمک که وزارت سفاح و منصور یافت از این خاندان برخاست هارون الرشید پیش از خلافت یحیی بن خالد را دبیر خویش کرد و کارها را به رای و تدبیر وی می‌کرد و چون به خلافت رسید یحیی را وزیر خویش کرد و کار وی بالا گرفت و فرزندان او به مقامات بلند رسیدند.

خالد بن برمک مردی فاضل و جلیل و کریم و دوراندیش و بیدار دل بود. سفاح وی را تقرب داد و معتمد خویش کرد اما

وی به تقرب خلیفه مغرور نبود و همچنان پای‌بند اخلاص و تواضع خویش بود و با آنکه کارهای وزارت بدست او بود عنوان وزیر نگرفت که بیم داشت آنچه بر ابوسلمه خلال معروف به وزیر آل محمد رسید که به فرمان سفاح کشته شد بدو نیز رسد.

یحیی بن خالد برمکی در علم و ادب و فضل و بخشش و نجابت شهره عصر خویش بود. وی دوازده ساله بود که دولت عباسی پایه گرفت. در سایه این دولت پرورش یافت و مورد توجه منصور بود و به سال 158 وی را به ولایت‌داری آذربایجان فرستاد. مهدی او را دبیر و پیشکار فرزند خویش هارون کرد و در آن جنگ‌ها که هارون با روم شرقی داشت همیشه یحیی همراه وی بود. در آن دوران که هارون از جانب پدر ولایتدار مغرب بود یحیی به کارداری وی می‌پرداخت و وظایف مشکل را آسان انجام می‌داد و چون هادی می‌خواست هارون را از ولیعهدی خلع کند یحیی مدت‌ها وی را از اینکار بازداشت و عاقبت به تدبیر یحیی مقصود وی نانجام ماند.

به همین جهت بود که وقتی هارون به خلافت رسید دبیر مخلص وفادار خویش را به وزارت برگزید و کار دولت را بدو سپرد و چهار فرزند وی جعفر و فضل و محمد و موسی را بکارهای بزرگ گماشت. یحیی چنانکه مؤلف الفخری گوید: به شایستگی مهمات دولت را عهده‌دار شد و حدود مملکت را نگه داشت و خلل‌ها را ترمیم کرد و خراج کشور را فراهم آورد و به آبادانی مملکت پرداخت و رونق خلافت را بیفزود که نویسنده‌ای بلیغ و دانا و ادیبی خردمند و نکو رأی و صاحب تدبیر بود و بر انجام امور قدرت داشت در بخشش و کرم شهره عصر بود که همه به مدح او زبان گشودند حلیم و عفیف و مؤقر و مدبر بود.

فضل پسر بزرگ یحیی از بزرگان عصر خویش بود و بازوی پدر به شمار می‌رفت و در امور مهم نیابت او می‌کرد. وقتی امین تولد یافت هارون تربیت وی را به فضل واگذاشت و هم در سال 176 وی را به جنگ یحیی بن عبدالله بن حسن فرستاد که در دیار دیلم شوریده بود به سال 178 وی را ولایتدار خراسان کرد که فتنه آن سامان را آرام کرد و مردم را استمالت کرد و مسجدها بساخت.

جعفر پسر دیگر یحیی به فصاحت و هوش و حلم و کرم معروف بود، رشید با وی مأنوس بود که خوئی پسندیده داشت و او را بر فضل برتری می‌نهاد که فضل خشونت داشت بدینجهت همیشه می‌خواست او را از دربار دور نگهدارد. گویند روزی هارون به یحیی گفت: «پدر چرا فضل را وزیر کوچک نام داده‌اند و جعفر را عنوانی نداده‌اند.» یحیی گفت: «برای آنکه فضل در کارها نایب من است اما جعفر به خدمت و منادمت خلیفه از کارهای دولتی باز مانده است.» بدین جهت

هارون امور خانه خویش را بدو واگذاشت و از آن پس جعفر را نیز وزیر کوچک خواندند. هارون می‌خواست قدر جعفر را بیفزاید و فرمان داد که دیوان خاتم را از فضل بگیرند و بدو دهند و یحیی در فرمان بدو نوشت امیرمؤمنان می‌خواهد که خاتم را از دست راست به دست چپ خویش کنی.

هارون به سال 176 جعفر را ولایتدار مصر کرد و به سال 186 که در شام فتنه شد وی را مأمور آرامش آنجا کرد که فتنه را بخوابانید و جلب قلوب کرد و منزلت وی نزد هارون بالا گرفت و در همان سال ولایت خراسان را بدو داد و از آن پس مراقبت سپاه را بدو سپرد.

موسی از همه فرزندان یحیی شجاعتر بود وی مردی بود کامل و سرداری مجرب، هارون به سال 176 وی را ولایت شام داد که امور آن را به صلاح آورد. اما علی بن عیسی والی خراسان در محضر هارون از وی شکایت کرد و او را متهم کرد که در شام فتنه کرده و سر قیام دارد. چون موسی قرض سنگین داشت و مدتی از حضور پایتخت بازماند سوء ظن هارون شدت گرفت و وی را پیش خواند و در کوفه به حبس انداخت، عاقبت به وساطت مادر و ضمانت پدر آزاد شد و خلعت یافت. محمد بن یحیی نیز مردی بلند همت بود اما شهرت وی به پایه برادران نرسید.

کار نفوذ برمکیان چنان بود که سالی هارون به حج رفت، یحیی برمکی با دو پسرش فضل و جعفر همراه وی بودند چون به مدینه رسیدند هارون با یحیی بنشستند و مردم را عطا دادند و امین با فضل بنشستند و مردم را عطا دادند و مامون و جعفر بنشستند و مردم را عطا دادند آن سال به نام سال «سه عطا» شهره شد.

خلافت امین (193 - 198)

ابوعبد الله محمد امین به سال 193 پس از مرگ پدر به خلافت رسید مادرش زبیده دختر جعفر بن منصور بود، از خلیفگان عباسی هیچکس جز او نبود که از طرف پدر و مادر نسب وی به هاشم رسد. وقتی هارون در طوس بمرد جامه و عصا و خاتم خلافت را برای امین بردند.

امین زیر نفوذ فضل بن ربیع بود. امین در سال دوم خلافت، به دستور وزیر فرمان داد تا موسی پسر خلیفه را قبل از نام مامون بیاورند و جنگ میان دو برادر در گرفت. لشکر امین به سرداری علی بن عیسی از بغداد به قصد خراسان روانه شد ولی لشکر او در ری توسط سردار مامون، ظاهر بن حسین ذوالیمین شکست خورد و لشکریان مأمون به فرماندهی طاهر و هرثمه پیش رفتند. امین در سال 197 توسط طاهر اسیر و سرش را بریده و برای مأمون فرستاد.

دوران امین همه فتنه و آشوب بود و در همان ایام که میان او و مأمون فتنه بود علی بن عبد الله معروف به سفیانی

بدعوی خلافت در شام طغیان کرد و عامل امین را براند و دمشق و اطراف آن را تصرف کرد و چیزی نمانده بود که کار بر او راست شود اما میان قبایل یمنی و مضرى شام تصادمی رخ داد که مانع انجام مقصود وی شد.

امین برای خاموش کردن فتنه سفیانی سپاهی فرستاد به فرماندهی حسین پسر علی بن ماهان. آنگاه فرماندهی سپاه را به عبدالله پسر صالح بن علی عباسی داد اما آشفتگی بغداد مانع از آن بود که بر ضد سفیانی کار جدی انجام شود، دو سال و بیشتر شام در آشوب بود حسین بن ماهان بسبب جانبداری از سپاه خراسان کینه شامیان سپاه خویش را تحریک کرد و آب گل آلود شد و او را به بغداد خواندند.

سیوطی به نقل از اسحاق موصلی گوید: امین مردی بخشنده و ادیب بود و شعر نیکو می‌شناخت اما هوسباز و تفریح‌دوست بود. ابوالحسن احمر سخندان و نحوی معروف گفته بود: بارها میشد شعری را که شاهد یکی از قضایای نحو بود فراموش می‌کردم و امین آن را به‌خاطر داشت. در صف فرزندان خلفا هیچکس باهوش‌تر از او و مأمون نبود.

عمر و خلافت امین طولانی نبود که چهار سال و هفت ماه بر تخت خلافت بود و بسال 198 در بیست و هشت سالگی در آن فتنه که میان او و مأمون پدید آمده بود کشته شد.

ابن اثیر درباره امین گوید: «از امین کار شایسته‌ای نیافتم که یاد آن توانم کرد.»

خلافت مأمون (198 تا 218)

شرح حالی مختصر

عبد الله ابوالعباس مأمون به سال 170 در آنشب که عم وی هادی بمرد تولد یافت مادرش کنیزکی بود مراجل نام. بیست و سه ساله بود که هارون وی را ولیعهد دوم کرد و ولایت خراسان و دیگر ولایات ایران را تا همدان بدو سپرد پس از مرگ هارون امین پیمان پدر را شکست و در جنگ با برادر کشته شد و خلافت به مأمون رسید.

مأمون در ری بود که کار خلافت وی سرگرفت و تا سال 204 به خراسان بود آنگاه به بغداد آمد.

اختلاف امین و مأمون

هارون در سال‌های پایانی عمر خویش سخت در اندیشه اختلاف این دو برادر بود. به روایت، دینوری، هارون از زبان موسی بن جعفر - ع - پیشگویی خاصی درباره اختلاف این دو برادر شنیده بود. به دلیل همین نگرانی زمانی که به خراسان می‌رفت، بار دیگر برای مأمون از همه شخصیت‌های لشکری و کشوری بیعت گرفت، تا مبادا امین مشکلی برای او ایجاد کند. این تأکیدهای هارون، بعدها به نفع مأمون تمام شد. زیرا بسیاری از کسانی که وفادار به اصل بیعت بودند،

حاضر به اطاعت از امین در مخالفت با مأمون نشدند.

حتی پیش از آن که هارون بمیرد، امین در پی جذب شخصیت‌های مهم از جمله فضل بن ربیع وزیر هارون برای خلع مأمون بود. اندکی پس از مرگ هارون، فعالیت جدی‌تری شد. اما از آن جا که مأمون در مرو و امین در بغداد بود، دایره اختلاف به آرامی گسترده شد. فضل بن ربیع در کنار امین و علیه مأمون تلاش می‌کرد، ولی فضل بن سهل، دستیار مأمون در جهت عکس وی می‌کوشید. روشن بود که تخلف از سوی امین است و وی نمی‌بایست بر اساس اصول پذیرفته شده در بیعت، تلاشی در جهت مقدم داشتن فرزندش موسی بر مأمون و در نهایت خلع برادرش از خلافت صورت دهد. امین تلاش فراوانی کرد تا مسأله را به آرامی تمام کند، اما مأمون که مشاوران قدرتمندی داشت و از حمایت خراسانیان هم برخوردار بود، از پذیرفتن خواست امین سرباز زد. از سال 195 رسماً نام مأمون از خطبه‌ها و سکه‌ها حذف و نام موسی فرزند امین جای آن نشست. به موازات دو وزیر، که از قضا نام هر دو فضل بود، دو فرمانده نظامی از دو سوی رو در روی هم قرار گرفتند: یکی علی بن عیسی بن ماهان بود که می‌بایست از سوی امین به خراسان رفته آن ناحیه را تصرف کند، دیگری، طاهر بن حسین معروف به ذو الیمینین بود که می‌بایست راه را بر وی سد می‌کرد.

آشکار بود که منطقه عراق و ایران یک بار دیگر رو در روی هم قرار می‌گرفتند. بعدها، سنیان افراطی، امین را خلیفه‌ای مطلوب که جانبدار اهل سنت بود، معرفی کردند و مأمون را فردی منحرف و اهل بدعت، زیرا از معتزلیان دفاع می‌کرد. صورت دیگر قضیه، عربی و عجمی بودن ماجراست. البته تأکید بر این مسأله به عنوان محور تعیین کننده چندان صحیح نیست، اما به هر روی نقشی در این اختلاف دارد که قابل چشم پوشی نیست.

دو سپاه در نزدیکی ری با یکدیگر درگیر شدند، در حالی که شمار سپاه طاهر بسیار اندک بود. مقاومت آنها سپاه بغداد را درهم شکست. علی بن عیسی که فریاد سر داده از سپاهش می‌خواست که مقاومت کنند، با تیر یکی از سپاهیان خراسان کشته و سرش جدا شد. بدین ترتیب کار سپاه بغداد تمام شد. در بی‌توجهی امین به کار لشکر همین بس که نوشته‌اند که وقتی خبر شکست علی بن عیسی رسید در حال ماهیگیری بود. بدون توجه به خبر کسی که خبر آورده بود، گفت: ساکت باش! من هنوز یک ماهی نگرفته‌ام!

درگیری بعدی در همدان بود که بار دیگر سپاه بغداد شکست خورد. پس از این شکستها بود که به مشورت فضل بن سهل، مأمون در سال 196 اعلان خلافت کرد. به تدریج طاهر بر بخشهایی از عراق از جمله واسط و مدائن تسلط یافت. محاصره بغداد در سال 197 آغاز شد و طاهر در سال بعد توانست بغداد را به تصرف خود درآورده و امین را به قتل

برساند. مأمون از سال 198 خلیفه رسمی شد و مدت بیست سال خلافت کرد.

یکی از مهم‌ترین آثار این تحول، افزایش نقش خراسان در تحولات جهان اسلام بود. زمانی که مأمون به شام رفت، فردی از شامیان مکرر نزد وی آمده می‌گفت: همان طور که به عجم خراسان نظر داری به عرب شام هم نظری بیفکن! روی کار آمدن مأمون، موجب گردید سلسله طاهریان به عنوان نخستین سلسله نیمه مستقل کارش را در خراسان آغاز کند، و این از نتایج این تحول به حساب می‌آید.

در این زمان تأکید بر نژاد ایرانی در برابر عرب چندان مفهومی ندارد. مهم آن بود که جمعیت ساکن در خراسان که ترکیبی از عرب و عجم بود، به نوعی احساس جدایی از بغداد را داشت. درست همان طور که زبان پهلوی به مرور به فارسی دری،⁽¹⁾ تبدیل شد و ترکیبی از فارسی و عربی به وجود آمد، نژادی ترکیبی از اعراب ساکن در خراسان و ایرانیان کهن پدید آمد که احساس استقلال داشته و به تدریج ایرانی نامیده شد.

نخستین اقدام مأمون پس از رسیدن به خلافت، دعوت از امام رضا - ع - است. در این جا مناسب است درباره شخصیت آن حضرت و برخورد مأمون با وی سخن گفته، سپس تحولات دوره مأمون را پی‌گیریم.

امام رضا (ع)

امام علی بن موسی الرضا - ع - در ذی قعدة سال 148 در مدینه به دنیا آمد و روز پایانی ماه صفر سال 203 هجری در سناباد طوس که بعدها نامش مشهد علی بن موسی الرضا و به اختصار مشهد، شهرت یافت، رحلت کرد. آن حضرت تا سال 201 هجرت در مدینه زندگی می‌کرد. پس از آن به درخواست مأمون در رمضان آن سال به مرو آمد و سال‌های آخر عمر خویش را در خراسان گذراند.

با شهادت امام کاظم - ع - رهبری جامعه شیعه بر عهده امام رضا - ع - قرار گرفت. در این زمان، مشکل اساسی شیعیان، بحث رهبری و مسأله مهدویت بود. طی سال‌ها، امامان بشارت به ظهور مهدی اهل بیت را داده بودند. پس از شهادت امام کاظم - ع - برخی از شیعیان به مهدویت امام کاظم - ع - گرویدند و اعلام کردند که آن حضرت نمرده و هنوز امام آنهاست. دست کم یکی از دلایل این اقدام از سوی برخی از شیعیان بنام، آن بود که برای حفظ اموالی که در اختیارشان بود، چنین باوری را مطرح کردند. به این طایفه، واقفه یعنی کسانی که بر امامت ایشان توقف کردند می‌گویند. این مشکل برای سال‌ها میان شیعیان وجود داشت، اما به تدریج اکثریت قریب به اتفاق شیعه، به امامت امامان بعدی گرویدند.

این زمان که اواخر قرن دوم هجری بود، که فرهنگ و معارف شیعی به صورت روشنی تبیین شده بود. از این رو، انحرافات

جزیی، تأثیری در اصل تشیع نداشت. از زمان امام باقر - ع - به بعد و نیز توسط امام صادق - ع - و امام کاظم - ع - شمار فراوانی از شیعیان چنان پرورش یافتند که هر کدام اسطوانه‌ای در فقه و کلام شیعی به حساب می‌آمدند.

زندگی امام رضا - ع - دو بخش است: نخست رهبری شیعیان در بعد فکری و سیاسی، دوم درگیر شدن آن حضرت در ماجرای ولایت عهدی. ابتدا نگاهی به مسأله ولایت عهدی خواهیم داشت.

زمانی که هارون مرد، قرار بود ابتدا امین و سپس مأمون به خلافت برسد. در آن زمان مأمون در خراسان بود. به تدریج میان دو برادر اختلاف افتاد و در نهایت، در جنگی که در گرفت، در سال 193 امین کشته شد. مأمون که متکی به عرب‌ها و ایرانیان مقیم ایران بود، مرکز حکومت را در مرو قرار داد. درست در همین سالها شورش‌هایی از سوی علویان به وقوع پیوست. پس از گذشت چند سال مأمون، در اندیشه استفاده از امام رضا - ع - برآمد. به همین دلیل یکی از فرماندهان خود را به مدینه فرستاد تا آن حضرت را به مرو بیاورد. آن شخص به مدینه آمد و از آن حضرت خواست تا همراه وی به مرو برود. امام نپذیرفت. ولی اندک اندک روشن شد که وی مجبور است تا به مرو برود. آن حضرت بدون آن که خانواده خویش را همراه بردارد، عازم ایران شد. از مدینه به بصره، پس از آن به اهواز، ارجان بهبهان فعلی - شیراز، ابرقوه، فراشاه، یزد، خوانق رباط پشت بادام، قدمگاه، نیشابور، طوس، سرخس عبور کرده و به مرو که مرکز خلافت بود، رسید. امروزه در بسیاری از این شهرها، آثاری وجود دارد که شیعیان و دوستداران اهل بیت (ع) آنها را به یادگار از محل اقامت موقت امام در شهر خود، ساخته‌اند. در روستاهایی مانند فراشاه و خرائق، کتیبه‌هایی از قرن ششم هجری در این باره بر جای مانده است. مأمون در آغاز از وی خواست تا منصب خلافت را بپذیرد! امام رضا - ع - که هدف اصلی مأمون را از این اقدام می‌دانست، تسلیم خواست وی نگردید. مأمون گفت که دست کم باید مقام ولایت عهدی را بپذیرد. زمانی که خواهش مأمون به اجبار تبدیل شد، امام آن را پذیرفت. هدف اصلی مأمون از این اقدام چه بود؟ مأمون چندین هدف از این اقدام داشت که خود به برخی از نزدیکانش، دلایل آن را چنین برشمرد:

این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده، مردم را به امامت خود می‌خواند. ما او را بدین جهت ولی عهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما خوانده به سلطنت و خلافت ما اعتراف نماید. دیگر آن که فریفتگانش بدانند که او آنچنان که ادعا می‌کند نیست و این امر (خلافت) شایسته ماست نه او. همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم، در کار ما شکافی به وجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم.

زمانی که برخورد امام رضا - ع - از سر درایت و عقل، او را از کارش پشیمان کرد و به اهدافش نرسید، قصد جان امام را

کرد و آن حضرت را به شهادت رساند. مأمون در ادامه همان سخن بالا گفته است:

اکنون که در کار او مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن او در لبه پرتگاه قرار داده‌ایم، نباید در کار وی سهل انگاری کنیم، بدین جهت باید کم‌کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم تا او را پیش مردم به صورتی در آوریم که از نظر آن‌ها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس درباره او چنان چاره اندیشی کنیم که از خطرات او که ممکن بود متوجه ما شود جلوگیری کرده باشیم.

از این دو عبارت، اهداف مأمون به دست می‌آید. مأمون در اندیشه کشاندن امام به صحنه سیاست عباسی بود. امام هم با عدم پذیرش خواست‌های او و نشان دادن این که ولایت عهدی او تحمیلی است، اجازه نداد مأمون به اهدافش دست یابد. افزون بر این، امام رضا - ع - شرط کرد که در هیچ گونه عزل و نصبی مداخله نکند. این امر، به مردم می‌فهماند که امام، از سیاست عباسی منزوی و برکنار است.

یک بار هم که به اصرار مأمون، امامت نماز عید را پذیرفت، به سیره نبوی رفتار کرده از اشرافی گری پرهیز نمود. پس از آن جمعیت زیادی فراهم آمدند و مأمون از ترس آن که این اقدام دشواری‌های بیشتری برای حکومت او فراهم کند، امام را از میانه راه بازگرداند.

زمانی نیز که مأمون مجلسی برای ولایت عهدی ترتیب داد، امام ضمن سخنانی، بر این اصل اساسی شیعی تکیه کرد که حکومت حق اهل بیت - ع - است و دیگران - که شامل اجداد و پدر مأمون نیز می‌شد - بر اهل بیت ظلم کرده و حکومت را غصب کرده‌اند.

همه این اقدامات سبب شد تا مأمون از کار خود پشیمان شده امام را به شهادت برساند. جالب است که امام خانواده خود را از مدینه به مرو نیاورده بود. این حرکت تنها برای آن بود تا نشان دهد امیدی به خلافت خود ندارد.

در طول مدتی که امام در مرو بود، مأمون جلسات علمی متعددی تشکیل داد. این جلسات در برابر عالمان سایر ادیان و هم در برابر کسانی بود که امامت امام علی - ع - را نمی‌پذیرفتند. گفته شده است که هدف مأمون آن بود که امام را که نزد شیعیان بزرگترین عالم و اندیشمند شناخته می‌شد، شکست دهد. آنچه از این مباحثات مانده، سرافرازی امام را نشان می‌دهد که باید خشم مأمون را برانگیخته باشد.

یکی از اهداف مهم مأمون آن بود که با آمدن امام رضا - ع - به مرو، بتواند علاقه مردم را به علویان، به سمت امام - که اکنون ولی عهد او بود - سوق داده و قدم مهمی به نفع دولت خود بردارد. پس از شهادت امام رضا - ع - وی در ظاهر

می‌کوشید تا علویان را در اطراف خود داشته باشد و اجازه ندهد در این سوی و آن سوی مملکت دست به قیام بزنند. در کنار آن، تبلیغات مسمومی علیه علویان راه افتاد که بی‌تردید دولت عباسی در آن نقش داشت. به عنوان نمونه، میان مردم شایع شده بود که علویان، مسلمانان را برده خود می‌دانند! زمانی همین سخنان به امام رسید و آن حضرت به شدت آن را تکذیب کرد.

بعد دیگر زندگی امام رضا - ع - رهبری شیعیان بود. در درجه نخست، امام در تمام مدتی که در مدینه و پس از آن در مرو بودند، به کار ترویج اندیشه‌های شیعه مشغول بودند. این کار، با پاسخگویی به نامه‌های شیعیان انجام می‌شد که اکنون حجم زیادی از آن‌ها بر جای مانده است. سخنان طولانی امام در باب امامت که از بهترین کلماتی است که از امامان در تعریف امامت بر جای مانده، گویای همین اقدام امام است. مهم‌تر از اینها، اقدام امام در نیشابور، در متصل کردن دو اصل توحید و ولایت به یکدیگر است، آن جا که حضرت، سخن خداوند را به نقل از پیامبر - ص - آوردند که کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی، آنگاه پذیرش امامت خود را شرط آن ذکر کردند. این قبیل برخوردها حرکتی قوی در استحکام بخشیدن به نفوذ شیعه در آن نواحی بوده است. تاریخ گواه است که تشیع در خراسان ریشه عمیقی یافته و این می‌تواند از رهگذر اقدامات امام و پس از آن اصحاب امامان در آن ناحیه بود.

اقدام دیگر امام، مقابله با افراطی‌ها و تندروها بود. غالیان شیعه، باورهای نادرستی را به نام عقائد شیعه مطرح می‌کردند. احادیثی هم از سوی دشمنان دانا و نادان شیعه انتشار می‌یافت که در نهایت به ضرر شیعه تمام می‌شد. امام در برابر این قبیل انحرافات، ایستادگی کرده در نامه‌ها و برخوردها، شیعیان خود را ارشاد می‌فرمودند.

پراکندگی شیعیان در عراق و ایران و سایر نواحی دنیای اسلام، سبب شده بود تا برخی از آنها تحت تأثیر اندیشه‌های کلامی نادرست قرار گیرند. شیعیانی بودند که به همین دلیل به جبر گرویده بودند. امام رضا - ع - در برابر این انحرافات هم، کلمات روشن‌گرانه‌ای دارند.

بدین ترتیب، به رغم آن که امام در سال 203 به شهادت رسید، میراث علمی بزرگی از آن حضرت بر جای ماند که همواره فرا راه دل‌باختگان مکتب اهل بیت - علیهم السلام - و هر انسان هوشمندی است.

مأمون و دوران وی

مأمون که با کمک فضل بن سهل بر سر کار آمده بود، موفق شد پس از کشتن برادرش امین، و از میان بردن فضل بن سهل و امام رضا - ع - راه را برای خلافت خویش هموار کند. وی که احساس می‌کرد خراسان از مرکزیت دنیای اسلام به

دور است و در عین حال می‌بایست موافقت خاندان عباسی را در بغداد به دست آورد، در سال 204 هجری به بغداد منتقل شد. پیش از آمدن وی، شورش ابراهیم بن مهدی عباسی آرام شده بود. شورش وی به دلیل گرایش مأمون به علویان و اصولاً دوری از بغداد، نوعی فرصت‌طلبی برای دفاع از عربیت بود. ابراهیم بن مهدی، در سال 210، هنگامی که در حال گریز با لباس زنانه بود، در بغداد دستگیر و زندانی شد.

مأمون افزون بر آن که فضل و امام رضا - ع - را از سر راه برداشته بود، پذیرفت تا لباس سبز را - که پس از ولایت عهدی امام رضا - ع - باب کرده بود - از تن درآورده لباس مشکی که لباس عباسیان بود و از زمان سوگواری مردم برای یحیی بن زید در سال 127 یا ابراهیم امام بود، بر تن کند. این مسأله رضایت کامل هواداران عباسیان را فراهم کرد.

متنفذترین خاندان در تمام این دوره، خاندان طاهریان بود که حتی پس از درگذشت طاهر، عبد الله فرزند وی و تا سال‌ها بعد نوادگان طاهر، در خراسان و بغداد قدرت قابل توجهی داشتند. بعدها درباره طاهریان بیشتر سخن خواهیم گفت.

مأمون هم کما بیش با شورش‌های مختلفی روبرو بود. از جمله مردم قم در سال 210 بر عمال وی شوریده خلافت مأمون را انکار کردند. با توجه به تشیع مردم قم، می‌توان گفت که آنها به جز ظلمی که از ناحیه عمال خلیفه بر مردم روا می‌شد، از اساس، مأمون را به عنوان دشمن تشیع واقعی می‌شناخته‌اند. سپاه مأمون به قم تاخت و افزون بر قتل و غارت، برج و باروی شهر را هم ویران کرد. در سال 217 هجری بار دیگر جعفر بن داود قمی در قم بر مأمون شورید. مأمون شخصی از خود قمی‌ها را با نام علی بن عیسی قمی با سپاهی به سوی او فرستاد تا آن که وی را به قتل رساند. شورش‌هایی دیگری هم به طور مکرر در یمن و مصر بر ضد وی صورت می‌گرفت. در این مناطق، به ویژه در مصر، نزاع‌های قبایلی و جانبداری برخی از آنها از عباسیان و رودرویی دیگر قبایل، منجر به این شورش‌ها می‌شد.

مأمون به دلیل گرایش‌های فکری - فلسفی به عنوان خلیفه‌ای دانشمند در منابع تاریخ خودنمایی کرده است. طبعاً نسبت به سایر خلفای عباسی، وی از دانش بیشتری برخوردار بود و مجالس علمی فراوانی در دربار خود برگزار می‌کرد. وی در بعد مذهبی، یک معتزلی بود. در آن زمان، معتزلیان بغداد، گرایشی هم به امیر المؤمنین - ع - داشتند و به همین دلیل منابع اهل سنت، مأمون را شیعه دانسته‌اند. نسبت تشیع به مأمون، به این معنا نیست که وی شیعه امامی یا حتی زیدی است، تنها به این معناست که وی مقام علی بن ابی‌طالب را از مقام سایر خلفا بالاتر می‌دانست. چنین باوری در نگاه اهل سنت متعصب، به معنای تشیع تلقی می‌شد. ابن اثیر نوشته است که مأمون از سال 212 رسماً اعلام کرد که علی بن ابی‌طالب، افضل از تمامی صحابه و بهترین مردم پس از رسول خداست.

مأمون برای ترویج عقائد معتزلی خود فردی سخت گیر بود و در آخرین سال حکومت خود، یعنی 218 دستور داد تا علمای بلاد را فراهم آورده آن‌ها را مجبور کنند تا به سخن معتزلیان درباره مخلوق بودن قرآن اعتراف کنند. وی در همین سال بیمار شد و پس از چندی درگذشت.

در آخر باید به این نکته اشاره کرد که اعراب به خاطر وزیر مأمون یعنی فضل بن سهل از مأمون رنجش حاصل کردند و در بغداد به دور یکی از علویان بنام محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا جمع شدند و شورش به سرکردگی ابوالسرایا در سال 199 هجری بپا کردند ولی شکست خوردند، آنها از هرثمه و حسن به سهل شکست خوردند. زید بن موسی الکاظم معروف به زیدالنار به همراهی برادر ابوالسرایا در انبار و بصره خروج کردند. نخستین دانشگاه در اسلام توسط مأمون ساخته شد که بیت الحکمه نام داشت.

خلافت معتصم

ابواسحاق معتصم به سال 178 هجری تولد یافت مادرش کنیزی بود مارده نام. به دوران مأمون ولایت شام و مصر داشت و مأمون به هنگام مرگ از فرزند خویش عباس که به نزد سپاهیان بسیار محبوب بود چشم پوشید و خلافت را بدو داد که در معتصم قوت و لیاقت کافی برای حفظ دولت عباسی می‌دید.

بیعت معتصم بروز وفات مأمون بود نخست سپاهیان از اطاعت وی سرباز زدند و می‌خواستند عباس فرزند مأمون را بخلافت بردارند اما عباس با احترام وصیت پدر با عم خویش بیعت کرد و سپاه از اراده وی تبعیت کرد.

مؤلف الفخری درباره معتصم گوید: «مردی درست رای و نیرومند بود. هزار رطل بار بر می‌داشت و چند قدم می‌برد. به شجاعت شهره بود. وی را خلیفه هشتی گفتند که هشتمین طبقه از فرزندان عباس بود و هشتمین خلیفه بود هشت و ده ساله بخلافت رسید و هشت سال و هشت ماه خلافت کرد و در هشتمین ماه سال تولد یافت و هشت پسر و هشت دختر داشت و هشت جنگ کرد و هشت میلیون درم بجا گذاشت.»

حوادث ایام معتصم

معتصم به تبعیت از رویه مأمون مردم را وادار کرد به مخلوق بودن قرآن معترف شوند. وی از دانش بی‌بهره بود و نمی‌توانست در این گونه مسائل رای و نظر داشته باشد فقط سفارش برادر خود مأمون را اجرا می‌کرد و هر کس از دانشمندان و اهل نظر که به مخلوقیت قرآن تسلیم نمی‌شد آزار می‌دید. احمد بن حنبل فقیه و محدث معروف را تازیانه زد و بزدان کرد و همه عالمان و قاضیان دیگر اگر با نظر خلیفه که رأی معتزله بود همسخن نمی‌شدند در خطر تازیانه

خوردن و زجر دیدن بودند. رفتار معتصم با علویان چون رفتار خلیفگان پیشین بجز مأمون سخت بود. مسعودی گوید: بسال 219 امام محمد جواد (ع) فرزند علی رضا (ع) در بغداد وفات یافت وی ام الفضل دختر مأمون را به زنی داشت گفتند که وی بفرمان معتصم شوهر خویش را مسموم کرد که بیم داشت امام جواد فرزندی بیارد و فرزندان وی که از نژاد مأمونند و هم نسب به علی رضا (ع) می‌برند که ولیعهد مأمون بود بدعوی خلافت برخیزند. به دوران معتصم محمد بن قاسم از فرزندان حسین بن علی، قیام کرد و آن تشویش که معتصم از پیش از محمد بن علی (ع) داشت قوت گرفت و به تعقیب محمد بن قاسم علوی برخاست که بسوی خراسان گریخت و مردم بسیار از خراسانیان بدو پیوستند و با سپاه معتصم جنگ‌های بسیار کرد عاقبت عبد الله بن طاهر وی را گرفت و به بغداد نزد معتصم برد که در سامره محبوس شد. سخن درباره وفات وی مختلف است گویند: مسموم بمرد و نیز گویند که پیروانش او را از زندان رها کردند و بجایی نامعلوم بردند و نیز گویند که زنده است و مهدی موعود هموست و در کوفه و دیلمستان پیروان دارد که منتظر قیام اویند.

آشوب هندوان معروف به زط که راه بصره را بسته بودند و از کشتی‌ها باج می‌گرفتند و راه وصول کالا را به بغداد بسته بودند از مشکلات معتصم بود که برای درهم شکستن ایشان عجیف بن عنبسه سردار عرب را مأمور کرد و وی نزدیک واسط اردوگاه کرد و نهرها را بست و آب را از آنها بیرید و نه ماه با ایشان پیکار کرد و عاقبت به تسلیمشان واداشت شمار زط‌ها از زن و مرد و کودک بیست و هفت هزار کس بود که عجیف همه را به کشتی‌ها نشاند و روز عاشورای سال 220 به بغداد برد که معتصم و رجال دولت ایشان را بدیدند آنگاه فرمان داد تا همه را به آسیای صغیر تبعید کنند و همچنان بیبودند تا رومیان شرقی بسال 241 همه را به اسیری بردند و بدین وسیله باروفا راه یافتند و در آنجا بنام کولی معروف شدند و باقیماندگان ایشان در خارج شهرها بسر می‌برند.

سیاست معتصم که از سپاه ترک در امور ملک کمک می‌خواست و عطا‌های بسیارشان میداد مایه غیرت و کینه عرب شد و عجیف سردار عرب که فتنه زط را خاموش کرده بود بر ضد سرداران ترک که با عرب‌ها بدرفتاری می‌کردند بشورید بلکه می‌خواست معتصم را نیز از میان بردارد و عباس بن مامون را تحریک کرد تا بر ضد عموی خویش قیام کند و مدعی خلافت شود. سرداران عرب نیز با توطئه همدست شدند و بناشد از پس تقسیم آن غنیمت‌ها که در جنگ معروف عموریه به‌دست مسلمانان افتاده بود معتصم و افشین و اشناس را بکشند اما خبر توطئه نهان نماند و عباس و بعضی توطئه‌گران در مستی راز خویش را با معتصم بگفتند و وی آب را از عباس بازداشت تا جان بداد، عجیف نیز بدو ملحق شد و معتصم توطئه را در گهواره خفه کرد اما از نتایج بد آن در امان نماند که به چنگال سرداران ترک افتاد و بتدریج از سرداران عرب

و پاریسی دور شد و نام ایشان را از دفتر عطا حذف کرد. ترکان نیز نسبت به وی وفادار نبودند که می‌خواستند قدرت را از دست وی بربایند و در آن دوران که پایتخت عباسیان به سامره بود خلیفگان همه بازیچه سرداران ترک بودند.

فتح و ویرانی عموریه و شورش بابک خرمی و حادثه مازیار و افشین از حوادث بزرگ دوران معتصم بود.

از زمان فتح ماوراءالنهر و ترکستان عنصر ترک وارد جامعه اسلام شد. معتصم جانشین مامون استخدام ترک‌ها را افزایش داد. در بغداد تعداد ترک‌ها چنان زیاد شده بود که مردم از آن‌ها به ستوه آمده بودند، بنابراین معتصم سامره را برای آن‌ها ساخت.

لشکری به سرداری افشین به سرکوبی خرم‌دینان فرستاد و بابک را فراری داد ولی چندی بعد افشین نیز با اسناد به اینکه با مازیار بر ضد خلیفه همدستان بوده و کیش بت پرستان داشته، او را در کنار بابک به دار آویختند. این مازیار ایالت طبرستان را بنام عباسیان اداره می‌کرد. عبدالله بن طاهر او را گرفت و در کنار بابک و افشین به دار آویختند (226 هجری).

تکیه معتصم بر سرداران ترک در روح عرب‌ها اثر بسیار بد داشت که در شام به پیشوائی ابی‌حرب مبرقع یمانی بشوریدند مبرقع کمی پیش از مرگ معتصم آتش شورش را در فلسطین مشتعل کرد زیرا در غیبت وی یکی از سپاهیان بخانه‌اش رفته بود و چون بیامد و از قصه خبر یافت سپاهی را بکشت و برقع افکنده بسوی اردن فراری شد و مردم را بر ضد معتصم تحریک می‌کرد. دعوی داشت که از نژاد امویان است پیروانش می‌گفتند سفیانی موعود است کسان بسیار از مردم اردن و فلسطین خاصه از قبایل یمنی بر او گرد آمدند. معتصم و جاء بن ایوب حضاری را با هزار سپاه بسرکوبی وی فرستاد و چون و جاء پیروان مبرقع را انبوه یافت که بیش از صد هزار کس در اردوگاه داشت از جنگ وی شانه خالی کرد و مقابل او اردو زد و وقت گذرانید تا موسم زراعت رسید و کشاورزان که در اردوی مبرقع بودند به دنبال کار خویش رفتند و وی با گروهی اندک بماند و سردار معتصم او را بشکست و اسیر گرفت و به سامره برد.

در موصل نیز کردان به پیشوائی جعفر کرد فتنه کردند. معتصم ایتاخ سردار ترک را بسرکوبی ایشان فرستاد. ایتاخ در محرم 227 هـ - با نیروی جعفر روبرو شد و جنگ آغازید که یکی از یاران وی ایتاخ را بکشت و این حادثه در اوایل خلافت واثق رخ داد.

معتصم در سال 227 پس از هشت سال و هشت ماه خلافت در گذشت و فرزندش واثق به عنوان خلیفه با مردم بیعت کرد.

در سال 220 امام محمد تقی رحلت نمود.

وائق و پایان عصر اول عباسی

هارون ملقب به الواثق پسر معتصم در شعبان سال 186 تولد یافت. مادرش کنیزکی بود رومی قراطیس نام. واثق از جوانی خردمند و مدبر و سیاستمدار بود و معتصم هنگام غیاب از پایتخت مهمات امور را بدو می‌سپرد. به سال 220 که برای ساختن شهر سامره می‌رفت ویرا در بغداد نایب خویش کرد و هم به سال 223 وی را به نیابت خویش به استقبال افشین فرستاد که از جنگ بابک خرمی فیروز آمده بود. معتصم به هنگام حیات واثق را ولیعهد کرد، و وی از پس مرگ پدر به سال 227 خلافت یافت و مانند پدر تکیه وی به سرداران ترک بود که تعدادشان فزون شده بود و مقامات بلند یافته بودند. شناس ترک را قدرتی فوق العاده بخشوده بود و تاجی مرصع نشان بر سر او نهاده بود.

اوضاع حکومت الواثق

در آغاز دوران وی قبایل قیس در دمشق بشوریدند و ولایتدار شهر را محاصره کردند، و جاء بن ایوب بفرماندهی سپاهی مأمور سرکوب ایشان شد و در مرج راهط بر شورشیان فیروز شد و هزار و پانصد کس از ایشان را بکشت. بقیه فراری شدند و آرامش استقرار یافت.

طبری گوید: بنی‌سلیم و طوایف دیگر در حجاز فساد آغازیدند و بازارها را یغما کردند و مردم آزاریشان بالا گرفت. راه‌ها را بریدند و سپاه ولایتدار مدینه را تارومار کردند. الواثق به سال 230 سپاهی به فرماندهی بغای بزرگ سردار ترک سوی بنی‌سلیم فرستاد که پنجاه تن از ایشان را بکشت و به همین شمار اسیر گرفت و نیز یک هزار کس از مفسدان قوم را گرفت و در مدینه به زندان کرد آنگاه برای مطیع کردن بنی‌مره سوی عدن رفت. زندانیان مدینه خواستند از زندان درآیند و در مدینه فساد کنند. مردم مدینه اطرافشان را گرفتند و همه را تا آخر بکشتند و بغا از آن پس که شمال جزیره را آرام کرده بود و در جنوب و مرکز جزیره با قبایل مخالف خلیفه جنگ‌های بیهوده کرده بود به سامره بازگشت.

واثق نیز چون معتصم در رواج عقاید معتزله می‌کوشید و اندیشه‌های آن‌ها را با خشونت به مردم تحمیل می‌کرد و همین قضیه مردم بغداد را برانگیخت که بر ضد او توطئه کردند. احمد بن نصر سرگروه ناراضی بود که مخلوق بودن قرآن را منکر بودند و کینه واثق را بدل داشتند و عزل او را می‌خواستند. گروه بسیار به دور نصر گرد آمدند و روزی را برای انجام توطئه معین کردند که شب پیش به علامت کار طبل بزنند اما آن دو مرد که عهده‌دار طبل زدن بودند در شب موعود شراب بسیار نوشیدند چنانکه سر از پا نمی‌شناختند.

آن گروه که بر ناحیه شرقی بغداد بودند طبل می‌زدند اما از آن گروه که در ناحیه غربی بودند جواب نیامد که طبالان

مست بودند و توطئه از آن پیش که خطرناک شود فاش شد. احمد بن نصر و یاران وی دستگیر شدند و ایشان را به سامره به نزد واثق بردند و او مجلسی برای مناظره ترتیب داد و شورش و قیام بر ضد خلافت را مسکوت گذاشت و با احمد بن نصر درباره خلق قرآن به گفتگو پرداخت.

در داگاه نظرات افراد مختلف را راجع به احمد بن نصر پرسید: قاضی عبدالرحمن بن اسحاق گفت: خوش مباح است. ابن ابی داود قاضی القضاة گفت: ای امیرمؤمنان! کافر نیست که باید به توبه وادارش کرد شاید بیمار است و یا عقلش خلل دارد. اما وی از عقیده خود باز نگشت و واثق شمشیر عمرو بن معدیکر قهرمان معروف عرب را که در خاندان عباسی به یادگار بود بخواست و چند ضربت بسر و گردن وی زد. یکی از خاصان خلافت نیز ضربتی زد و گردن نصر را ببرید و سرش را جدا کرد آنگاه سر را به بغداد فرستادند و روزی چند در ناحیه غربی و چند روز در ناحیه شرقی بیاویختند. بر گوش وی رقعهای بود که این سر مشرک گمراه احمد بن نصر است که خدایش به دست هارون الواثق بالله بکشت که حجت در کار خلق قرآن و انکار تشبیه بر او تمام بود و توبه بر او عرضه شد و انکار ورزید و خدا را شکر که وی را به جهنم خویش برد. در عهد واثق ولایتداران نفوذ فراوان یافتند عبد الله بن طاهر ولایت خراسان و طبرستان و کرمان داشت. کار جزیره و شام و مصر و مغرب با اشناس ترک بود و از جانب خویش ولایتداران به این نواحی می فرستاد و عبد الله و اشناس هر دو مقیم سامره بودند.

در قتل واثق دو سردار ترک به نامهای وصیف و ایتاخ شرکت داشتند (232 هجری) و برادر او جعفر ملقب به المتوکل علی الله را به خلافت رساندند متوکل هر دو سردار ترک را کشت.

مورخین می گویند با مرگ واثق دوران طلایی دولت عباسیان هم سپری شد و این به سبب روشی بود که پدرش در پیش گرفته بود و او هم آن را ادامه داد.

دوران متوکل

متوکل عباسی که نام اصلیش جعفر بود، دهمین خلیفه عباسی است. در روزگار وی اوضاع عباسیان با گذشته تفاوت بسیار کرد. یکی از این تفاوتها نفوذ غلامان ترک در دستگاه خلافت بود که از زمان معتصم آغاز شده بود. غلامان ترک که به صورت اسیر و برده کار خدمتگذاری دربار را انجام می دادند، اندک اندک قدرتی یافته و در تصمیمات سیاسی دربار وارد شدند. می توان گفت که آنها به نوعی جای ایرانیانی را که روزگاری در دوران هارون و مأمون کار مشاورت و مصاحبت خلفای عباسی را عهده دار بودند، گرفتند. گرچه ایرانیان بیشتر شخصیت فکری داشتند و ترکان شخصیت

نظامی، اما به هر روی نقش مهمی در تحولات جاری این دوره داشتند. اشناس نام ترک از طرف معتصم حکومت مصر یافت و آن چنان قدرتی داشت که نام وی درکنار نام خلیفه در خطبه نماز جمعه و نیز بر روی سکه‌ها می‌آمد. شاید دست کم یکی از دلایل نفوذ ترکان در این دوره آن بود که مادر خود معتصم که نامش مارده بود، در اصل ترکی از اهالی سغد بود. معتصم که با اعتراض مردم بغداد نسبت به رفتار بد ترکان مواجه بود، شهر سامرا یا به تعبیر درست‌تر سر من رأی - هر کسی آن را ببیند مسرور شود - را تأسیس کرد و آن را مرکز خلافت خود قرار داد. خلفای پس از وی هم تا سال 280 هجری در سامرا استقرار داشتند. پس از تأسیس بغداد توسط منصور، این دومین شهری بود که عباسیان در عراق بنا کردند. پیش از آن‌ها، حجاج شهر واسط را تأسیس کرده بود.

متوکل از جهت دیگری هم با سه خلیفه پیش از خود متفاوت و با آن‌ها سخت دشمنی داشت. مأمون، برادرش معتصم و واثق به اندیشه‌های معتزلی علاقه‌مند بودند. از میان آن‌ها مأمون کما بیش علایق شیعی هم داشت. اما متوکل تحت تأثیر سنیان افراطی بود و در روزگار وی اهل حدیث که سنیان متعصبی بودند کاملاً بر وی چیره شدند. شاید همین امر سبب شد تا متوکل در سال 136 به تخریب مرقد امام حسین (ع) دست یازد. رئیس پلیس وی اعلام کرد که پس از سه روز، هر کس را بر سر قبر امام یافتند دستگیر و زندانی خواهند کرد. سپس، آن ناحیه را آب انداخته و کشت کردند. وی آشکارا در مجالس لهو و لعب خود به امام علی (ع) توهین می‌کرد. همنشینان متوکل برخی از سنیان ناصبی مانند علی بن جهم، عمر بن فرح و عبدالله بن محمد هاشمی بودند. آن‌ها او را از دوستی با علویان پرهیز داده، علیه آنان تحریک می‌کردند. یک بار شاعری که اشعاری در مذمت شیعه سروده و حقانیت عباسیان را - در برابر علویان - در جانشینی پیامبر - ص - در اشعارش آورده بود، حکم امارت بحرین و یمامه را همراه با هدایای بسیاری دریافت کرد.

وی نسبت به مسأله خلق قرآن که عقیده به آن را مأمون و معتصم الزامی کرده بودند، موضع‌گیری کرد و جانب علمایی چون احمد بن حنبل را که رئیس طایفه اهل حدیث بود گرفت. شگفت آن که وی به رغم رفتار بد با مردم، علویان و به ویژه دشمنی‌اش با علی بن ابی‌طالب - ع - و تخریب مرقد امام حسین (ع)، تنها به آن دلیل که از اهل حدیث دفاع کرده، مورد ستایش واقع شده است. وی در مجالس لهو و لعب و شرب مسکرات هم گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. از حوادث مهم دوران متوکل یکی آن طوفان سخت بود که بر بغداد و بصره و کوفه و دیگر شهرهای عراق وزید و کشت و چهارپایان را بسوخت و خواربار از بازارهای بغداد بر افتاد و همه جا قحط آمد و مردم بسیار تلف شد.

و هم به دوران وی رومیان ضعف عباسیان را فرصت شمردند و دست‌اندازی به قلمروشان را آغاز کردند و شهر دمیاط را

بگرفتند و مردم بکشتند و خانه‌ها بسوختند و کیلیکه را در آسیای صغیر بگرفتند و مردم آنرا شکستی سخت دادند
 او پسرش منتصر را به جانشینی انتخاب کرد. دو سردار ترک و صیف و بغای صغیر در 247 به دستور منتصر، خلیفه را
 کشتند، زیرا متوکل قصد داشت معتز را به جای منتصر خلیفه کند. خود منتصر نیز پس از 6 ماه در گذشت و جانشین او
 مستعین بازیچه‌ای در دست سرداران ترک بود. مستعین به تقاضای شورشیان که بر علیه و صیف و بغای شوریده بودند
 جای خود را به معتز داد (252 هجری). این زمان اوج قدرت ترکان در دربار عباسی است. به همین دلیل این دوران از
 خلافت عباسی را عصر ترکی می‌نامند.

خلافت منتصر (247 - 248)

متوکل در سال 235 سه فرزند خویش را به عنوان ولیعهد خویش مشخص کرد، محمد را ولیعهد اول کرد و بدو لقب
 منتصر داد و ابوعبد الله را ولیعهد دوم نمود و بدو لقب معتز داد و ابراهیم را ولیعهد سوم کرد و لقب موید را بدو داد،
 وقتی متوکل کشته شد (البته قاتل متوکل فرزندش منتصر می‌باشد) با منتصر به عنوان خلیفه بیعت شد، او برادران
 خویش را از خلافت خلع کرد و در نهایت دو برادر در نامه‌ای چشم‌پوشی خود را از خلافت اعلام کردند.
 منتصر به خلاف پدر با علویان براه ملایمت رفت و آن وحشت که در ایام متوکل بود برفت و زیارت قبر حسین (ع) آزاد
 شد و یزید مهلبی در این باب شعری گفت، بدین مضمون:

«با طالبیان از پس آنکه مدت‌ها مورد نکوهش بودند نیکی کردی و الفت را به خاندان هاشم باز آوردی و آن‌ها را از پس
 دشمنی‌های مستمر به برادری کشانیدی.»

بگفته ابن اثیر «منتصر» بردبار و خردمند و نیکوکار و بخشنده و منصف و نیک محضر بود. «مسعودی از زبان علی بن
 یحیی منجم گوید: «کسی را چون منتصر ندیدم که نیکی بی تظاهر و منت و تکلف کند. «وی قبل از خلافت با ترکان
 روابط گرم داشت اما از آن پس که به خلافت رسید دل با ایشان بد داشت و پیوسته میگفت اینان قاتل خلیفگانند و
 ترکان کینه‌اش را در دل گرفتند و ابن طیفور طبیب خاص خلیفه را سی هزار دینار دادند تا با نشتر زهر آلود منتصر را
 رگ زد و او بمرد (ربیع الاول 248) و در آن هنگام بیست و شش سال داشت.

خلافت مستعین (248 - 252)

از پس مرگ منتصر سرداران وی کنکاش کردند که خلافت را به کی دهند و بر احمد بن محمد بن معتصم همسخن
 شدند و لقب وی را مستعین کردند، دقت و احتیاط از دو سو بود عباسیان از ترکان بیمناک بودند، ترکان نیز می‌خواستند

خلافت را به یکی از خاندان عباس دهند که از کینه توزی وی در امان باشند از این رو هیچکس از سرداران ترک به خلافت فرزندان متوکل رضا نداد که بیم بود بانتقام پدر و برادر برخیزند.

اما خیلی زود باغر سردار ترک که در خون متوکل دست داشت با گروهی از ترکان دل با وی بد کردند که شنیده بودند وی سر خلاف ترکان دارد و اختلاف در ترکان افتاد گروهی از ایشان به پیشوائی وصیف و بغا با خلیفه بیگداد رفتند و گروهی دیگر از او خواستند که بسامره باز رود و از رفتار خویش پوزش خواستند اما مستعین تقاضای ایشان را نپذیرفت. و چون مستعین از بازگشت سامره سر باز زد ترکان ویرا از خلافت برداشتند و با معتز پسر متوکل بیعت کردند و جنگ میان دو خلیفه در گرفت و ماهها بود و این قضیه در کشور اثر کرد و نرخها بالا رفت و بلیه سخت شد. عاقبت مستعین شکست خورد و از محمد بن عبد الله بن طاهر کمک خواست و او دریغ کرد در همین ایام ابو احمد موفق پسر متوکل به همدلی برادر با نیروی بسیار از بغداد بسامره شد و معتز مقدم وی را گرامی داشت و خلعت نیکو داد و سرداران وی را بنواخت و مخلص کرد و عبید الله بن عبد الله ابن طاهر از بغداد بیامد و برد و عصا و شمشیر و گوهر خلافت را بیاورد، خلیفه معزول منکوب یعنی مستعین بدستور ترکان رو سوی واسط کرد و احمد بن طولون را همراه وی کردند. احمد با خلیفه معزول رفتاری نکو داشت و او را در کار سفر و شکار آزادی داده بود با همه پیروزیها که ترکان در خلع و شکست و تبعید مستعین داشتند از جانب وی ایمن نبودند و معتز را به کشتنش برانگیختند و گفتند جز بکشتن مستعین خلافت وی مستقر نمیشود. مادر مستعین نیز با رأی ترکان همدل بود که از کید مستعین بر جان فرزند بیم داشت و تردید از معتز برخاست و به ابن طولون نوشتند تا خون مستعین را بریزد و وعده حکومت واسط دادند اما وی رضا نداد بخون خلیفه‌ای که هنوز بقید بیعت وی بود دست بیالاید و به ناچار سعید خادم یکی از حاجبان دربار خلافت با گروهی از سپاهیان بواسط رفت و خلیفه معزول را بی‌جان کرد، در باره مستعین و روابط او با ترکان شعری بدینمضمون سخت شهره بود: «خلیفه‌ای در ففس میان وصیف و بغاست و هر چه بدو تلقین کنند چون طوطی تکرار میکند.»

در سال 250 یکی از ائمه زیدی بنام حسن بن زیدالحسنی در طبرستان به تخت نشست و خاندان پادشاهی زیدی طبرستان را بنیاد نهاد.

خلافت معتز (252 - 255)

اما از هنگام قتل متوکل ترکان بر امور کشور تسلط یافته بودند و خلیفگان را تابع مقاصد خود داشتند. در حقیقت خلیفه اسیر ترکان بود که اگر می‌خواستند میداشتند و گرنه از میان برمیداشتند. مؤلف الفخری گوید: «چون معتز پسر متوکل

بخلافت نشست خاصان وی فراهم بودند و ستاره‌شناسان را بیاوردند و گفتند: به بینید تا کی خواهد زیست و خلافتش تا چند خواهد بود؟ یکی از ظریفان مجلس گفت: من بهتر از ستاره‌شناسان از مدت عمر و خلافت وی خبر دارم گفتند: چند است؟ گفت: هر چه ترکان خواهند. و همه را خنده گرفت. «

معتز از ترکان بیمناک بود، بدیده او بغای کوچک از همه آن‌ها خطرناکتر می‌نمود و عاقبت خلافت و جانش بازیچه ایشان شد. ابن اثیر گوید: «گروهی از ترکان بر وی در آمدند و پایش را گرفتند و تا در اطاق کشیدند و سر و تنش را به چماق‌ها فرو کوفتند و پیرهنش را بدریدند و در صحن خانه در آفتاب بداشتند و گرما چنان بود که پای بر زمین نگهداشتن نتوانست پای می‌گذاشت و پای بر میداشت و ترکان سیلیش می‌زدند و او چهره خویش را از سیلی به‌دست همی پوشید آنگاه ابن ابی الشوارب و جمعی دیگر را بیاوردند و همه را شاهد خلع وی گرفتند و صالح بن وصیف را نیز شاهد کردند که جان معتز و مادر و فرزند و خواهرش در امانست. مادر معتز که در خانه خویش به‌سرداری بود و راه را بر او بسته بودند و کس بنزد وی شدن نتوانست، با خواهر خلیفه از آنجا بدر آمد. آنگاه معتز را به‌یکی سپردند تا شکنجه کند و سه روز آب و غذا را از او باز گرفتند، جرعه آبی خواست ندادند، آنگاه وی را به‌سرداری کردند و در آن را با خشت و گچ بگرفتند یعنی زنده به‌گور کردند. « (255 هجری)

از پس مرگ خلیفه مادر وی که کنیز رومی بنام قبیحه بود نهان شد و مالی را که با خود داشت و 1/800/000 دینار بود مخفی کرد و این به‌جز آن گوهر و یاقوت و مروارید و زیور بود که با خود داشت و کس قیمت آن ندانست. از عجایب آنکه ترکان شورشی پنجاه هزار دینار خواستند تا پسرش را نکشند اما نداد.

در دوران واثق یعقوب لیث در خراسان و کرمان قدرت گرفته و طاهریان را برانداخته بود و در مصر نیز غلام ترکی بنام احمد بن طولون بوسیله بابکیان (با یک بگ) حاجب خلیفه قدرت گرفته بود،

امام علی النقی در 254 وفات کرد.

خلافت مهتدی (255 - 256)

مهتدی پسر واثق بسال 255 بخلافت رسید. در ایام وی مادر معتز که نهان می‌زیست آفتابی شد. و هم در آغاز خلافت وی بغدادیان بشوریدند و از بیعت سرباز زدند ولی به کمک مال این شورش را فرو نشاند و بیعت تازه شد پس از آن سپاهیان شورش کردند زیرا سلیمان بن عبد الله طاهر فرمانروای بغداد مقریشانرا مرتب نمی‌داد، در اثنای شورش، خراسانیان با مردم بغداد بدرفتاری کردند و بغدادیان بر ضد فرمانده آن‌ها قیام کردند و کار بطرد وی انجامید علویان نیز در بسیاری

ولایتهای اسلام سر بشورش برداشتند. حسن بن زید علوی در طبرستان بشورید و شورش زنگ که چهارده سال تمام از 255 تا 270 دولت عباسی را به خطر داشت آغاز شد، خارجیان نیز در موصل به پیشوایی مساورشاری طغیان کردند.

مهمتر از همه شورش احمد بن عیسی شیخ بود که پدرش ولایت فلسطین و اردن داشت و چون بمرد احمد بر دمشق تسلط یافت و مالیات بیغداد نداد و میخواست با استفاده از آن آشفتگیها که در پایتخت خلافت بود بر همه شام مسلط شود و به مصر دستاندازی کند.

مهدی برای سرکوبی شورش نیرنگ زد و او را ولایت ارمنستان داد و گفت یکی را از جانب خود در شام نایب کند که از آنجا دور شود و از سوی دیگر احمد بن طولون را به پیکار او برانگیخت که اگر شام را بگشود حکومت آن دیار خاص وی باشد و چون ابن طولون آهنگ شام کرد نامه خلیفه رسید که به مصر باز گردد.

آنگاه ماجور سردار ترک از عراق بشام رفت و نیروی احمد را بشکست و دمشق را بگرفت و او را به ارمنستان راند و ولایت شام بر ماجور مسلم شد.

مهدی نیز مثل همه خلیفگانی که از پس متوکل بودند بازیچه ترکان بود طبری گوید: «مهدی دست بآسمان برداشت و گفت خدایا من از اعمال موسی بن بغا و آن خلل که در مرز کرد بیزارم و اشکش فرو ریخت» بدینسان خلیفه عباسی اسیر سپاهیان ترک بود که از موسی بن بغا فرمان میبردند ولی مهدی در مقابل قوت ترکان به نیرنگ چنگ زد و باکیاک سردار ترک را بسوی خویش جلب کرد و بتقتل موسی بن بغا برانگیخت باین وعده که فرماندهی سپاه را بدو میدهد اما باکیاک بوعده خلیفه دلخوش نکرد و نامه خلیفه را به موسی بنمود و دو حریف همسخن شدند که باکیاک به اخلاص مندی خلیفه تظاهر کند و او را از میان بردارد خیلی زود ترکان بر قتل خلیفه همسخن شدند که او بقتل کسانی از موالی که مورد علاقه ترکان بودند فرمان داده بود، از اینرو بشوریدند و دستگیرش کردند و از خلافت بینداختند و بدین قانع نشدند بلکه او را شکنجه کردند تا در رجب 256 جان بداد.

به قول مسعودی مهدی در بنی عباس نظیر عمر بن عبدالعزیز در بنی امیه بود، او مردی دیندار، پرهیزکار، با شهامت و شجاع بود او در صدد برآمد که شر ترکان را از سر خلافت کم کند هر چند که نتوانست.

خلافت معتمد (256 - 279)

پس از مرگ مهدی ترکها معتمد را که در قصر محبوس بود به خلافت انتخاب کردند، او مدتی بعد ولیعهدی را بفرزند خود جعفر داد و لقب او را مفوض کرد و برادر را از پس او ولیعهد کرد و موفق لقب داد و قلمرو دولت عباسی را میان پسر

و برادر تقسیم کرد ولایتهای شرقی را به موفق داد و ولایت‌های غربی را به مفوض تسلیم کرد و موسی بن بغا را بدو پیوست و ولایت مصر و افریقیه و شام و جزیره و موصل و ارمنستان و جز آن را خاص وی کرد که بنام مفوض حکومت کند و موسی بن عبید الله را دبیر وی کرد و مقرر داشت تا موفق و مفوض هر یک به ناحیه خویش پردازند و در کار هم دخالت نکنند و خرج قلمرو خویش را از خراج آن بدهند و بفرمود تا نامه بیعت را بنوشتند و در کعبه آویختند ولی موفق از اینکار خوشدل نشد که ضمیرش با برادر صاف نبود و او را لایق خلافت نمیشمرد و چون ولیعهدی را پیش از او بفرزند خویش داد کینه او بزرگ شد و چون نفوذش بیفزود دولت وضعی عجیب پیدا کرد، معتمد و برادرش موفق خلافت را به شرکت داشتند خطبه و سکه و عنوان امیر مؤمنان از معتمد بود و امر و نهی و فرماندهی سپاه و حفظ حدود و تعیین وزیران را موفق می‌کرد و معتمد به هوس‌های خود سرگرم بود سیوطی گوید: «معتمد به لهو و هوس فرو رفته بود و از کار رعیت غافل بود، مردم از او بیزار شدند و محبت موفق را بدل گرفتند.»

معتمد با اینکه مردی عیاش و بی کفایتی بود ولی مدت 23 سال خلافت کرد و علت این دوام برادرش طلحه ملقب به موفق بود که متصدی کارها بود.

موسی بن بغا سردار ترک در دولت معتمد نفوذی عجیب داشت. وی فرزند بغای بزرگ بود که به دوران معتمد بصف فرماندهان سپاه درآمد و در پیکارها از خلافت دفاع کرد و شایستگی بسیار نمود و کارش بالا گرفت و با خاندان خلافت وصلت کرد و پسرش چنانکه طبری گوید پسر خاله متوکل بود.

موسی زندگانی را از سپاهی‌گری آغاز کرد و پیش همیرفت تا بصف سرداران درآمد و در آن فتنه‌ها که ترکان بر ضد خلیفگان می‌کردند نقش عمده داشت گاه از خلافت دفاع می‌کرد و زمانی با توطئه‌گران بر ضد خلیفه همدست می‌شد و گاه نیز از طرف خلیفه به فرونشاندن شورش‌ها مأمور می‌شد. و چون معتمد بخلافت رسید با ترکان و به‌خصوص سردارشان، موسی، راه ملایمت پیش گرفت و او را بنواخت و اکرام کرد و بسال 259 - بجنگ سالار زنگان فرستاد و او را تا بیرون سامره بدرقه کرد و خلعت داد و چون ولیعهدی را به فرزند خویش داد موسی را بدو پیوست و در حقیقت وی دست راست مفوض و موفق بود تا بسال 264 که مرگش در رسید.

شورش سالار زنگان و رحلت امام حسن عسگری در 360 هجری و غیبت امام دوازدهم شیعیان اثنی عشری و ظهور اسماعیلیان که اسماعیل فرزند جعفر صادق را از پس وی امام می‌دانستند از حوادث مهم دوران معتمد بود.

شورش زنگ عواقب بسیار داشت که از جمله استحکام دشمنی موفق و ابن طولون ولایتدار مصر بود. موفق در اینکار

حسن تدبیر نداشت اگر با ابن طولون که او را بر ضد شورشیان زنگ کمک داده بود مماشات کرده بود می‌توانست همه همت و نیروی خود را برپشه کن کردن زنگان صرف کند و از آن پیش که خطر بزرگ شود نابودشان کند. وقتی فتنه بزرگ شد تقریباً همه منابع کشور در آن پیکارهای مستمر که موفق بر ضد شورشیان زنگ می‌کرد نابود شد و در آن آشفتگی‌ها مردم از خراج دادن سرباز زدند و قوت خلافت سستی گرفت و ولایتداران خودسری پیشه کردند.

در نتیجه ضعف مالیه دولت، موفق که عهده‌دار جنگ سالار زنگان بود از احمد ابن طولون کمک خواست و همراه تحریر خادم نامه‌ای بدو فرستاد و تقاضا کرد دربار خلافت را بمال مدد دهد تا پیکار شورشیان زنگ را ادامه تواند داد و چون معتمد از قضیه خبر یافت نامه‌ای باین طولون نوشت و بفرمود تا خراج مصر را با آن بنده و اسب و شمع که می‌باید داد بدار الخلافه گسیل دارد و هم نامه دیگر محرمانه از خلیفه باین طولون رسد که نوشته بود موفق فرستاده‌ای بمصر روان داشته تا از اخبار آن دیگر آگاه شود و باین طولون سفارش کرده بود احتیاط خویش را بدارد که موفق نامه‌ها بفرماندهان مصر نوشته تا همه را با وی بد دل کند.

با وجود این ابن طولون به خلاف رضای خلیفه 2/100/000 دینار با قاصد موفق فرستاد و او را تا عریش بدرقه کرد که از حقیقت کارها آگاه بود و می‌دانست از شورش زنگ برای دولت عباسی چه خطرها است.

اما موفق کار ابن طولون را سپاس نداشت و نامه‌ای خشونت‌آمیز بدو نوشت و به موسی بن بغا اشاره کرد تا ولایت مصر را به ماجور ولایتدار شام دهد و ابن طولون را به شام آرد موسی فرمان ولایت مصر را پیش ماجور فرستاد ولی ماجور فرمان را بنزد ابن طولون نفرستاد که میان ایشان خویشی بود بعلاوه قوت مقابله با ابن طولون را نداشت. موسی بن بغا نیز از بسط نفوذ ابن طولون بیمناک شد که ولایتداری وی بر شام و مصر قدرت خلیفه و ترکان را بخطر داشت از اینرو با نیروئی سوی رقه رفت و پیکار ابن طولون را آماده شد و ده ماه در آنجا بود و فرصت می‌جست اما کارش آشفته شد که سپاهیان به طلب مقرری بشویدند و موسی ناچار ببغداد رفت و بیمار شد و به سامره رفت و در آنجا بمرد.

یعقوب لیث که به جنگ خلیفه می‌رفت، در دیرالعاقل شکست خورد و در خوزستان ماند تا مرد (265) صاحب الزنج هم پس از 14 سال در بصره از پا درآمد. (270 هجری)

موفق چون نتوانست ابن طولون را از مصر دور کند وی را از مرزهای شام عزل کرد ولی آن دیار بشوید و ناچار بفرمان خلیفه بار دیگر ولایت شام را بدو دادند و ابن طولون با سپاه سوی شام رفت و شهرهای بزرگ باطاعتش درآمد و در رقه مقام گرفت اما اقامتش نپایید که عباس فرزند وی در مصر فتنه کرد و به ناچار راه مصر پیش گرفت و در آنجا خبر آمد

که لؤلؤ ولایتدار رقه یاغی شده و بار دیگر بشام بازگشت و خمارویه فرزند خویش را بحکومت مصر گذاشت در راه شام خبر رسید که مردم طرسوس بشوریده‌اند و حاکم وی را رانده‌اند و ابن طولون بطرسوس رفت.

مستعین که سرگرمی موفق را بجنگ سالار زنگان فرصتی دید بسال 269 از سامره به عنوان شکار در آمد ابن طولون از فرماندهان خویش دو تن را بفرستاد تا در رقه منتظر وی باشند راه خلیفه از موصل و جزیره بود. موفق صالح بن مخلد را بنزد اسحاق ابن کنداج ولایتدار آن دیار فرستاد تا خلیفه را از راه بازگرداند و همراهان وی را توقیف کند و وعده‌ای بسیار بدو داد. و چون معتمد به حدیثه رسید ابن کنداج به دیدار وی شد و باخلاص تظاهر کرد و او را براه سامره باز برد اما نگذاشت بقصر خلافت در آید که موفق او را از دخالت در کارهای دولت باز داشته بود گویند یکبار وی به سیصد دینار محتاج شد و بدست نیاورد بگفتار سیوطی: «معتمد نخستین خلیفه بود که مقهور و محجور شد و کس بر او گماشتند.» بعد از مرگ احمد بن طولون دشمنی میان موفق و طولونیان مصر برقرار بود و خمارویه پسر احمد بر منبرها موفق را لعن میگفت و هم او واسطی دبیر پدر را با سپاه فراوان بشام فرستاد و از دریا نیز ایشان را بکشتیها مدد داد، موفق بمقابله از بغداد بیرون شد و هم ابن کنداج ولایتدار موصل و محمد بن ابی الساج ولایتدار ارمنستان را با کمک خواست و دمشق را بگرفتند خمارویه بناچار شخصا پیکار شام را آماده گشت و بسال 273 وارد دمشق شد و از آنجا عزم موصل کرد و عاقبت میان ولایتدار مصر و دربار خلافت صلح شد و موفق و خلیفه و مفوض صلحنامه را انشا و تحریر کردند. از جمله شرایط این بود که خمارویه و فرزندان وی سی سال امارت مصر و شام کنند و خمارویه فرمان داد تا دیگر موفق را بر منبرها لعن نگویند بلکه وی را با خلیفه دعا گویند.

دوران معتمد ایام حوادث و بلیات بود. ابن اثیر گوید در اوائل سال 278 میان کسان وصیف خادم و بربران جنگ در گرفت و گروه بسیار کشته شد و هم در این سال موفق از پس ابتلا به نفرس در گذشت. هم او گفته بود: «صد هزار کس از دیوان من عطا می‌خورند و در صف آنان بدبخت‌تر از من نیست.

یاران وی معتمد و فرزندان او را از مدائن بیاوردند و موفق را در رصافه بخاک کردند.

از پس مرگ موفق ابو العباس پسرش به تعزیت نشست و فرماندهان سپاه گرد آمدند و با او بخلافت از پس مفوض فرزند خلیفه بیعت کردند و لقب وی معتضد شد و قدرت پدر را بکف آورد و کار معتمد سستی گرفت و بناچار مفوض فرزند خویش را از ولایتعهد برداشت ولیعهدی را به ابو العباس معتضد داد و از پس چند ماه که بمرد گفتند وی را مسموم کرده‌اند. دوران خلافت معتمد بیست و سه سال بود که همه فتنه و آشوب بود گروهی از معروفترین محدثان و دانشوران چون بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و محمد بن عبد الحکم مورخ معروف مصر و قاضی بکار و جز آن‌ها

بدوران وی بودند.

خلافت معتضد (279 - 289)

از پس مرگ معتمد خلافت به ابو العباس معتضد پسر موفق رسید وی با علویان ملایمت کرد و از فضایل علی بن ابیطالب و مذمت امویان سخن گفتن آغاز کرد اما اطرافیانش گفتند از این کار دست بدارد مبادا کسان بر علویان فراهم شوند و مهابت عباسیان برود و خلافتشان سقوط کند. و هم او فرمان داد تا دیوان مواریث را از میان بردارند و محبوب کسان شد و هم وراقان یعنی کتابفروشان را از فروش کتابهای فلسفه مانع شد و قصه‌گویان و ستاره‌شناسان را از نشستن بر راه‌ها جلوگیری کرد، شخصا به امامت جمعه میرفت در رکعت اول شش تکبیر میگفت و در رکعت دوم یکی و کسی خطبه از او نشنید. وزارت معتضد با عبید الله بن سلیمان وهب بود. بدوران وی کار عمرو بن لیث صفاری بزرگ شد و بر بسیاری ولایات ایران تسلط یافت و هم در آن دوران قرمطیان در کوفه به پیشوائی حمدان بن قرمط و در دیار بحرین به پیشوائی ابو سعید جنابی سر برداشتند، ابن حوشب نیز در یمن بنشر دعوت مهدی پرداخت و ابو عبد الله شیعی در افریقیه بنشر دعوت فاطمیان قیام کرد و با سران بربر جنگ‌های خونین کرد و زمینه سقوط دولت اغلبیان را فراهم آورد و هم در دوران معتضد سامانیها در خراسان صفاریان را از بین بردند.

مرگ موفق و ابن کنداج که بسال 278 رخ داد مناسبات خمارویه را با بغداد بهبود داد که وی با هدایای گرانبها رضای معتضد را جلب کرد و خلیفه همه ولایتهای ما بین فرات تا برقه را سی ساله بدو داد و از پس وی خاص فرزندان او کرد. به گفتار ابو المحاسن: «فرستاده خلیفه با دوازده خلعت و تیغی و تاجی بنزد خمارویه شد.»

در نتیجه تفاهم مصر و بغداد خمارویه از خلیفه خواست تا قطر الندی دختر او را بپسر خویش دهد خلیفه گفتار او را پذیرفت اما دختر را زن خویش کرد. بدوران معتضد بسیاری نویسندگان و مفکران و شاعران پا گرفتند که از جمله ابن - ابی الدنيا مربی خلیفه (281) و بحتری (284) شاعر بزرگ و مبرد (286) ادیب معروف و ابن قتیبه (276) مورخ و نویسنده نامی و ابو حنیفه دینوری (276) و ابن - واضح یعقوبی (282) دو مورخ بزرگ آن عصر را نام میبریم ثابت بن قره حرانی ریاضیدان معروف و ابن فقیه همدانی جغرافیدان بزرگ بدوران او بودند که بسال 287 در گذشتند ابن معتز و ابن رومی دو شاعر بزرگ عرب نیز در همین دوران بودند. معتضد شخصاً شاعر بود و شعر نیکو می‌سرود.

غلام معتضد فردی به نام بدر بود او نیز فرد با تدبیری بود. در زمان معتضد فتنه‌ها خوابید و امرای جاهای دیگر (مصر، کرمان، ماورالنهر) اظهار اطاعت کردند.

مکتفی (289 - 295)

پس از مرگ معتضد فرزند او محمد به خلافت رسید و مکتفی لقب یافت. مادر وی کنیزی ترک بود جیجک نام که به زیبایی شهره بود. مکتفی به هنگام مرگ پدر در رقه بود و قاسم وزیر برای او بیعت گرفت و خلیفه‌نو چون بغداد رسید قاسم را در وزارت بداشت و از پس وفات وی وزارت را به عباس پسرش داد.

در اصل کارهای مکتفی به دست فاتک غلامش و قاسم و عباس دو وزیر او اداره می‌شد.

قاسم وزیر از آن پس که خلافت به مکتفی رسید، بدر فرمانده سپاه معتضد را که بر دولت استیلا یافته بود از میان برداشت. بگفته طبری بددلی قاسم با بدر از آنجا بود که در حیات معتضد می‌خواست خلافت را از خاندان او بگرداند و چون بدر همدلی نکرد اینکار نشد و بدوران مکتفی که بدر بفارس بود غیبت او را غنیمت شمرد و توطئه کرد تا او را بکشند که بیم داشت راز نهان را آفتابی کند و چون مکتفی از دوران پدر دل با بدر صاف نداشت قاسم این بددلی را برانگیخت که وی سر شورش داشته است.

بدوران مکتفی سامانیان در ایران نفوذ یافتند و خطر قرمطیان در اطراف بصره و بغداد و هم در سوریه بزرگ شد و هراس بدل‌ها افکند. بگفته مورخان این گروه آشوبگر بر کاروان حج بهنگام بازگشت از مکه هجوم بردند و بیست هزار کس را بکشند. بسال 290 یحیی بن زکریه پیشوای قرمطیان عراق و صحرای سماوه و دیار شام کشته شد و جمع ایشان پریشان گشت آنگاه برادرش حسین رهبری یافت و به سال 294 با قتل زکریه نفوذ قرمطیان شمال از میان برخاست و هم بدوران مکتفی بسال 292 دولت طولونی به دست محمد بن سلیمان از میان رفت.

وی در ذی‌الحجه 295 در جوانی از دنیا رفت.

خلافت مقتدر (295 - 320)

از پس مکتفی ابو الفضل جعفر بن معتضد بخلافت رسید و مقتدر لقب یافت. عباس وزیر برادر مکتفی، المقتدر بالله را به خلافت برداشت و مونس نیز در دفع المرتضی بالله به او کمک کرد و بخاطر همین لقب امیرالامرای یافت. یکی از وزرای خوب بنی عباس، علی بن عیسی در زمان مقتدر بود. در این وقت مقتدر سیزده ساله بود و نگفته پیداست که بر اوضاع تسلط نداشت. از پس مکتفی عبد الله پسر معتز نیز در معرض خلافت بود اما عباس بن حسن، وزیر مکتفی، مقتدر را بخلافت برداشت تا در کارها دخالت نتواند کرد و پند ابن فرات را کار بست که گفته بود ترا بخدا کسی را که خانه و

دارایی و باغ و کنیز کسان را شناخته و مردم را دیده و تجربه آموخته و از کارها خبر دارد بخلافت بر مدار. ابن فرات گوید وقتی این سخن را با وزیر گفتم چند بار خواست تا مکرر کنم و هر بار بدقت شنید آنگاه پرسید چه باید کرد؟ گفتم چرا خلافت را به جعفر بن معتضد ندهی؟ گفت: او بچه است. گفتم: ولی پسر معتضد است این کار را بمردی که امر و نهی کند و اموال ما را شناسد و تدبیر امور داند و مستقل باشد مسپار! چرا خلافت را به کسی ندهی که همه کار را به دست تو دهد! عباس وزیر از آن پس که خلافت را به مقتدر داد بفکر خلع وی و نصب ابن معتز افتاد و چون مقتدر خبر یافت مالی فراوان به وی داد که از فکر خلافت بگشت اما یاران ابن معتز از هدف خویش چشم نپوشیدند و ناچار مقتدر که در مقابل ایشان مقاومت نیارست کرد در ربیع الاول 296 متواری شد و فرماندهان سپاه و قاضیان و بزرگان قوم با عبد الله بن معتز بیعت کردند و لقب او مرتضی شد و وزارت به محمد بن داود جراح داد و دیوانها را به علی بن عیسی سپرد و قضا را به احمد بن یعقوب.

بگفته سیوطی به روز خلع مقتدر و بیعت ابن معتز محمد بن جریر طبری بکسان خود گفت چه خبر است؟ گفتند ابن معتز بخلافت رسید. گفت: وزیر او کیست؟ گفتند: محمد بن داود. گفت: قضا را بکه داد؟ گفتند: احمد بن یعقوب، کمی بیندیشید و سربرداشت و گفت: این کار سرانجام نگیرد. گفتند: چرا؟ گفت: اینان مردمی والامقامند و روزگار وارون شده و دنیا برگشته و کارشان به اضمحلال انجامد و مدتشان دراز نشود.

ابن معتز از پس بیعت به مقتدر پیغام داد بخانه محمد بن طاهر نقل مکان کند تا او در خانه خلافت مقام گیرد، پیروان مقتدر برهبری مونس خادم و مونس خازن به اقامتگاه خلیفه نو هجوم بردند و او با وزیر و قاضی و حاجب خویش فراری شد و آشوب در بغداد افتاد و کشتار بسیار شد و عاقبت مقتدر ابن معتز را با همه فقیهان و امرا و بزرگان که با وی دستیاری کرده بودند گرفت و به زندان کرد و بدینسان بار دیگر خلافت بر او راست شد و ابن معتز همچنان در زندان بود تا بمرد.

وقتی خلافت مقتدر بار دیگر پایه گرفت وزارت بعلی بن محمد فرات داد و او بیک روز فتنه را از بغداد برانداخت اما وزارتش نیابید، مقتدر با او بد دل شد و بزنداناش کرد و وزارت را به محمد بن عبید الله داد، وی مردی بد سیرت بود که با عزل و نصب پیایی کار دولت را آشفته کرد و مقتدر او را برداشت و علی بن عیسی را گذاشت اما وزارت علی نیز دوامی نیافت که مقتدر مردی افراطگر بود و وزیران را به هر بهانه از کار دور و به زندان می کرد زیرا سن او کم بود و کار دولت به دست زنان بود و او پیوسته به هوسهای خویش سرگرم بود.

بگفته مؤلف الفخری: «دولت مقتدر آشفته بود و مادر و زن و غلامانش بر او تسلط داشتند، امور دولت بتدبیر ایشان فیصل مییافت و خلیفه بخود مشغول بود از اینرو جهان ویران شد و بیت المال تهی ماند و همه جا نفاق افتاد و او را خلع کردند و باز آوردند و آنگاه بکشتند.» در واقع بیشتر امور دولت به رأی مادر خلیفه انجام میشد و او یا ندیمه‌اش به دلخواه خویش وزیری را عزل یا نصب می‌کردند. مادر خلیفه دیوان مظالم را که از معتبرترین دیوان‌های دولت بود به ثومال ندیمه خویش سپرد و این با توجه برسوم آنعصر کاری حیرت‌انگیز بود از مداخله زنان و قر دولت رفت و مهابت آن سست شد و مردم شایسته را از کار دولت بیزار کرد.

بدوران مقتدر فتنه‌ها بود بسال 317 مونس خادم بشورید که خلیفه میخواست هارون بن غریب را بجای او نصب کند، آغاز مخالفت وی چنان بود که به مقتدر پیغام داد سپاهیان از اسراف درباریان و دخالتشان بکار دولت بر آشفته‌اند و باصرار از خلیفه خواست تا اطرافیان ناباب را براند و اموالشان را مصادره کند.

مقتدر نامه‌ای نوشت و همه تهمتها را از خود و اطرافیان دور کرد، آنگاه فرماندهان سپاه بسر دستگی ابو الهیجا حمدانی و نازوک ترک خلیفه را وادار کردند تا هارون بن غریب را از بغداد دور کند و او به ناچار ولایت شام و جزیره را به هارون داد و چون وی از بغداد رفت و در راه شورش سپاهیان مانعی نماند خلیفه را از خانه‌اش براندند و از خلافت برداشتند و با محمد بن معتضد بیعت کردند و لقب او قاهر شد.

اما خلافت قاهر و جشن‌ها که بپا کردند سپاهیان را خوشدل نکرد و به طلب مقرری آشوب کردند و حاجب خلیفه را بکشتند و خلیفه مخلوع را از خانه مونس بیاوردند و از نو با او بیعت کردند و اوضاع آرام شد که مقتدر مقرری سپاه را بداد و چیزی بیفزود و برای اینکار هرچه جواهر و نفایس داشت به بازار داد.

این بار خلافت مقتدر سالی نکشید و مونس بر او بشورید و خلیفه کشته شد، جثه او روزها افتاده بود و عاقبت همانجا که کشته شد بگور شد. رفتار مونس و آشوب‌های پیاپی، عمال دولت را جری کرد و مهابت خلافت را یکسره بر باد داد.

به دوران مقتدر دانشوران بسیار پا گرفتند که از جمله محمد بن داود فقیه و ابن - شریح، شیخ شافعیان، و جنید شیخ صوفیان و نسائی صاحب سنن و جبائی شیخ معتزله و ابن جریر طبری مورخ و فقیه و زجاج نحوی و اخفش صغیر و ابو عوانه مؤلف صحیح و قدامه بن جعفر نویسنده معروف و ابن زکریای طبیب را نام می‌بریم. در زمان مقتدر بود که منصور حلاج را که ادعای خدایی می‌کرد به دار آویختند. (309 هـ)

خلافت قاهر (320 - 322)

از پس مرگ مقتدر محمد بن معتضد بخلافت رسید و لقبش قاهر شد. بدوران او فتنه‌ها بود. هنوز سال به سر نرفته بود که سپاه بشورید و بزرگان دولت و مونس فرمانده سپاه و ابن مقله وزیر بخلع وی و نصب یکی از فرزندان مکتفی همسخن شدند اما خبر به قاهر رسید که همه را بگرفت و بکشت و نامزد خلافت را میان دو دیوار به گل کرد.

قاهر بسختی و سنگدلی شهره بود همیشه زوبینی با خود داشت و چون می‌نشست آن را پیش رو مینهاد و با هر که خشم میکرد در دم او را بزوبین میکشت. از اینرو آشوبهای که پیش از او بود فرو نشست و آنها که بهر بهانه بجان خلفا دستبرد میزدند به جای خود نشستند بگفته سیوطی: «منتقم را نیز به القاب وی افزوده بودند و بر سکه رقم میزدند.»

بگفته صولی، قاهر مردی جسور و خونخوار و بد سیرت و متلون و شرابخوار بود و اگر سلامت نفس حاجب وی سلامه نبود مردم بسیار را بکشتن داده بود.

از میان توطئه‌گران بر ضد قاهر فقط ابن مقله جان از غائله بدر برد اما خانه‌اش را بسوختند و خانه کسانش غارت کردند و چون فتنه بخت قاهر مستمری سپاه را بداد که دلخوش شدند و کار وی استقرار یافت. اما گروه ساجیان یعنی پیروان ابن ابی الساج که از سرداران معتمد بود و هم جماعتی از نگهبانان که از صولت قاهر بیمناک بودند و تحریک ابن مقله در ایشان کارگر افتاد، بار دیگر بشوریدند و چون شنیدند قاهر در خانه مونس سردابها آماده می‌کند هیجانشان فزون شد که پنداشتند برای مجازات سران ایشان مهیا می‌شود.

از معاریف دوران قاهر یکی ابن درید بود که بگفته مسعودی: «در شعر مهارت داشت و در لغت، تالی خلیل بود.» بگفته مؤلف الفخری: «قاهر از پس سقوط روزی بر جامع منصور ایستاد و صدقه خواست، اینکار را به تقبیح مستکفی میکرد که بر او سخت گرفته بود. یکی از هاشمیان وی را برد و پانصد درم بدو داد و چون مستکفی خبر یافت بگفت تا از خروج وی مانع شدند و همچنان محبوس بود تا به سال 339 بدوران طائع در پنجاه و سه سالگی بمرد.

پس از قاهر، راضی بالله خلیفه شد، او دانشمند بود. در زمان او محمد بن علی شلمغانی را به دلیل عقاید کفرآمیز دار زدند، وزیر راضی ابن مقله نام داشت. راضی در سال 329 وفات کرد و بعد از متقی بالله خلیفه شد.

دولت حمدانی به واسطه فضل دوستی و ادب دوستی در تاریخ معروف شده‌اند.

توزون خلیفه را کور کرد و مستکفی را به جای او خلیفه کرد (333). احمد بویه در سال 324 ه بغداد را تصرف کرد و مستکفی را برانداخت و المطیع بالله را به خلافت برداشت. در زمان آل بویه عمر خلفا نسبت به قبل بیشتر بود. احمد

(معزالدوله) در 356 وفات کرد و پسرش بختیار با لقب عزالدوله به جای او نشست. در سال 367 پسر عموی عزالدوله یعنی عضدالدوله پادشاه فارس به بغداد آمد و به جای پسر عموی خود نشست. پس از آن عضدالدوله و جبال را نیز از دست دو برادر خود موید الدوله و فخرالدوله در آورد. عضدالدوله ابوکالیجار در بغداد به جای او نشست. پس از چندی شرف الدوله پادشاه شد (403) آخرین پادشاه بویه‌ای ملک رحیم بود که در 440 پادشاه شد و به دست سلجوقی‌ها برکنار شد. پس از مستکفی (363) الطائع بالله (381) پس از او القادر بالله (442) و پس از او قائم بامرالله که در اواسط خلافت او آل بویه منقرض شدند.

در 422 دولت امویان اندلس منقرض شد. خلفای فاطمی را عبیدیان نیز می‌نامند به این جهت که نخستین خلیفه آنها عبیدالله نام داشت. خلفای عباسی آن‌ها را از اولاد دلعیان یهودی موسس دیعانیه یهود می‌دانند. سلسله فاطمیان در سال 297 توسط عبیدالله به نام مهدی آغاز شد. او شهر و قلعه مهدیه را در قیروان ساخت و آنجا را پایتخت خود قرار داد. مهدی در 322 مرد و پسرش قائم بامرالله به جای او نشست، پس از قائم منصور خلیفه فاطمی شد. سیاست دیرین فاطمیان فتح مصر بود. پس از منصور معز خلیفه شد و سردار او جوهر نام داشت، پس از تصرف مصر در 358 پایتخت از مهدیه به قاهره منتقل شد. معز در سال 365 مرد و پسرش نزار ملقب به عزیز جانشین پدر شد. او اداره کشور را به وزیر خود یعقوب بن کلس یهودی واگذاشته بود، عزیز 386 وفات کرد و جای او را پسرش منصور ملقب به الحاکم بامرالله گرفت.

در سال 395 مدرسه‌ای برای تعلیم مذهب اسماعیلی و پرورش راعیان بنام دار العلم ایجاد کردند. دروزیها از پیروان درزی حاکم را مظهر و تجسم جدا می‌دانستند. حاکم در 411 وفات کرد و خواهر حاکم به علت صفارت ظاهر، ست الملوک زمامدار شد که در 415 مرد و ظاهر تا 425 خلیفه بود و بعد پسرش منتصر بالله خلیفه شد. داعی مستنصر حسن صباح در ایران دستگاه مهمی بر پا کرد. در زمان همین مستنصر بسایری، نام، خلیفه فاطمی را در بغداد بر منبر برد ولی بسایری با سر رسیدن سلجوقیان از بین رفت. مستنصر در 487 مرد و مستعلی جانشین او شد و در زمان مستعلی بود که اسماعیلیان ایران از دستگاه مصر به این علت که آن‌ها به خلافت پسر بزرگتر معتقد بودند. جدا شد.

در همین زمان بود که جنگهای صلیبی آغاز شد. پس از مستعلی امر بالله خلیفه شد و او نیز در 544 مرد و پسرش اسماعیل ظافر بالله خلیفه شد. خاندان خلفای فاطمی با مرگ عاضد در 567 سقوط کرد. سیاست‌های صلاح الدین ایوبی در داخل اشاعه سنت و تعقیب روافض بود و در خارج جنگ‌ها با صلیب‌ها بود.

در زمان خلیفه القائم در سال 447 طغرل از ایران سلجوقی ملک رحیم آخرین امیر بویه‌ای بغداد را شکست داد. آشوب

بسایری در سال 450 اتفاق افتاد. در ایران تنها نیرویی که در مقابل سلجوقیان و عباسیان مقاومت کردند ملاحره یعنی اسماعیلیان نزاری پیرو حسن صباح بودند.

القائم در سال 467 مرد و المقتدی بامرالله خلیفه شد و پس از او مستظهر در 487 خلیفه شد پس از مرگ او در 512 مستر شد خلافت یافت، پس از او (529) راشد خلیفه شد. در سال 530 مقتضی لامرالله خلیفه شد. در زمان مقتضی خلافت از چنگ سلجوقیان بیرون آمد و مستقل شدند. پس از او مستنجد (555) و بعد از او (566) مستضی بامرالله خلیفه شدند که در زمان او فاطمیان مصر سقوط کردند.

پس از او در سال 576 الناصرالدین الله خلیفه شد و در 622 مرد و ظاهر که مردی عادل بود خلیفه شد. پس از او منتصر خلیفه شد که دانشگاه عظیم مستنصره را در بغداد ساخت. پس از او مستعصم بالله در 640 خلیفه شد. سردار مغول از خلیفه قبول ایلی خواست اما او قبول نکرد و خلافت عباسی با تصرف بغداد در سال 654 توسط هولاکو سردار مغول به پایان رسید. پس از سقوط بغداد یکی از افراد خانواده به مصر افتاد و پادشاه آنجا بیبرس او را با لقب مستنصر بالله به خلافت قبول کرد و این ادامه داشت تا زمانی که پادشاه عثمانی سلیم اول مصر را گرفت (923ه). آخرین خلیفه عباسی در مصر متوکل سوم بود و پادشاه عثمانی خلافت را پس از تصرف آنجا به خود منتقل کرد و به این ترتیب عمل خلافت به پایان رسید.

روابط عباسیان با رومیان در دوره اول حکومت عباسی

جنگ‌های مسلمانان با رومیان برای چند سال متوقف ماند. دلیل آن مشغول بودن هر دو دولت به مسائل داخلی بود. گفتنی است که منطقه جنگی مسلمانان با رومیان در دو ناحیه بود که اصطلاحاً به آن‌ها ثغور گفته می‌شود. یکی در شمال عراق، حد فاصل ملطیه تا عین زربه و دیگر در برابر شام. در مناطق مرزی رباط‌هایی ساخته می‌شد که جنگجویان در آن‌ها اقامت گزیده مراقب نفوذ دشمن بودند. شماری از داوطلبان، یا به اصطلاح مطوعه، برخی از علمای اهل جهاد، و حتی کسانی از رانده شدگان از سیاست، در این رباط‌ها به سر می‌بردند. گاه زمین‌های اطراف به آن‌ها داده می‌شد تا به کشاورزی بپردازند و مراقب مرز نیز باشند. زمانی دراز بعد از آن، این رباط‌ها، مرکزی برای نفوذ صوفیان نیز شد. در برابر مطوعه که نیروهای داوطلب بودند و در منطقه مرزی ساکن می‌شدند و معمولاً با اموال و زن و فرزندان مهاجرت می‌کردند، نیروهای رسمی حکومت را مرتزقه می‌نامیدند که به معنای حقوق بگیر بود.

این نیز گفتنی است که مورخان از جنگ با رومیان به «صائفه» تعبیر می‌کنند و گاه اشاره می‌کنند که در سال فلان، صائفه نبود، یعنی جنگی با رومیان در کار نبود. دلیل آن این است که حملات به طور معمول در تابستان انجام می‌شد. در سال 138 هجری، قسطنطنین پنجم به شهر ملطیه که مسلمان نشین بود حمله کرد و افزون بر بردن شماری اسیر، مردم آن ناحیه را کوچ داد و حصار شهر را ویران کرد. منصور، سپاهی به فرماندهی برادرش عباس بدان ناحیه فرستاد. آنها حصار شهر را ساختند و به سرزمین روم حمله کرده شماری را اسیر گرفتند. به دنبال آن صلحی برقرار شد و پس از تبادل اسرا، جنگ تا سال 146 هجری متوقف ماند. در سال 149 هجری مسلمانان به جنگ رومیان رفتند و پیروزی‌هایی به دست آوردند. سال 153 سپاه اسلام به سوی لاذقیه رفت و شهر را تصرف کرد. تا سال‌های 155، 157 و سال 158 که سال مرگ منصور بود، این جنگ‌ها هم چنان ادامه داشت. این جنگ‌ها، مانند جنگ‌های زمان امویان چندان شدید نبود و بیشتر برای تهدید و ارعاب رومیان و بازداشتن آن‌ها از حمله و گاه تصرف برخی از نقاط استراتژیک بود.

مهدی عباسی هم جنگ با رومیان را دنبال کرد. مهم‌ترین این حملات، در سال 165 هجری به فرماندهی هارون الرشید، که آن زمان ولی عهد مهدی - البته پس از برادرش هادی - بود، صورت گرفت. آن‌ها تا نزدیکی قسطنطنیه رفتند، اما موفق به گشودن دروازه‌های شهر نشدند. در همان جا صلحی برای سه سال امضا کردند که مهم‌ترین تعهد رومیان، پرداخت سالانه هفتاد تا نود هزار دینار در ماه چهارم و ششم میلادی بود. در این جنگ، به جز نیروهای داوطلب، یک صد هزار نفر در سپاه مسلمانان شرکت داشتند.

تجزیه جهان اسلام در عصر عباسیان

نظر اجمالی - دولت عباسیان 524 سال پا برجا بود. (132 تا 656 هـ. ق برابر با 749 تا 1258 م.) در این دوره طولانی، جهان اسلام با تغییرات و تحولات بسیاری روبرو شد که از جمله آن‌ها تجزیه قدرت و قلمرو خلافت بود. این امر دارای دلایلی بود که اساساً باید آن‌ها را در دوره بنی عباس جستجو کرد.

در دوره خلفای راشدین و سپس در دوره بنی امیه، اگر چه جهان اسلام با فراز و فرودهای فراوانی روبه‌رو گردید، اما همچنان به صورتی یکپارچه باقی ماند و مرکزیت سیاسی واحد خود را از دست نداد. در آن دوران، فتوحات پی در پی، توجه عامه مسلمانان را به خود جلب می‌ساخت. در همان حال سادگی نسبی اوضاع اداری، مالی و فرهنگی، وحدت ظاهری قلمرو مسلمانان را حفظ می‌کرد، اما در دوره بنی عباس، افول قابل توجه فتوحات که همزمان با افزایش تنوع قومی، اداری و فرهنگی جهان اسلام بود، موجب پیچیدگی بیشتر مسائل جامعه مسلمین گردید و تعارضات درونی آن را عمیق‌تر ساخت. ادامه این وضعیت سر انجام به تجزیه قدرت در جهان اسلام منتهی شد.

تجزیه قدرت خلیفه و تنزل موقعیت او

فرمانروایان جهان اسلام در قرون نخستین اسلامی را از آن جهت خلیفه (به معنای جانشین) می‌نامیدند که آنان خود را جانشین رسول خدا (ص) معرفی می‌کردند. همگان نیز از چنین مقامی انتظار جامعیت در اداره امور و پاسخگویی به نیازهای مادی و معنوی تازه مسلمانان را داشتند؛ اما واقعیت این بود که بسیاری از خلفا - بخصوص بنی امیه و بنی عباس - چنین صفات و خصوصیات را نداشتند. در حقیقت آن‌ها دارای مقامی سیاسی بودند و با اعمال زور بر مردم، حکومت می‌کردند. پیوندهای معنوی میان آنان و مردم بسیار سست بود و یا اصلاً وجود نداشت.

با تأسیس حکومت عباسیان، مقام خلیفه بیش از پیش جنبه‌های معنوی خود را از دست داد. دلایل این امر عبارت بودند از:

- 1- از اوایل به قدرت رسیدن خلفای عباسی، به دلیل آنکه خلفا امور دولت را زمین گذاشته و به مقامهای مختلف واگذار می‌کردند، مقام خلیفه صرفاً تشریفاتی گردید. به علاوه باید توجه داشت که همه مسلمانان، خلفای عباسی را قبول نداشتند و بر علیه آنان قیامهایی نیز صورت می‌گرفت. پس از چندی، در نقاط دور دست جهان اسلام مانند اندلس، شمال آفریقا و مصر گروههایی به تأسیس خلافت‌هایی جدید دست زدند و به رقابت با بنی عباس مشغول شدند؛ در نتیجه دیگر در جهان اسلام فقط یک خلیفه وجود نداشت. عیاشی و خوشگذرانی خلفای عباسی نیز در ضعف قدرت آن‌ها مؤثر بود. آنان با کنار گذاشتن وظایف خویش که از جمله آن‌ها رسیدگی به امور مسلمانان بود، برای خود دربارهای پرشکوه و

زندگی توأم با تن‌آسایی ترتیب داده بودند. پایتخت آنان شهر بغداد، معروف به شهر افسانه‌های هزار و یک شب شده بود که حکایت از عیش و نوش فراوان آنان داشت.

2- در آغاز کار بنی عباس، مقامی به نام وزیر در کنار خلیفه ظاهر شد. وزیر عهده دار امور دیوانی (اداری) بود و دیوانهای مختلف تحت نظارت او مشغول به کار بودند. وزیران، معمولاً افرادی با نفوذ و از خاندان‌های مهم بودند و املاک فراوان داشتند. بعضی از آنها افرادی دانشمند و کاردان بودند و به خوبی از عهده انجام وظایف خود بر می‌آمدند. پیدایش نهاد وزارت، اگر چه به کارها نظمی بهتر می‌بخشید و موجب بهبود اداره کشور می‌شد، اما در اصل خلفای عباسی را از توجه به امور، دور می‌ساخت؛ بدین معنی که آنان با سپردن کارها به وزیران، خود به راحت طلبی و خوشگذرانی روزگار را سپری می‌کردند. وزیران نیز، همه کارها را در دست گرفته و خلیفه فقط بر کارشان نظارت می‌کرد. در مواردی هم خلفا اختیاراتی خاص به وزیر خود می‌دادند و در چنین حالتی وزیر می‌توانست بر اساس این اختیارات، کارها را بدون اطلاع دادن به خلیفه انجام دهد. خاندان معروف برمکیان، در زمان وزارت خود، دارای چنین اختیاراتی بودند؛ به طوری که در همه جا از آنان سخن می‌گفتند و نامی از خلیفه در میان نبود. در مواقعی که وزیر قدرتی فراوان کسب می‌کرد، خلیفه با توسل به زور یا تحریک و توطئه، علیه او اقدام می‌نمود. در نتیجه چنین روشی، بسیاری از وزیران جان خود را از دست دادند. وزیران نیز برای آنکه خلفا را آلت دست خود سازند، می‌کوشیدند شخصی ضعیف و بی اطلاع را - از خاندان بنی عباس - به خلافت بنشانند یا آنکه او را بی خبر از اوضاع و ناتوان از اداره امور سازند. در همان حال، برای به قدرت رساندن خویشاوندان و کسب ثروت فراوان در تلاش بودند، اما رقیبان و دشمنانشان نیز لحظه‌ای بیکار نمی‌نشستند و مدام علیه وزیران توطئه می‌کردند. به همین جهت، دربار عباسیان محل توطئه و تحریک و دسته بندی و تصفیه‌های خونین می‌شد. نتیجه طبیعی این وضع، آشفته‌گی امور و زبونی هر چه بیشتر خلفا بود.

3- کسانی که از طرف خلیفه مأمور اداره استان‌ها یا فرمانده لشکریان می‌شدند، امیر نام داشتند. امیران با استفاده از ضعف خلفا و کشمکش‌های درون دربار، روز به روز بر قدرت خود افزودند. آنان برای کسب قدرت بیشتر، مدام با یکدیگر در حال رقابت بودند. امیری که بیش از همه قدرت می‌یافت یا مورد توجه خلیفه قرار می‌گرفت امیر الامرا (امیر امیران) نامیده می‌شد. او با در دست داشتن قدرت نظامی و تسلط بر امور استانها، قدرتمندترین فرد قلمرو عباسیان می‌گشت. در چنین مواقعی امیران ابتدا وزیر را تضعیف کرده و در همه امور مداخله می‌کردند؛ سپس با توسل به زور، خلیفه را نیز مطیع خواسته‌های خود می‌ساختند. تعدادی از خلفای عباسی به دست امیر الامراهای خود مقتول، معزول و یا کور شدند. اقدامات خود سرانه امیران در تنزل مقام و موقعیت خلفای عباسی تأثیر فراوانی داشته است.

استقلال طلبی امیران

وظیفه اصلی امیرانی که برای اداره استانهای دور و نزدیک فرستاده می‌شدند، نگهداری مرزها و حفظ امنیت بود؛ اما آنها کم کم از اختیارات نظامی خویش پا را فراتر نهاده، بر قدرت خود می‌افزودند. خلفای عباسی نیز معمولاً در برابر قدرت طلبی آنان قادر به انجام کاری نبودند. اگر چه هر یک از امیران با صدور فرمانی از جانب خلیفه به مقام استانداری و فرماندهی لشکریان منصوب می‌شدند، اما به دلیل گستردگی قلمرو خلافت، بر آنان نظارت دقیق و کاملی نداشتند. در اوایل خلافت عباسیان، قلمرو مسلمانان از مرزهای هند تا سواحل اقیانوس اطلس گسترده شده بود. مسلمانان با ملت‌هایی گوناگون همسایه بودند و نگهداری مرزهای طولانی جهان اسلام مشکلات فراوانی داشت. امیرانی که مأمور مرزهای دور دست می‌شدند، خیلی زود در کار خود به طور مستقل عمل می‌کردند. آنان به توسعه قلمرو خود می‌پرداختند و با عنوان جهاد، در مرزها پیشروی می‌کردند. از آنجا که همیشه ناراضیان و مخالفان حکومت عباسی به نواحی مرزی فرار می‌کردند و در آنجا ساکن می‌شدند، امیران وظیفه داشتند با آنان نیز بجنگند، اما هنگامی که امیری می‌خواست خود را مستقل اعلام کند، همین ناراضیان و مخالفان را به گرد خویش جمع می‌کرد. به همین جهت امیران نواحی مرزی و مناطق دور دست به آسانی مستقل می‌شدند و خلفای عباسی نیز چاره‌ای جز قبول استقلال داخلی آنان - به شرط اعلان اطاعت ظاهری از خلیفه - نداشتند.

در حدود صد سال پس از تأسیس دولت عباسی، استقلال طلبی امیران آغاز شد. آنان از شرق ایران و شمال آفریقا، یعنی نقاطی که از مرکز خلافت عباسی (بغداد) بسیار فاصله داشتند، تجزیه قلمرو عباسیان را آغاز کردند. از جمله این امیران، طاهریان در ایران بودند. پس از طاهریان، صفاریان قدرت یافتند که حتی به بغداد نیز لشکر کشیدند. در شمال آفریقا و مصر نیز امرای بنی اغلب، بنی طولون و... قدرت یافتند، طاهریان، صفاریان، بنی اغلب، بنی طولون و امثال آنها برای تأسیس حکومت‌های مستقل خویش، دارای انگیزه‌های سیاسی، قومی و غیره بودند. اوج قدرت یابی امیران در دوره آل بویه بود. آنان بغداد را تصرف و خلیفه را عملاً مطیع اراده خود ساختند. از آن پس تا ده‌ها سال خلفای عباسی بازپچه‌ای در دست آل بویه بودند.

از بنی العباس سی و هفت کس بودند امام

کرستان و تیغشان شد سینۀ اعدا فکار

بود سفاح آنکهی منصور و مهدی از عقب

هادی و هارون امین مأمون امام کامکار

معتصم آنگاه واثق بعد از آن متوکل است

منتصر پس مستعین بوده است معتز پیشکار

مهددی و معتمد پس معتضد پس مکتفی

مقتدر پس قاهر و راضی امام روزگار

متقی مستکفی و آنگه مطیع و طائع است

قادر وقائم پس از وی مقتدی شد آشکار

بعد از او مستظهر و مسترشد اشد و راشد است

مقتفی، مستنجد آن کش شیر گردون شد شکار

مستضی و ظاهر و ناصر دگر مستنفر است

و آخر این قوم مستعصم به امر کردگار

نام دولت/تاریخ آن دولت (هجری)/مؤسس و محل تأسیس

1- بنی اغلب/296- 184/به‌وسیله ابراهیم بن اغلب در تونس تشکیل شد.

2- طاهریان/259- 205/به‌وسیله طاهر ذوالیمینین در خراسان تشکیل شد.

3- بنی دلف/285- 210/به‌وسیله ابودلف عجلی در کردستان تشکیل شد.

4- بنی طولون/292- 254/به‌وسیله طولون در مصر تشکیل شد.

5- صفاریان/290- 254/به‌وسیله یعقوب صفاری در سیستان تشکیل شد.

6- بنی ساج/318- 268/به‌وسیله ابو الساج دیو داد در آذربایجان تشکیل شد.

7- سامانیان/389- 261/به‌وسیله اسماعیل سامانی در ماوراءالنهر تشکیل شد.

8- آل حمدان/394- 317/به‌وسیله ناصر الدوله در شمال عراق تشکیل شد.

9- آل اخشید/358- 328/به‌وسیله اخشید در مصر تشکیل شد.

10- آل زیار/434- 316/به‌وسیله مرد آویج در شمال و مرکز ایران تأسیس شد.

11- آل بویه/447- 320/به‌وسیله عماد الدوله در ایران تأسیس شد.

تعدادی از امارت‌های مستقل که در عصر عباسیان در شرق و غرب جهان اسلام به وجود آمدند. در دورانی که امارت‌های مستقل یکی پس از دیگری تشکیل می‌شد، دولت‌هایی نیز به وسیله دشمنان خلفای عباسی به وجود آمد که نه تنها هیچ اطاعتی از عباسیان نداشتند، بلکه با آن در جنگ و جدال بودند. نظیر دولت علویان طبرستان (316-250 هـ). در مازندران و دولت ادریسیان (375-172 هـ). در مراکش، که هر دو به وسیله علویان به وجود آمدند. علاوه بر پیدایش دولتهای مستقل و نیمه مستقل، که قلمرو خلفای عباسی را به بغداد و نواحی مجاور آن محدود می‌کرد، قیام‌های پی در پی نیز اعتبار و اقتدار آن را سخت متزلزل می‌ساخت که از جمله آن‌ها قیام‌های فح، بابک، المقنع، صاحب الزنج و... را می‌توان نام برد. بخشی از اصیل‌ترین نهضت‌های مخالف خلفای ظالم و غاصب عباسی توسط امامان شیعه رهبری می‌شد و بیشترین و سخت‌ترین فشارها و سرکوب‌ها نیز بر آنان وارد می‌آمد.

ورود ترکان به جهان اسلام

اسلام، دینی جهانی است و امتیازات و تبعیضات نژادی را به طور کامل نفی می‌کند. یکی از دلایل گسترش سریع اسلام و پذیرش آن از سوی اقوام گوناگون نیز همین بوده است. با گسترش اسلام در ایران، شام، شمال آفریقا و دیگر مناطق، اقوام گوناگون با فرهنگ‌های مختلف وارد جامعه اسلامی شدند، اما ایمان اسلامی موجب تفاهم میان آن‌ها گردید و در مجموع از ترکیب اندیشه‌های آن‌ها «تمدن اسلامی» را ساخت. جامعه و تمدن اسلامی به نوبه خود، پذیرای گروه‌های قومی جدیدی بود که با قبول اسلام، وارد قلمرو مسلمانان می‌شدند. از جمله این گروه‌های قومی، ترکان بودند. ترکان، همسایه شمال شرقی ایران در آسیای مرکزی بودند. آنان به صحراگردی و دامداری روزگار می‌گذراندند و در جستجوی چراگاه‌های تازه، مدام به ماوراءالنهر و خراسان هجوم می‌آوردند. در دوره ساسانیان ترکان زیر فشار اقوام همسایه خود، متوجه مرزهای ایران شده بودند. پس از آن که ایران به تصرف اعراب مسلمان در آمد، ترکان با جهان اسلام همسایه شدند. از آن جا که آنان مردمی کافر بودند، فرمانروایان و مرزداران نواحی شرقی ایران به عنوان «جهاد با کفار» مدام به سرزمین‌های ترک نشین حمله می‌کردند. در هر حمله بخشی از قلمرو ترکان تصرف می‌شد و تعدادی از آنان به اسارت در می‌آمدند. ادامه این فتوحات موجب شد تعداد ترکان بتدریج در میان مسلمانان افزایش یابد، زیرا علاوه بر آن که اسرای ترک، مسلمان و در جامعه اسلامی پذیرفته می‌شدند، طولی نکشید که آن دسته از قبایل ترکی که قلمروشان به تصرف مسلمانان در آمده بود، نیز مسلمان شدند و در ردیف دیگر اقوام مسلمان به حساب آمدند. از این پس ترکان در شرایط جدیدی قرار گرفتند و در جریانهای بعدی جهان اسلام از دو طریق بسیار مؤثر واقع شدند:

1- آن دسته از اقوام ترک که با قرار گرفتن در قلمرو مسلمانان، دین اسلام را پذیرفتند، خود به عنوان گروهی مرزنشین و مرزدار مشغول به کار شدند. مثلاً دولت ایلک خانیة بدین ترتیب به وجود آمد. (دولت ایلک خانیة در مشرق قلمرو سامانیان به وجود آمد. همین دولت باعث سقوط سامانیان شد و سرانجام پس از مدتها حکومت در ماوراءالنهر، از ترکان قراختایی شکست خورد. تأسیس آن سال 320 هـ. و انقراض آن سال 560 هـ. بوده است. آنها در تاریخ به قراختانیة و آل افراسیاب نیز مشهورند) مرزداران ترک در برابر سیل هم نژادانشان که به قلمرو مسلمانان وارد می شدند، سدی محکم نبودند. بنابراین قبایل متعدد پر جمعیت ترک مانند پیشقدمان خویش با قبول اسلام وارد قلمرو مسلمانان می شدند. قبایل ترک مسلمان به ضرورت پذیرفته شدن در قلمرو اسلامی، نیازمند به تأیید از سوی خلیفه عباسی بودند. به همین جهت خلفای عباسی از میان قبایل ترک برای خود حامیان جدیدی به دست آوردند. به عنوان مثال عباسیان از دولت «ایلک خانیة» حمایت می کردند و آنان نیز طرفدار خاندان عباسی بودند. قبیله بزرگ ترکان سلجوقی نیز که بعدها در جهان اسلام ظاهر شدند، با دولت بنی عباس پیوندهای استوار برقرار کردند. دولت سلجوقیان یکی از مشهورترین دولت های ترکان مسلمان به شمار می آید. قلمرو آنان شامل ایران و عراق و شام یعنی از هند تا مدیترانه بود. با این حال باید توجه داشت که علیرغم آنکه عباسیان و سلجوقیان با هم متحد بودند، قدرت برتر سلجوقیان، دولت بنی عباس را به دولتی دست نشانده و ضعیف تبدیل کرد.

2- آن دسته از ترکانی که به صورت اسیر وارد جهان اسلام می شدند، به عنوان غلام به خدمت دولت ها، دربارها و قدرتمندان در می آمدند. این دولت ها بخصوص از خدمات نظامی غلامان ترک بهره می بردند. ترکان مردمی جنگاور و دامدار بودند. از آنجا که دامداری مستلزم داشتن مراتع بود، میان آنان با روستاییان و اهالی بومی این مناطق کشمکش به وجود می آمد. در این کشمکش روحیه جنگاوری ترکان موجب پیروزی آنان می گشت. همین توان جنگی، خلفا و امیران را بر آن داشت تا با فراهم آوردن تعداد زیادی غلام ترک، برای خود نیروی نظامی جدیدی تشکیل دهند.

غلامان ترک از اوایل قرن سوم هجری و از زمان خلیفه معتصم در دستگاه خلافت عباسیان به خدمت گرفته شدند و طولی نکشید که لشکرهای بزرگی از آنان فراهم آمد، اما طبع سرکش نظامیان ترک، موجب ناراحتی مردم شد و خلفای عباسی نیز از خشونت آنان بی نصیب نماندند. قدرت غلامان ترک در دستگاه خلافت تا آن اندازه افزایش یافت که گاهی خلیفه را تنبیه کرده، کور یا خلع می کردند و یا او را می کشتند.

دربار امیران نیز همانند خلافت بغداد، پذیرای غلامان ترک شد. این غلامان در اندک مدتی به خاطر توانایی های

نظامی‌شان مورد توجه قرار گرفته، ترقی کردند. در دولت سامانیان غلامان ترک سردار لشکر می‌شدند. از میان همین سرداران، چند تن توانستند دولت غزنوی را در شرق ایران تأسیس کنند. دولت غزنویان و دیگر دولت‌هایی که به وسیله ترکان تأسیس شدند، اساساً دولت‌هایی نظامی بودند. کار اصلی آن‌ها فتوحات بود و دائماً به نواحی غیر مسلمان یورش می‌بردند. این دولت‌ها سعی داشتند تأیید خلافت عباسیان را به دست آورند. مثلاً دولت قدرتمند غزنوی پس از سال‌ها تلاش توانست موافقت و همراهی خلیفه را به دست آورد. ترکان بعدها در هند و مصر نیز دولت‌های بزرگی به وجود آوردند. (منظور دولت‌های بنی طولون و ممالیک در مصر و سلاطین دهلی در هند است.)

ترکان قرن‌ها در جهان اسلام عهده‌دار حکومت بوده‌اند و نیروی نظامی نیز از آن‌ها تشکیل می‌شد. آنان تا زمانی که با خلافت بغداد اشتراک منافع داشتند، با آن همراهی می‌کردند؛ در غیر این صورت، روش خصومت را در پیش می‌گرفتند. اندکی قبل از حمله مغول به ایران، سلطان محمد خوارزمشاه پادشاه سلسله ترک نژاد خوارزمشاهی، به خاطر آن که خلیفه با او دشمنی می‌کرد؛ به سوی بغداد لشکر کشید. او در صدد پایان دادن به خلافت عباسیان بود و لیکن سرمای‌شدیدی که در اسدآباد همدان لشکریان او را در کام خود کشید و تلفات فراوانی از آن گرفت، مانع این کار شد.

عباسیان و خلافت

از زمانی که پیامبر - ص - رحلت کرد، قریش تنها قبیله‌ای بود که قدرت سیاسی را در دست داشت. سایر قبایل قدرت قریش را به رسمیت‌شناختند و اگر امتیازی می‌خواستند، چیزی جز خلافت‌بود. تنها ابوبکر و عمر از دو طایفه‌ی کم جمعیت قریش یعنی تیم و عدی حکومت کردند. پس از آن عثمان از بنی امیه و امام علی (ع) از بنی‌هاشم بود. دولت اموی یکسره تا سال 132 هجری حکومت کرد.

جانشین امویان، بنی‌هاشم و این بار تیره‌ی خاصی از آنان، یعنی آل عباس بودند که سلسله عباسی را بنیاد گذاشته و خلافت را در بغداد تا سال 656 هـ - ق عهده دار بودند. در این سال مغولان آن‌ها را سرنگون کردند. تا این زمان یکی از شرایط اصلی خلیفه در کتاب‌های فقهی اهل سنت، قریشی بودن خلیفه بود.

بنی‌هاشم در دوران بنی‌امیه شیعه بودند و حکومت امیر المؤمنین را تنها حکومت صالحی می‌دانستند که پس از پیامبر (ص) بر سر کار آمده است. زمانی پیش از روی کار آمدن، آن‌ها نیز در فضای تبلیغات شیعی، تلاش می‌کردند. اما اندک اندک بنی عباس خود را از علویان جدا کردند و با کمک عناصری که به عنوان داعی به خراسان فرستاده بودند، پس از پیروزی ابو مسلم بر امویان، خود قدرت را به دست گرفتند.

اولین سخنرانی سفاح حکایت از آن داشت که تنها حکومت امام علی (ع) و حکومت او مشروع بوده و رسمیت دینی دارد، اما به سرعت عباسیان به تسنن گرویدند و میان انبوه مسلمانان سنی مذهب، چاره‌ای جز این امر نداشتند. آن‌ها می‌بایست به گونه‌ای رفتار می‌کردند که علویان ادعای حکومت نکنند. نتیجه آن شد که مبنای حکومت خود را بر اساس وراثت از جدشان عباس به عنوان عمومی پیامبر (ص) استوار کردند، چون در ارث، با وجود عمو، حق به پسر عمو - یعنی امام علی - نمی‌رسد. بر این اساس، نوعی نظریه‌ی وراثتی را مطرح کرده، مشروعیت حکومت خود را بر این پایه نهادند. می‌دانیم که شیعه امامی معتقد بود که امامت به نصب از سوی خداست نه به وراثت.

در دوره عباسیان خلافت کاملاً ویژگی‌های سلطنت را داشت و به صورت ارثی و ولایت‌عهدی به نفر بعد می‌رسید. برخی از خلفا دو فرزند یا سه فرزند خود را به عنوان خلیفه بعد از خود تعیین می‌کردند. همین مسأله مشکلاتی را تولید می‌کرد که نمونه آن درگیری امین و مأمون بود.

عباسیان و وزارت

در دوران امویان، چیزی با عنوان وزارت در ساختار حکومت وجود نداشت. اصولاً هر خلیفه خود بر همه کارها نظارت می‌کرد و مشاوران و کاتبانی داشت که به نوعی کارهای وزارت را انجام می‌دادند.

نخستین بار در دوران انقلاب عباسیان بر ضد امویان، شخصی با نام ابو سلمه خلال کار اداره انقلاب و داعیان و مبلغان ارسالی به نقاط مختلف را انجام می‌داد. از همان روزگار، وی به عنوان وزیر آل محمد شهرت یافت. وقتی عباسیان پیروز شدند، عناصر ایرانی فراوانی در دستگاه آنها وجود داشت. این افراد منتقل کننده برخی از آداب و رسوم سیاسی ایران پیش از اسلام بودند. یکی از آن‌ها نیز همین منصب وزارت بود که به تدریج وارد دستگاه اداری - سیاسی عباسیان شد. البته باید توجه داشت که در همین روزگار، هنوز بیشتر والیان شهرها عرب بودند. حتی موالی - یعنی ایرانیان ساکن سرزمین‌های عربی که به نوعی به قبایل عربی پیوند خورده بودند - در این روزگار کاملاً رنگ عربی به خود گرفته بودند. پس از ابو سلمه، باز برای مدتی نام وزارت در کار نبود و امور لشکر و بیت المال تحت عنوان دیوان الجند و دیوان المال به خالد بن برمک واگذار شد. منصور فردی مستبد بود و از آنجا که خود در همه امور مداخله می‌کرد، جایی برای حضور وزیر باقی نمی‌گذاشت.

از زمان مهدی عباسی، وزارت شکل صریح و روشنی به خود گرفت. معاویه بن یسار کاتب و وزیر مهدی عباسی، موقعیت بالایی به دست آورد و از این زمان عنوان وزارت به صورت رسمی مطرح شد. تا روزگاری که برامکه قدرت وزارت

را در اختیار گرفته و با حضور قاطع خود در اداره امور مداخله کردند، سمت وزارت اهمیت واقعی خود را به دست نیاورده بود. زمانی که هارون بر سر قدرت آمد، وزارت را به یحیی بن خالد برمکی سپرد و به وی گفت: « امر رعیت را به تو وا می‌گذارم. هر گونه صلاح می‌دانی حکم کن، هر که را می‌خواهی به کار گمار، و هر کس را می‌خواهی عزل نما و کارها را بر طبق نظر خود انجام بده. » این سخنان به معنای استقلال وزارت بود. از آن پس، وزارت سمتی شد که به هیچ روی امکان حذف آن از نظام سیاسی عباسی و نظام‌های دیگر، چه معاصر و چه پس از آن نبود.

البته وزیر در مراحل نخست، بیشتر مجری اوامر خلیفه بود که عنوانش وزارت تنفیذ بود، اما به تدریج وزارت تفویض مطرح شد که اختیار اداره امور را به وزیر وامی‌گذاشت.

کار وزیر نوعاً اداره امور مالی حکومت و تنظیم خرج و دخل، اداره دبیرخانه و نیز انجام کارهای مربوط به ولایات و تعیین والی برای آنها بود. هر ولی عهدی نوعاً پیشکاری داشت که پس از به خلافت رسیدن آن ولی عهد، پیشکار مزبور انتظار وزارت را داشت. در مواردی که دو ولیعهد بود، پیشکارهای آنها، سخت در تلاش بودند تا بر ضد ولی عهد دیگر توطئه کنند و گاه آنها را به جان یکدیگر می‌انداختند. نمونه آن فضل بن ربیع پیشکار امین و فضل بن سهل، پیشکار مأمون بود. بیشتر وزاری عباسیان، در دوره اول عباسی، یعنی تا زمان مامون و معتصم، یا ایرانی بودند یا به نوعی غیر عرب. البته همه آنها فرهنگ عربی را پذیرفته بودند، اما از نظر ریشه و تبار به نژاد غیر عرب، به ویژه نژاد ایرانی مربوط می‌بودند. هر وزیری می‌بایست در زمینه کتابت نامه، مهارت و در این باره از توان ادبی بالایی برخوردار باشد، هر چند در این زمینه، کاتبان مسئولیت نوشتن نامه‌ها را بر عهده داشتند. به همین دلیل، آموزش‌های عربی، برای آنان امری بس ضروری و لازم بود. اشاره کردیم که ایرانیان نیز در این روزگار پوشش عربی داشتند، درست همان طور که اعراب ساکن ایران، به مرور ایرانی شدند.

بسیاری از وزرا پس از عزل، گرفتار مصادره اموال و حتی آزار و اذیت‌شده، گاه به قتل می‌رسیدند و کمتر اتفاق می‌افتاد که وزیری پس از عزل گرفتار چنین مسائلی نشود.

دیوان در دوره عباسی

نخستین بار دیوان یعنی دفتری برای ثبت نام افراد و تقسیم غنائم جنگی، در دوران عمر پدید آمد. بعدها کار دیوان داری به صورت یکی از مهم‌ترین کارهای حکومتی در دوران اموی شکل گرفت. به موازات پیشرفت در نظام سازی و پس از آن که وزارت درست‌شد، کار دیوان‌ها نیز به صورت جدی‌تری مطرح شد و دواوین یا دیوان‌های مختلفی برای اداره امور

مختلف حکومتی پدید آمد.

دیوان عطا ویژه فهرست اسامی کسانی بود که از کمک‌های دولت که در اصل از غنائم جنگی و سایر درآمدها بود بهره‌مند می‌شدند. روشن نیست که این دیوان تا چه زمانی پول به طور رایگان میان مردم تقسیم می‌کرده است.

دیوان خراج از جمله دیوان‌های حکومتی بود که کارش رسیدگی به زمین‌های خراج و درآمد آن‌ها بود. درست همان گونه که کار دیوان الصدقات کارش رسیدگی به زکات و جمع‌آوری آن بود.

دیوان چند فهرست اسامی سربازان و جنگجویان بود که از حقوق دولتی یا عطاء ویژه خود برخوردار بودند. در این دیوان، حقوق هر دسته‌ای از رزمندگان اعم از اسب سواران، تیراندازان، نیروهای پیاده و جز آن‌ها به دقت مشخص شده بود.

دیوان برید سازمانی بود که در ظاهر وظیفه ارتباطی میان شهرها و انتقال محموله‌ها و نامه‌های سیاسی - و گاه عادی - را داشت و در باطن، نوعی کار اطلاعاتی و محرمانه نیز انجام می‌داد. در بین راه‌ها مراکزی بود که کار خدمات رسانی به این دیوان را از لحاظ فراهم کردن مرکب و جز آن انجام می‌داد. سرعت‌برید معمولاً چندین برابر سرعت کاروان‌های عادی بود. در سال 162 هجری دیوان جدیدی با نام دیوان زمام تأسیس شد که کار سرپرستی سایر دیوان‌ها را بر عهده داشت. این اقدام برای کنترل دیوان‌های فرعی انجام گرفت.

یکی از مهم‌ترین دیوان‌ها، دیوان رسایل بود که کارش نامه‌نگاری و رساندن و گرفتن نامه‌های حکومتی بود. بخشی از این دیوان مجلس انشاء و بخشی دیگر مجلس کتابت بود که آن نامه را با خط خوش می‌نوشت. بخش توقیع که از آن با عنوان دیوان توقیع هم یاد شده، کارش مهر و موم کردن نامه‌ها و فرمان‌ها بود.

منصب قضاوت در دوره عباسی

یکی از مناصب مهم حکومتی، منصب قضاوت است. رسول خدا(ص) از همان آغاز، افزون بر حکومت و اداره امور سیاسی، قضاوت را هم از اختیارات حاکم دانسته شخصاً به قضاوت می‌پرداخت. گاه برای برخی از مناطق نیز قاضی می‌فرستاد. از جمله در سال دهم هجرت، امام علی(ع) را به عنوان قاضی یمن، به این منطقه فرستاد.

در دوران خلافت خلفای نخست، علاوه بر حاکم و مسئول امور مالی، شخصی هم به عنوان قاضی معین می‌شد. یکی از معروف‌ترین قاضیان در صدر اسلام، شریح است که شهرتش، به دلیل داشتن این سمت در سال‌های طولانی است. وی گرچه تا اندازه‌ای در کار قضاوت موفق بود، از نظر سیاسی مواضع درستی نداشت. در دوران بنی امیه این منصب در اختیار عرب‌ها بود و موالی، حتی اگر از نظر فقهی، در سطح بالاتری بودند به این منصب گماشته نمی‌شدند. تعیین قاضی

در دوره اموی، در اختیار والیانی بود که به عنوان امیران شهرها شناخته می‌شدند.

در دوره عباسیان، منصب قضاوت اهمیت بیشتری یافت و همواره قاضی در کنار خلیفه جای داشته و از مشاوران نزدیک وی به شمار می‌آمد. منصور عباسی نخستین کسی است که خود قاضیان شهرها را تعیین کرد و اختیار آن را از والیان بلاد گرفت. وی معمولاً اخبار قاضیان سراسر بلاد را مطالعه می‌کرد. وی یکی از وظایف دیوان برید را چنین معین کرده بود که گزارش احکامی که قاضیان صادر می‌کردند، برای وی بفرستند.

اهمیت بحث قضاوت سبب شد تا به تدریج در فقه، باب ویژه‌ای مخصوص به قضاوت، اصول و چگونگی آن و هم چنین آداب قاضی و قضاوت ایجاد شود. بعدها در کتاب‌هایی که درباره حکومت داری نوشته شد، همواره بحث قضا و دادرسی در فقه اسلامی، یکی از مباحث مهم و مورد توجه آن‌ها بود. واقدی، مورخ معروف جنگ‌های پیامبر(ص)، در عین حال، یکی از قاضیان به نام بغداد است که تا سال 207 به کار قضاوت مشغول بود.

در کنار قضاوت، منصب دیگری پدید آمد به نام رسیدگی به مظالم یا رد مظالم. خلیفه یا امیر، وقتی از روز یا هفته را برای رسیدگی به این قبیل موارد اختصاص داده و معمولاً دستش در رسیدگی به امور بازتر از قاضی بود. اندک اندک، خلیفه خود از این کار کناره گرفت و شخصی را به عنوان متولی مظالم منصوب کرد. به تدریج دیوانی با عنوان دیوان مظالم شکل گرفت.

مهم‌ترین تحول در بحث قضا در دوره عباسی، ایجاد سمت قاضی القضاتی بود که کارش رسیدگی به امور کلی قضاوت می‌بود و البته خود قاضی القضاات به قضاوت نیز می‌پرداخت. این لقب اختصاص به مهم‌ترین قاضی پایتخت داشت که در اصل به نیابت از خلیفه به امور قضائی رسیدگی می‌کرد.

اوضاع اقتصادی در عصر عباسی اول

دوران اول، خزائن عباسیان آباد بود و آن مال بی‌حساب که به بغداد می‌رسید بی‌دریغ خرج می‌شد مخارج شخصی مأمون روزانه شش هزار دینار یعنی به سال دو میلیون و یکصد و نود هزار دینار میشد. اما این وضع نماند و در قرن چهارم در آمد دولت عباسی چیزی معادل یک بیستم ایام هارون بود که جنگ‌ها و فتنه‌ها نیروی دولت و قوت کشور را برده بود. رونق مالی دولت مایه رفاه عموم بود.

تجارت

رواج تجارت نیز مورد توجه خلیفگان عباسی بود که در راه‌ها چاه‌های آب و باراندازها می‌ساختند و در مرزها برج‌ها بنیاد می‌کردند و برای نگهبانی سواحل از حمله دزدان دریائی کشتی‌ها می‌گماشتند. کوشش ایشان در رونق تجارت مؤثر بود و کاروان‌های تجارت در سراسر کشور برفت و آمد بود و کشتی‌ها سینه دریا را می‌شکافت. خلیفگان دوران عباسی بطور نامستقیم تجارت را تشویق می‌کردند که بدربار خویش لوازم تجمل را رواج دادند و نیز شهر بغداد با آن جماعت انبوه بازار بزرگ تجارت بود و دمشق مرکز کاروان‌های آسیای صغیر بود و نیز آن کاروانها که از عربستان تا مصر رفت و آمد داشت از این شهر عبور می‌کرد. فرات و دجله دو معبر تجارتي بزرگ بود که چند ناحیه کشور را به هم ارتباط می‌داد.

وقتی بغداد در ساحل دجله آباد شد کانالی از فرات جدا کردند که در آن کشتی‌ها به همه عراق می‌رفت و به بغداد می‌رسید و پایتخت عباسیان را به راه‌های آسیای صغیر و سوریه و عربستان و مصر می‌پیوست. کاروان‌هایی که از بخارا روان می‌شد و از آسیای میانه می‌گذشت رو سوی بغداد داشت.

خطیب بغدادی و یاقوت درباره انتخاب محل بغداد آورده‌اند که یکی از دهقانان یعنی ملاکان بزرگ آن عصر منصور را به آبادی و اقامت بغداد تشویق کرد و گفت: «اینجا چهار ناحیه است دو تا در شرق و دو تا در غرب. اگر یکی قحط شود آن دیگر حاصلدار باشد و کالای آفریقیه و هند و بصره و واسط و شام و جزیره و مصر و ارمنستان و آذربایجان و دیار بکر از راه دجله و فرات سوی تو آید. میان رودها باشی که دشمن جز بر پل بتو دست نتواند یافت. اگر پل را ببری دشمن از تو ببرد و نیز بنزدیک خشکی و دریا و کوه باشی.»

وقتی منصور بغداد را بساخت ناحیه جنوب را خاص تجارت کرد و برای عطاران و آهنگران و نجاران و بزازان و گل‌فروشان و قصابان بازارهای جداگانه معین کرد و قصابان را اقصای همه نهاد و گفت اینان دیوانگانش که کارد بران بکف دارند. عبد الوهاب پاشا گوید: بصره دروازه بزرگ بغداد و مدخل دجله بوده و همه کالاهایی که از اطراف جهان به بغداد می‌بردند در آنجا فراوان بود که کاروان‌ها از هر سو رو بسوی بصره داشتند و مردم مغرب و مشرق از شهرهای ناشناس چین تا دل صحرای بزرگ آفریقا بدانجا می‌شدند و آبادی آن بزرگ شد و کارگاه‌ها و مصنوعات فزونی گرفت و مرکز ارتباط عرب و غیر عرب شد و شایسته عنوان قبة الاسلام که عمر بدان داده بود.

راه کاروانرو بزرگ که حاجیان سوریه طی می‌کردند از دریا دور بود که از مشرق نهر اردن و بیرون فلسطین می‌گذشت معذلک مسلمانان زیارت مسجد اقصی و قبر ابراهیم خلیل در بیت المقدس علاقه فراوان داشتند و بسیاری از آنها از پس

ادای حج بزیارت بیت المقدس میشتافتند و با زایران مسیحی که از دیار عرب آمده بودند یکجا میشدند و این برای بازرگانان فرصتی کم نظیر بود که داد و ستد کنند. هر سال یکبار در نیمه سپتامبر در بیت المقدس بازاری بزرگ بپا می‌شد و بازرگانان از ملل مختلف بدان رو میکردند و بیشترشان در دمشق که محل تلاقی راههای معتبر بود فراهم می‌شدند و از پس انجام حج پراکنده می‌شدند و این رفت و آمد، بازارهای دمشق را از کالای همه جا پر کرده بود و چون شهرهای ساحلی مانند طرابلس و بیروت و صور و عکابا بازار بزرگ دمشق چند روز بیشتر فاصله نداشت باحتمال قوی لوازم خویش را از آنجا می‌خرید و مازاد کالا بدان می‌داد. راه معتبر دیگری نیز بود که به سوریه می‌رفت. این راه فرات بود که از خلیج فارس آغاز می‌شد و به جایی می‌رسید که تا دریای مدیترانه چندان فاصله نداشت.

در شهرهای شام بازارهای بسیار بود که از دو سوی خیابان‌ها دکان‌ها پیوسته بود و هر گروه از بازرگانان در ناحیه‌ای از بازار مقام داشتند بازرگانان غریب سراها داشتند که نظیر بازارها بود با این تفاوت که دو طبقه بود و در و دربان داشت. طبقه پائین جای کالا بود و در طبقه دوم بازرگانان سکونت داشتند.

عربان در مغرب و مصر و اندلس و سیسیل دولتهای کوچک ساخته بودند که واسطه بازرگانی آسیا و اروپا بود. در قصرهای قیروان و قرطبه و پالرم نیز کالای آسیا مصرف میشد.

کشتیهای عرب دریای مدیترانه را از انطاکیه تا جبل الطارق به سی و شش روز میپیمود انطاکیه که معتصم آن را مستحکم کرده بود معتبرترین بندر تجارتی شام بود. شهر صور نیز بندر جنگی آن ولایت بشمار میرفت که کارگاههای کشتی سازی در آنجا بود و کشتی‌ها که به پیکار رومیان میرفت از صور بادبان میگرفت.

از داستان سندباد هزار و یکشب که بدوران هارون ساخته‌اند معلوم توان داشت که عربان به دوران عباسی سفرهای دراز دریائی داشتند که از بغداد آغاز می‌شد و از خلیج فارس می‌گذشت و تا شبه جزیره مالایا می‌رسید و بازرگانان این سفرها را که ادویه و عطر هند و حریر چین را ببازار بغداد می‌رساند تشویق می‌کردند.

بعید نیست که عربان به قرن دوم هجری تا چین رفته باشند گویی از آن بیگانگان که بسال 82 هجری بندر کانتون بر روی ایشان گشوده شد تنی چند عرب بوده‌اند و نیز در آن فتنه‌ها که به سال 141 در این شهر رخ داد آثار حضور عربان را معلوم توان داشت. به دوران اول عباسی عربان از جزیره سیلان گذشتند و چینیان که تا آن روزگار پیوسته به دریاهای اطراف هند به تکاپو بودند از آن پس بندرت به خلیج فارس راه یافتند که عربان ضمن سفرهای دراز تا چین میرفتند.

بندر سیراف لنگرگاه همه کشتی‌هایی بود که از دریا عرب و فارس کالا به چین می‌برد و هنگام بازگشت کالای بصره و

عمان و دیار دیگر را همراه داشت.

به قرن سوم ابو القاسم بن خرداد راهنمائی برای مسافران نوشت و راه دریایی را که از مصب دجله آغاز می شد و به هندوستان و چین می رسید توصیف کرد. به گفتار او کشتی‌های عرب از کناره‌های خلیج فارس و دریای هند به مالایا می رفت التزام کناره‌ها نه از آن رو بود که از دل دریا بیم داشت بلکه می‌خواست در بندرهای مختلف بار بگیرد و بار پیاده کند. این کشتی‌ها وقتی از کناره‌های کرماندل لنگر می‌گرفت برسم کشتیبانان خلیج بنگاله را بخط مستقیم می‌پیمود. از اواخر قرن دوم هجری عربان در بندر خانقو که در جنوب شانگ‌های کنونی بود مستقر شدند و از بزرگواری و تساهل امپراتور چین مسلمانان قاضی خاص خود را داشتند که دعاوی ایشان را مطابق شریعت اسلام فیصل میداد و با وی نماز جماعت می‌کردند.

عربان مقیم بندر با چینیان داد و ستد داشتند و با اجازه دولت برای امور بازرگانی به داخل کشور سفر می‌کردند و این وضع همچنان بود تا در آن سرزمین فتنه‌ها شد و کار اینان کساد شد و روابط خویش را با چین بریدند و به شبه جزیره مالایا رفتند و بشهر کالاه مقام گرفتند که بر ساحل خلیجی در نیمه راه عمان و چین و مجاور خط استوا بود. از آن پس همه کشتی‌ها که کالای آسیای شرقی و غربی بار داشت کالاه را لنگرگاه می‌کرد و بازرگانان بازاری تازه برای فروش کالای هند و چین و از جمله کافور و قرنفل و عود و صندل و جوز هندی و جوز خوشبو و قلع یافتند و تجارتشان رواج گرفت و رفت و آمد بسیار شد تا آنجا که به قرن دهم میلادی سفر مالایا بنظر دریانوردان سیرافی که شبه جزیره جاوه را نیز می‌شناختند سفری آسان و عادی بود.

بدینسان عربان در بسیاری موارد به هند و چین و نیز به چین سفر میکردند و بعید نیست که بازرگانان عرب تا کره رفته باشند. سفر از سواحل عرب تا سواحل هند غربی دو تا سه ماه طول می‌کشید و اگر باد موافق می‌وزید این راه را بیک ماه می‌شد رفت بیگمان پیش از سال 80 هجری بازرگانان عرب در جزیره سیلان مقیم بوده‌اند.

جهانگردان عرب در قرن سوم و چهارم از توجه و مهربانی شاهان هند یاد کرده‌اند و گفته‌اند که گروهی از بزرگان مالایا بمسلمانی رو کرده بودند و به عربان اجازه داده بودند در آنجا مسجد بسازند. از اوایل قرن هشتم مسیحی در همان روزگار که عربان در بندرها و بعضی شهرهای داخلی هند، مناطق عرب‌نشین پدید می‌آوردند سپاه عرب از مرزهای ایران گذشت و بر سند استیلا یافت و در ملتان و دیبل بازرگانی رواج گرفت و کشتی‌های مردم فارسی نژاد و عرب ضمن سفر به هندوستان و چین باین دیار نیز سری میزد و از کالای آن بار می‌گرفت.

یمن و حجاز و حبشه و مصر نیز با آسیای شرقی روابط بازرگانی داشت.

از بندرهای شرقی هند از راه عدن و مکه زمرد به افریقا میرسید، بزرگان شرق اقصی نیز طالب زمرد مصر و عاج حبشه بودند. بندر عدن بازار اینگونه کالا و لنگرگاه کشتی‌هائی بود که از بندرهای آسیا و آفریقای شرقی میرسید.

جده بندر مکه بود چون قلمز که بندر معتبر مصر و سوریه بود. هارون الرشید اندیشیده بود که دریای سفید و سرخ را بوسیله کانالی بهم اتصال دهد و چون بدو گفتند باشد که رومیان از این راه بدریای سرخ نفوذ کنند و بر مکه و مدینه هجوم برند و راه حج را ببرند از این اندیشه گذشت و حفر کانال سویس قرن‌ها عقب افتاده اگر میخواستند از دریای سرخ کالا به آفریقا برند ناچار باید از صحرا بگذرند. کالای بازرگانی را با شتر می‌بردند و سپس از راه نیل یا از راه خشکی به موازات تنگه سوئز کنونی حمل می‌کردند. راه اول مستقیماً به اسکندریه میرسید و اگر بندر اسکندریه در مقابل عظمت بغداد شهرت جهانگیر را باخته بود ثروتی که بدوران طولونیان با اسکندریه رسید رواج آن را باز داد. بعضی کالاها که از راه دریای سرخ می‌رسید به راه خشکی از موازات کانال سوئز تا فرما که به روزگاران اهمیت و ثروت آن محفوظ مانده بود حمل می‌شد. اعتبار این راه از آنجا بود که رفتن از دریای سرخ تا فرما بیش از چهار تا پنج روز طول نمی‌کشید.

کالائی که از دیار مشرق بجده و از آنجا به مکه می‌رسید به وسیله بازرگانان مصر که از راه خشکی همراه حاجیان دیار خوش آمده بودند به دیار مغرب حمل می‌شد یا به همراه بازرگانان سوری به دمشق می‌رسید.

بروزگاری که عربان بر مصب رود سند تسلط داشتند یک راه بازرگانی از آنجا به داخل قلمرو پارس بود که از سیستان می‌گذشت و از شمال این راه کاروان‌های پنجاب کالای بازرگانی را از ارتفاعات افغانستان عبور میدادند و بکابل و غزنه و دیگر شهرها می‌رسانیدند که بعدها از مراکز معتبر بازرگانی شد و از آنجا کاروان‌ها بسوی غرب تا خراسان و سوی شرق تا بخارا می‌رفت. ادویه هند در این نواحی رواج داشت و در بخاری با کالای چین که از راه آسیای مرکزی رسیده بود به بازار می‌رسید.

مردم بخارا با چین رابطه بازرگانی داشتند. وقتی نفوذ عربان به رود سیحون رسید بازرگانان می‌توانستند بی‌برخورد با موانع سیاسی تا چین برانند که پس از عبور سیحون از سرزمین تغزغ معروفترین قبایل تاتار مقیم دامنه‌های تیان‌شان می‌گذشتند آنگاه دو راه بود یکی راه دراز که پیمودن آن چهار هفته طول داشت و با چهار پا از آن می‌رفتند و دیگر راهی کوتاه اما پر فراز و نشیب که به چهل روز طی می‌شد. راه دیگری نیز بود که از بام دنیا می‌گذشت و عبور آن مشکلات فراوان داشت.

کاروان‌ها راه چین را به خاطر ابریشم میسپرد و چون پرورش ابریشم در شمال ایران رواج یافت رفت و آمد کاروان‌ها به چین کمتر شد.

مؤلف حضارة الاسلام گوید: «چون مال فراوان بدست عباسیان رسید و هارون راه کاروان‌ها و کشتی‌ها را امن کرد، از هر سوی جهان کالا به عراق رسیدن گرفت. ظروف از هند، آهن از خراسان، سرب از کرمان، پارچه الوان از کشمیر، عود و مشک و زین و برگ و دارچین از چین، عطر و بوهای خوش از یمن، سلاح و کالای ریخته‌گری از ایران، مروارید از غنداب، خیزران و کافور و عود و قرنفل و نارگیل و پارچه پنبه و فیل از هندوستان، یاقوت و الماس از سرندیب، پوست و غلام از روم و میوه و سلاح و آهن از شام و پوست روباه از روسیه. «هارون بکار بازرگانی توجه خاص داشت و مراقبت بازارها و نظارت سنگ‌ها و پیمانه‌ها و قیمت‌ها را به محتسب سپرده بود تا فروشندگان تقلب نکنند و مال کسان را به ناروا نخورند. بدوران عباسی مسلمانان جو و گندم و برنج و میوه و گلهای مشهور مازندران و شکر و شیشه و دیبا و پارچه پشم و کتان و ابریشم و زیتون و عطر و گلاب و زعفران و عصاره سوسن و شراب انگور و روغن بنفشه را به بازارهای جهان می‌فرستادند. علاقه خلیفگان بکار بازرگانی و آن دقت که در گشودن و نگهداشتن راه‌های خشکی و دریا می‌کردند در رواج تجارت اثر فوق العاده داشت و نیز راه را بر جهانگردان که در آن روزگار به وضعی شگفت‌انگیز فراوان شده بودند گشود که رخت بنواحی جهان کشیدند و از مشهودات خویش نواحی مختلف را به دقت وصف کردند و زمینه کشفیات جغرافیایی قرون بعد را که در تحول جهان ما اثری شگرف داشت فراهم آوردند.

شورشهای دوران مهدی و هادی

مهدی عباسی مانند پدرش و پس از آن در دوره خلفای بعدی با چهارگونه شورش در زمان خود مواجه بود: نخست علویان، دوم شورش‌های متفرق ضد ظلم، سوم شورش‌های خوارج و چهارم شورش‌هایی در ادامه حرکت‌های سنباد و استادسیس.

از نخستین آن‌ها آغاز می‌کنیم: مهدی در دوران حکومت خود، با علویان درگیر بود. این بعد از آنی بود که منصور، به زعم خود، علویان را به شدت سرکوب کرده بود. در واقع، علویان مهم‌ترین نیروی مخالف بودند و هر زمان ممکن بود یکی از آن‌ها در گوشه‌ای از بلاد اسلامی در شرق یا غرب، سر به شورش بردارد و حکومتی برپا کند. در این جا مقصود از علویان، کسانی است که گرایش شیعه زیدی داشتند و به نوعی از ادامه دهندگان راه زید بن علی بن الحسین (ع) بودند.

زیدیان بر این باور بودند که خلیفه باید فاطمی باشد و افزون بر آن، باید طرفدار انقلاب و شمشیر به دست باشد. بر این اساس، هر فرد علوی فاطمی که در گوشه‌ای قیام می‌کرد، می‌توانست امام زیدیان باشد. در برابر زیدیه، امامیه انقلاب را در آن شرایط به صلاح مذهب تشیع نمی‌دانستند و در پی بنیادگذاری پایه‌های فکری و فقهی تشیع بودند. در اندیشه شیعه، امام در هر زمان تنها یک نفر هست که آن هم منصوب از طرف خدا و به دست پیامبر (ص) و امام پیشین می‌باشد.

حسین بن علی، شهید فخ

حسین بن علی (بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب) از جمله علویانی است که بر ضد هادی عباسی به سال 169 در مکه قیام کرد. وی فردی عابد و زاهد و عالم بود که از ناحیه والی مدینه مورد ستم قرار گرفت. سه تن از برادران نفس زکیه - که سال‌ها قبل بر ضد منصور قیام کرده و کشته شده بود - با حسین بن علی بیعت کردند. با غلبه آن‌ها بر مدینه، جمله حی علی خیر العمل در اذان از ماذنه مسجد پیامبر برخاست. سنیان این جمله را در اذان نمی‌گفتند و برخاستن این صدا از ماذنه، نشان از پیروزی علویان و شیعیان داشت.

حسین بن علی بر پایه «عمل به کتاب خدا، سنت رسول خدا (ص)، برپایی عدالت میان مردم و تقسیم مساوی اموال» از مردم بیعت گرفت. وی پس از غلبه بر مدینه، در هنگام حج همراه چهار صد نفر به سوی مکه آمد. زمانی که آن‌ها در منطقه فخ در نزدیکی مکه رسیدند، از سوی سپاه اعزامی هادی عباسی محاصره شدند. نبرد نابرابری در گرفت و حسین بن علی به شهادت رسید. مقبره او و دیگر همراهانش تاکنون در همان محل که اکنون در شهر مکه به نام منطقه شهدا شناخته می‌شود، بر جای مانده است.

یحیی و ادريس فرزندان عبد الله بن حسن بن حسن (ع) با آن که زخمی شدند، نجات یافتند. آنها مدتی در خانه‌ای پنهان شده پس از آن به حبشه گریختند. هادی عباسی، قاسم برادر آن‌ها را اسیر کرده اعضای وی را زنده زنده از تنش جدا کرد تا درگذشت. یحیی و ادريس سال بعد در مکه با شیعیان خود قرار گذاشتند و مصمم شدند که برای دعوت مردم به نقاط دور جهان اسلام سفر کنند. ادريس عازم کشور مغرب شد. او به قیروان و سپس طنجه رفت و موقعیتی والا یافت. وی با استمداد از بربرها، یعنی ساکنان بومی آن دیار، توانست دولتی تشکیل دهد که به نام دولت ادريسيان شناخته می‌شود.

یحیی هم مدتی در بغداد مخفی شد، سپس در یمن و پس از آن به سال 176 هجری به دیلم در شمال ایران آمد. وی در آن جا یاران فراوانی گرد آورد. هارون که سخت از وی بیمناک بود، سپاهی را به فرماندهی فضل بن یحیی برمکی با هفتاد هزار سپاهی به آن سوی فرستاد. آن‌ها در سازش با حاکم دیلم، یحیی را وادار کردند تا امان هارون را بپذیرد و خود را تسلیم کند.

باید توجه داشت که این قبیل قیام‌ها، از سوی شیعیان زیدی بود و به رغم بسیاری از رهبران، آنها افراد زاهد و در اصل شیعه بودند، مشکل آنها نپذیرفتن امامت امامان واقعی اهل بیت (ع) بود که سبب شد تا از نظر فکری و فقهی سخت تحت تاثیر اهل سنت قرار گیرند. شمال ایران تا سال‌ها مذهب زیدی را داشت و پس از آن به تشیع امامی گروید. در یمن، و تنها در یمن، هنوز تشیع زیدی برقرار است و در مغرب و شمال آفریقا، گر چه محبت اهل بیت باقی مانده، اما از تشیع زیدی خبری نیست.

شورش‌های دیگر

مهدی با شورش‌های دیگری هم مواجه بود. شورش‌هایی که یکباره در نقطه‌ای بر پا می‌شد و هدف آن مبارزه با ظلم و ستمی بود که بر مردم تحمیل می‌شد. مهدی می‌بایست با اعزام سپاه آنها را سرکوب کند. از جمله در سال 160، شخصی با نام «یوسف البرم» در خراسان شورید. سپاهی برای سرکوبی وی اعزام شد. او را دستگیر کردند و در بغداد، پس از قطع دست و پایش، به دار آویختند.

خوارج نیز هنوز فعال بودند. از جمله در سال 162 هجری شخصی با نام عبد السلام خارجی، در منطقه جزیره، حد فاصل دجله و فرات در ناحیه شمال عراق، شورید. سپاهی به سوی وی فرستاده شد. او به قنسرین رفت و همان جا به قتل رسید.

آخرین و مهم‌ترین شورش از سلسله شورش‌های مسلمیه، شورش مقنع است که یکسال پس از مرگ منصور، یعنی در زمان مهدی عباسی رخ داد. نوشته‌اند که وی از روستایی از مرو بود. به روزگار ابو مسلم، سرهنگی از سرهنگان خراسان شد. اندکی بعد، ادعای نبوت کرد. وی را به بغداد فرستادند و مدتی در زندان بود. پس از آزاد شده باز به خراسان آمد و ادعای پیشین را تکرار کرد. وی داعیانی را برگزید و به هر نقطه فرستاد تا دعوت او را به مردم ابلاغ کنند. وی در اطراف کش، مردمانی را به کیش خود درآورد. زمانی که تحت تعقیب حاکم خراسان قرار گرفت به ماوراءالنهر گریخت.

نام اصلی مقنع هاشم بن حکیم (یا حکیم بن عطا) بود. وی، صورتش را با حریر سبزی می‌پوشاند، و به همین دلیل مقنع - یا نقابدار - نامیده شد. طبق گفته منابع، با ادعای الوهیت حرکت خود را آغاز کرد. او معتقد بود که خداوند در وجود انبیا وارد شده، پس از آن در ابو مسلم و سپس در وی حلول کرده است. از دیگر باورهای او، لغو تمامی احکام شرعی و ترویج نوعی اباحه‌گری بود. این شورش، در فاصله سال‌های 159 تا 163 هجری صورت گرفت و پی آمدهای فراوانی در خراسان از خود بر جای گذاشت. شگفت آن که برخی از گزارش‌ها حاکی است که در مناطقی دور افتاده در ماوراءالنهر در قرن ششم هجری هنوز کسانی بوده‌اند که مذهب مقنع را داشته‌اند، گرچه در ظاهر تقیه می‌کرده‌اند.

به هر روی، این شورش نیز ادامه شورش‌های مسلمیه بوده و تقدیس ابومسلم تا حد حلول روح خدا در وی، نشانگر استمرار این شورش‌ها در دوره‌های بعدی است. نگاهی به کتاب‌های فرقه‌شناسی نشان می‌دهد که ابو مسلم موقعیت ویژه‌ای در برخی از فرقه‌های منحرف قرن دوم و پس از آن داشته است. فرقه‌ای با عنوان رزامیه که به سفید جامگان یا مبیضه هم شهرت یافته، امامت را از آن ابو مسلم می‌دانستند. پیش از این هم اشاره کردیم که میان این فرقه‌ها و شخص ابومسلم باید تفاوت اساسی قائل شد، زیرا وضعیت ابو مسلم، خواست‌ها و آرای او، از اساس با این عقاید، تفاوت داشت.

زمانی که مقنع در خراسان شورش کرد، بسیاری از قدرت‌های محلی ضد سلطه مسلمانان، به وی کمک کردند. همان گونه که گذشت، مقنع توانست با برقراری نظام دعوت، شمار زیادی از مردم نواحی ماوراءالنهر را جذب خود کند. شهرهای نریش، نسف، و کش از مراکز فعالیت مقنع و پیروان وی بود. وی با استفاده از آشنایی‌اش با کارهای تردستی، نوعی کارهای غیر عادی می‌کرد که به صورت معجزه برای توده‌های عامی مردم می‌نمود و بر نفوذ او به عنوان مدعی نبوت می‌افزود.

جنگ والی عباسیان در خراسان، یعنی معاذ بن مسلم با شورشیان از سال 161 هجری آغاز شد و به مدت دو سال شورش را عقب راند. والی بعدی مسیب بن زهیر توانست شورش را به طور کامل سرکوب کند. پس از شکست شورش، مقنع همراه خانواده‌اش به خود کشی دسته جمعی دست زد.

قدرت وی تا آنجا پیش رفته بود که به قول نریشی «بیم آن می‌رفت که اسلام خراب شود و دین مقنع همه جهان را بگیرد.» او از ترکان کافر ماوراءالنهر نیز استفاده کرده و با وعده و وعید غارت مسلمانان آنها را به حمایت‌خویش فراخواند. روشن بود که زمینه‌های فکری و اجتماعی شورش مقنع، به ویژه در نقاط دوردست خراسان، قوی بود و به همین دلیل برای سال‌ها اندیشه مقنع و آثار فکری و اجتماعی آن باقی ماند.

پس از ماجرای مقنع، حرکتی را مهدی آغاز کرد که باید نامش را زندیق کشی نهاد. وی فرد خاصی را برای تعقیب زندیقان تعیین کرد که به وی صاحب الزنادقه می‌گفتند. شماری از این زندیقان، کسانی بودند که افکار انحرافی داشته به نوعی متأثر از افکار نادرست محلی به ویژه زرتشتی بودند. کم‌کم عنوان زندیقه، بهانه‌ای شد تا حکومت به آن وسیله دشمنان خود را از سر راه بردارد. یکی از اتهامات برمکیان، گرایش آنها به زندیقه یاد شده است، که به نظر می‌رسد بیشتر یک بهانه برای نابودی قدرت آنها بود. جالب آن که منابع اسلامی تایید کرده‌اند که وزیر مهدی عباسی، یعنی عبید الله کاتب، یک زندیق بوده است!

آنچه در این باره اهمیت دارد، آن است که بیشتر متون کهن، زندیقه‌گری در این دوره را مربوط به شعری می‌دانند که اشعار زشت سروده و به صراحت، با حمایت از حاکمان و امیران اصلی و محلی، دم از بی‌دینی زده و به کارهایی از قبیل مشروب خواری و عشق‌بازی و سرودن شعر در وصف زنان مردم و... دست می‌زدند. یکی از معروف‌ترین این شعرا، بشار فرزند برد است که اشعار فراوانی در این باره دارد.

نوعی زندیقه‌گری فکری هم بود که گفته می‌شود مربوط به کسانی است که افکار زرتشتی‌گری را با افکار اسلامی تلفیق می‌کردند. حقیقت آن است که چنین گرایشی در دوره‌ای وجود داشته و علمای اسلامی از شیعه و سنی با نگاشتن آثاری در رد آیین دوگانه پرستی در برابر آن ایستاده‌اند. یکی از متهمان به این قبیل افکار، ابن مقفع است که مترجم آثار فارسی به عربی است.

شورشها و قیامهای در زمان هارون

از مشکلات هارون نفوذ علویان و گسترش مذهب تشیع بود و به منظور جلوگیری از این نفوذ بسیاری از آنها را کشت یا به زندان افکند و در همان سالهای نخست علویان را که در بغداد قدرتی به هم رسانده بودند بیرون کرد و به مدینه بازگرداند.

ابن طباطبای علوی از همان سال نخست سر به شورش برداشت.

در سال 176 یحیی بن عبد الله بن حسن در دیلم قیام کرد که با مکر فضل بن یحیی برمکی تسلیم شد. خوارج نیز که محل سنتی‌شان در جزیره حد فاصل دجله و فرات بود بارها بر هارون شوریدند در سال 171 هـ صحیح خارجی در آن ناحیه سر به شورش برداشت و پس از کشتاری در موصل گرفتار سپاه اعزامی هارون گردید و کشته شد. بار دیگر در سال 178 هـ - ولید به طریف خارجی در همان منطقه شورش کرد و والی نصیبین را کشت و به ارمنستان و آذربایجان رفت و پس از آن در سال 179 به بین النهرین برگشت و از دجله گذشت و تا حلوان پیش راند. هارون یزید بن مزید شیبانی را برای سرکوبی وی فرستاد و او این غائله را خاموش کرد. خوارج در سیستان و بخشی از افغانستان امروزی نیز حضور داشتند آنها در سال 185 هـ - در بادغیس و کابل به رهبری حمزه خارجی سر به شورش برداشتند که مورد حمله سپاه عباسی قرار گرفته و شکست خوردند. در افریقا نیز قبایل بربر از سال 178 تا 181 با عباسیان درگیر بودند و در این زدوخوردها گاهی پیروزی با عباسیان بود و گاهی با قبایل شورشی.

هارون هرثمه بن اعین را با سپاهی انبوه برای سرکوبی قبایل بربر فرستاد او توانست شورش را موقتاً خاموش کند اما دریافت که توان ختم نهایی غائله را ندارد و لذا از فرماندهی سپاه کناره‌گیری کرد و به مشرق بازگشت هارون ابراهیم اغلب را مأمور نظم در آفریقا کرد وی دولت اغلبیان را پایه‌ریزی نمود و کمی بعد دعوی استقلال کرد و نفوذ عباسیان جز به اسم از آفریقا رخت بر بست، اغلبیان شهر قیروان را که در جنوب غربی تونس فعلی بود به عنوان پایتخت خود انتخاب نمودند و تا سال 296 که فاطمیان مصر بر قیروان مسلط شدند در آنجا حکومت کردند.

در سال 176 منازعات قدیمی قبایل یمنی و عدنانی در سوریه به جنگ خونینی منجر شد و دو سال تمام ادامه داشت هارون در مقابل این نزاع که موجب ضعف مردم این ناحیه می‌شد کاری انجام نداد چون با خاندان بنی عباس خوشبین نبود.

ده سال بعد، باز جنگ‌های داخلی در این منطقه تجدید شد و این بار هارون در آن دخالت کرد و موسی پسر یحیی

برمکی را مامور آرامش شام نمود و او فتنه را خاموش نمود و بین قبایل صلح داد.

در خراسان که مردم از ظلم و ستم علی بن عیسی بن ماهان حاکم منصوب از طرف هارون به ستوه آمده بودند به رهبری فردی بنام رافع بن لیث سر به شورش برداشتند.

علی بن عیسی بعد از اینکه حاکم سمرقند توسط رافع بن لیث کشته شد، پسر خودش را برای سرکوبی فرستاد ولی در جریان درگیری فرزندی علی بن عیسی کشته شد و سپاه او شکست خوردند.

شورش رافع در سمرقند و اطراف آن همچنان ادامه داشت تا اینکه هارون به قصد سرکوبی وی به خراسان عزیمت نمود و در راه بیمار شد و در سال 193 در طوس درگذشت.

و پس از وی مأمون توانست شورش رافع بن لیث را سرکوب کند.

قیام صاحب الزنج در زمان مهتدی بود.

سال‌های پایانی طاهریان و آغاز دوره صفاری، بصره و بخشی از خوزستان، صحنه شورش بزرگی بود که پانزده سال ادامه داشت. این شورش که آن را شورش زنگیان نام نهاده‌اند، در اصل بر دوش سیاهانی بود که به عنوان برده در آن نواحی به کار کشاورزی مشغول بودند. رئیس آنها، که به صاحب الزنج شهرت یافت، خود را فردی علوی خوانده و از نسل زید بن علی بن الحسین (ع) معرفی می‌کرد، اما منابع تاریخی که همگی با شورش وی مخالفند، او را عربی از قبیله عبد القیس دانسته‌اند. برخی نیز او را یک ایرانی - شاید عرب ایرانی شده - اهل ری دانسته‌اند. به هر روی او را علی بن محمد بن عبد الرحیم می‌خواندند.

محل قیام وی شهر بصره و سال شروع کار او 255 هجری است. او مردی شاعر و ادیب بود و به همین دلیل توانست با زبان رسای خود، یاران فراوانی را فراهم آورد. قیام وی، به هیچ روی، قیامی شیعی نبوده و روش او در کشتار مردمان، و نیز برخی از عقاید او، حکایت از عقایدی مشابه عقاید و رفتار خوارج داشت. با این حال، اطلاعات کافی درباره آیین او در دست نبوده و شورش او هم، نه یک شورش مذهبی، بلکه شورشی اجتماعی - اقتصادی بوده است.

صاحب الزنج به سال 254 به بصره آمد و کارش را آغاز کرد. اندکی بعد دستگیر و به واسط فرستاده شد. از آنجا رهایی یافت و به بغداد آمد و شروع به گردآوری افراد کرد. پس از آن که شنید زن و فرزندان از زندان بصره آزاد شده‌اند به این شهر آمد و به طور پنهانی و با قدرت، اصحابی را برای خود فراهم آورد. بیش‌تر این افراد، بردگانی بودند که به قصد رهایی از اسارت اربابان خویش به وی پیوستند.

زمانی که بیش از پانزده هزار نفر از بردگان به وی پیوستند، او نماز عید فطر سال 255 را با آنها خواند و گفت: «خداوند شما را نجات داده و من برآنم تا همگی تان را صاحب مال و مکنت کنم و از سختی رنج زندگی برهانم.» پس از آن، نبرد میان مردم بصره و بردگان آغاز شد. در همه این جنگ‌ها، نیروهای زنگی بر مردم غلبه کرده و روز به روز بر شوکت و قدرت آنها افزوده شد. زمانی که قدرت بصریان برای مواجهه با صاحب الزنج به جایی نرسید، از بغداد استمداد کردند. از آن پس سیل کمک بود که برای یاری رسانی به اشراف بصره به سوی این منطقه روانه شد. صاحب که نیروی زیادی را در اختیار داشت، در سال 257 شهر بصره را به تصرف خود درآورد و آن را مرکز مقاومت خود قرار داد.

داستان جنگ‌های صاحب الزنج با سپاه عباسی، صفحات زیادی از تواریخ عمومی سالهای میان 255 تا 270 هجری را پر کرده است. این وقایع تا اندازه‌ای گسترده بود که موفق عباسی، در روزگار ولایت عهدی، فرماندهی سپاه را در جنگ بر ضد زنگیان بر عهده داشت. در این جنگ‌ها، بارها سپاه بغداد شکست خورد و در مواردی نیز پیروزی‌هایی به دست آورد، اما نتوانست صاحب الزنج را از میان بردارد. در سالهای 263 و 264 نیروهای صاحب توانستند بر بخشی از خوزستان و حتی برای مدتی بر اهواز مسلط شوند. در این زمان، نیروهای وفادار به یعقوب صفاری در این مناطق قدرت را به دست داشتند. اتحاد صفاریان با زنگیان، برای خلافت عباسی بسیار خطرناک بود، اما هیچ گاه میان آنها توافقی نشد.

زنگیان در سال 266 موفق به تصرف شهر واسط عراق شدند و این اوج قدرت آنها بود. در همین زمان موفق عباسی خود برای سرکوبی شورشیان زنگی عازم جنگ با آنها شد. وی در سال 267، موفق شد تا شهر مختاره را که صاحب الزنج در آنجا بود محاصره کند. برخی از نیروهای زنگی امان موفق عباسی را پذیرفته و به او پیوستند.

جنگ نیروهای عباسی با صاحب تا محرم سال 270 هجری به درازا کشید و در این سال بود که صاحب به طور قطعی از عباسیان شکست خورد و کشته شد.

قیام صاحب الزنج، یکی از شگفت‌ترین قیام‌های قرن سوم هجری است که نه رنگ شیعی دارد و نه رنگ خارجی، بلکه تنها بر پایه اختلاف طبقاتی میان اشراف و بردگان شکل گرفته و از نظر زمانی، پانزده سال به درازا کشیده است. روش برخورد آنها با سایر مردم، چندان منصفانه نبود و همانند خوارج، برخورد کینه توزانه‌ای نسبت به مخالفان خود داشتند و به سادگی خون آنها را می‌ریختند.

در این زمان، بخشی از کشور ایران نیز به نوعی درگیر این شورش بوده است. از تأثیر آن در سایر ایالات ایران گزارشی در کتاب‌های تاریخی نیامده است.

شورشهای زمان مامون و معتصم و واثق

از جمله قیامهای زمان مامون قیام محمد دیبا فرزند امام صادق (ع) است که توسط سپاهیان مامون سرکوب گردید.
در سال 119 در اطراف کوفه ابوالسرایا «محمد بن ابراهیم طباطبَاء علوی حسینی» بر ضد مامون دست به قیام زد.
وقتی که محمد اعلان قیام کرد، خطبه‌ای ایراد نمود و طی آن مردم را دعوت کرد تا با وی بیعت کرده رضایت خاندان پیامبر را جلب کنند و به کتاب خدا و روش پیامبر عمل نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. دعوت او چنان با استقبال گرم مردم روبه‌رو شد که قاطبه مردم با وی بیعت نمودند. کثرت جمعیت بحدی بود که به یکدیگر فشار آورده تنه می‌زدند.

محمد، اندکی پس از وقوع انقلاب درگذشت ولی آتش انقلاب فرو ننشست و پس از وی «علی بن عبید الله علوی» رهبری انقلاب را به عهده گرفت دامنۀ این انقلاب، عراق و شام و الجزیره و یمن را فرا گرفت.
به هر حال حسن بن سهل که از سوی مامون عهده‌دار ولایت عراق بود، سپاهی را برای سرکوبی ابو السرایا روانه کرد ولی سپاه حسن بن سهل شکست خوردند.
فضل بن سهل وزیر مأمون با اینکه دل‌خوشی از هرثمه بن اعین نداشت، او را مأمور سرکوب ابوالسرایا می‌کند و او در این کار توفیق می‌یابد.

بعد از آن خلیفه هرثمه را نامزد ولایت‌داری شام و حجاز کرد اما او به مرو آمد تا خلیفه را از اوضاع عراق آگاه نمود اما خلیفه او را محبوس ساخت و در نهایت به قتل رساند، کشتن هرثمه موجب شد تا سرداران سپاه بغداد به خشم آیند و بر علیه حسن بن سهل دست به شورش بزنند، آن‌ها منصور بن مهدی را امیر خویش خواندند ولی منصور عنوان خلافت را نپذیرفت.

عباسیان بغداد که از اقدام مامون در ولیعهد کردن امام رضا (ع) راضی نبودند، او را از خلافت خلع کردند و ابراهیم بن مهدی را خلیفه خود خواندند، ابراهیم تا دو سال در بغداد عنوان خلیفه را دارا بود و حسن بن سهل برای سرکوبی او نتوانست کاری را انجام دهد.

مأمون آنگاه که از اوضاع آشفته بغداد مطلع شد تصمیم گرفت به سمت عراق حرکت کند، او بعد از کشتن فضل بن سهل و به شهادت رساندن امام رضا (ع) در سال 204 هـ. به بغداد آمد و وقتی اوضاع آرام شد، حسن بن سهل را به عنوان وزیر خود انتخاب نمود و با دختر وی ازدواج نمود، (البته در سال 210 ابراهیم در حال فرار با لباس زنانه دستگیر و روانه زندان شد).

بعد از مدتی حسن به سهل بیمار شد و مامون احمد بن ابوالخالد را وزیر خود نمود و به طاهر بن حسین ولایت خراسان را داد، طاهر در خراسان دعوی استقلال کرد و نام مامون را از خطبه بینداخت و هسته دولت طاهریان را پدید آورد. قاسم بن ابراهیم نیز که از بنی الحسن بوده است پس از سالیان دراز که مخفی زیسته، قیام نمود اما نتوانست کاری از پیش ببرد. یحیی بن حسن متوفی بسال 369 در کتاب خویش موسوم به «الافاده فی تاریخ الائمة الساده علی مذهب الزیدیه» گوید که قاسم بدوران خلافت مأمون در مصر نهان می‌زیست، در همان حال دعوتگران باطراف فرستاد و ده سال بکوشید و مردم مکه و مدینه و کوفه و ری و قزوین و طبرستان و بلاد دیلم با او بیعت کردند و مردم بصره و اهواز بدو نامه نوشتند و بقیام ترغیب کردند، خبر وی بخلیفه رسید و به سختی بجستجوی او برخاست که نتوانست در مصر بماند و به ناچار راه حجاز گرفت و از آنجا به تهامه رفت که گروهی از عموزادگانش بدو پیوستند و دعوت وی را در بلخ و طالقان و مرو و بلاد دیگر بسط دادند، خبر شایع شد و خلیفه سپاهی در طلب وی به یمن فرستاد و به ناچار به نزدیکی از قبایل صحرا نهان شد و چون معتصم به خلافت رسید در طلب وی کوشش بیشتر کرد و بغای بزرگ سردار ترک و هم اشناس را با سپاه فراوان بدستگیری وی فرستاد و کارش دگرگون شد.

در سال 203 مامون محمد زیادی را ولایت تهامه و یمن داد تا نفوذ شیعیان را از آن جا براندازد وی شهر زبید را بساخت و چون امیری مستقل به حکومت پرداخت فقط خطبه به نام عباسیان می‌خواند و خراج بدیشان می‌داد و حکومت آن ناحیه تا سال 553 در اعقاب وی بود به حقیقت یمن نخستین ناحیه بود که به دست زیادیان از تسلط کامل عباسیان بدر رفت. دولت اغلبیان که هارون در افریقیه پایه گذاشت و می‌خواست آن را حایل قلمرو خود و کشور ادریسیان کند نیز چنین بود که افریقیه را از تسلط عباسیان بیرون کرد و این هر دو دولت که در یمن و افریقیه خار چشم عباسیان شد برای آن پدید آمد که نفوذ علویان را بشکند زیرا عباسیان از بسط نفوذ اینخاندان به قلمرو خویش به شدت بیمناک بودند.

از شورش‌های دیگر در زمان مامون، شورش نصر بن شبت می‌باشد، به نظر او امین نماینده نژاد عرب بود.

مامون در زمانی که در خراسان بود طاهر بن حسین را مأمور سرکوبی این شورش کرد اما او کاری از پیش نبرد، مامون بعد از آنکه به بغداد آمد طاهر را بخواند و حکومت خراسان را به فرزند وی عبد الله داد و او را مأمور جنگ نصر کرد و سفارش کرد که با وی ملایمت کند. عبد الله بن طاهر در پیکار نصر بکوشید تا به ناچار از در تسلیم در آمد و امان خواست بدین شرط که هیچ‌وقت بدربار خلافت نیاید اما مأمون نپذیرفت و باز جنگ ادامه یافت تا نصر بی‌شرط تسلیم شد و به سال 210 از پس آنکه پنجسال با سپاه مامون جنگیده بود ویرا به بغداد بردند. زطها از گروه‌های دیگر بودند که

در این سال‌ها برای مامون ایجاد اشکال و درد سر کردند. ابن خلدون می‌گوید: زطها گروهی از اوباش ناس بودند که بر راه بصره تسلط یافتند و هرج و مرج ایجاد کردند و کار ولایت را به تباهی کشیدند. نژاد ایشان از هندوان بود و بر سواحل خلیج فارس اقامت داشتند در آن دوران که کار فتنه امین و مامون بالا گرفته بود فرصت غنیمت شمردند و راه بصره را بستند و چون مأمون به بغداد شد به سال 205 عیسی بن یزید جلودی را به سرکوب ایشان گماشت و هم به سال 206 ولایت بصره و ناحیه دجله و یمامه و بحرین را به داود بن ماسجور سپرد و او را مأمور پیکار زط کرد اما هیچ‌یک از دو سردار در این پیکار کاری نساختند چنانکه وقتی در گفتگوی صلح با نصر بن شیبث از طرف مامون اصرار شد که حتماً باید بدربار خلافت حاضر شود نصر گفت: «وی نتوانست چهار صد وزغ را که زیر بالش بودند سرکوب کند.» فتنه زط همچنان بود و این گروه ناچیز مایه زحمت دولت عباسی بودند تا به سال 219 بدوران معتصم ریشه ایشان بر آمد.

در سال 210 مصریان بر علیه مامون دست به شورش زدند و وی عبد الله بن طاهر را مأمور سرکوبی ایشان نمود. عبد الله بر فسطاط تسلط یافت و امنیت را برقرار کرد و به اصلاح بلاد پرداخت و مسجد عمرو را بزرگ کرد اما دوران ولایت وی نپایید و به عراق بازگشت و باز آتش فتنه در مصر مشتعل شد و قبطیان پیمان شکستند و قبایل عرب آن دیار که دل با امین داشتند سر برداشتند و افشین مأمور آنجا شد. پس از آن مأمون به خویشتن راهی مصر شد و آرامش را برقرار کرد. مردم قم نیز در سال 210 بر علیه عمال مامون شوریده و خلافت او را انکار کردند البته با توجه به تشیع مردم قم، می‌توان گفت که آن‌ها به جز ظلمی که از ناحیه عمال خلیفه بر مردم روا می‌شد، از اساس، مأمون را به عنوان دشمن تشیع واقعی می‌شناخته‌اند. سپاه مأمون به قم تاخت و افزون بر قتل و غارت، برج و باروی شهر را هم ویران کرد. در سال 217 هجری بار دیگر جعفر بن داود قمی در قم بر مأمون شورید. مأمون شخصی از خود قمی‌ها را با نام علی بن عیسی قمی با سپاهی به سوی او فرستاد تا آن که وی را به قتل رساند.

شورش بابک خرم دین:

خرمدینیه گرایشی دینی - سیاسی است که ریشه در اندیشه‌های مزدکی و به طور کلی اندیشه‌های کهن ایرانی دارد. از نظر سیاسی، هدفش سرنگونی دولت مسلمانان با تکیه بر اقوام محلی است که تا اواخر قرن دوم هنوز به اسلام گرایشی نداشته و نگران سلطه اعراب بر سرزمین‌های خود بودند.

گرایشی با نام خرمیه یا خرم‌دینیه در دوران اموی و عباسی وجود داشت و به نوعی با برخی از جنبش‌هایی که به نام ابو مسلم در دوره عباسی بر پا شد، پیوند خورده است. ما به برخی از این جنبش‌ها که به طور کلی در جهت احیای

اندیشه‌های ایرانی در برابر اسلام و قدرت اعراب بود، اشاره کردیم.

حرکت بابک یکی از پایدارترین این جنبش‌ها در منطقه آذربایجان ایران است که دامنه آن تا بخش‌های مرکزی ایران گسترش یافت. درباره بابک آگاهی خاصی در دست نیست، اما در نقل‌هایی آمده است که وی فرزند فاطمه دختر ابو مسلم خراسانی است که درستی آن قابل اثبات نیست. این نقل باید برای اثبات امتداد تاریخی موجود میان جنبش‌هایی که به نام ابو مسلم انجام می‌شده، ساخته شده باشد.

شخصی با نام جاویدان بن شهرک که می‌باید زرتشتی باشد، بابک را بزرگ و تربیت کرد. پس از مرگ جاویدان، بابک با همسر او ازدواج نمود. او گفت که روح جاویدان در او حلول کرده است. اعتقاد به تناسخ ارواح در عقاید طوایف مختلف وابسته به نحله ابو مسلمیه و خرمدینیه رایج بوده است. حرکت بابک میان حرکت‌های مشابه، حرکتی نسبتاً پایدار بود که برای یکی - دو دهه به درازا کشید. دلیل آن صرف نظر از زیرکی بابک، به دلیل صعب العبور بودن منطقه انتخاب شده و پیوند آن با نواحی ارمنستان و نیز گستردگی نفوذ آن در اقوام محلی بود. استفاده از قلعه‌های مهم که یکی از مهم‌ترین آن‌ها قلعه بزد بود، در این مقاومت را طولانی کرد.

برای اولین بار در حوادث سال 201 از حضور بابک در قلعه بزد یاد شده و نخستین درگیری‌ها میان سپاه بغداد و بابک در سال‌های 204 تا 210 هجری گزارش شده است. در نوع این جنگ‌ها سپاه بغداد گرفتار شکست می‌شد. در سال 214 محمد بن حمید طوسی یک از فرماندهان مأمون در جنگ سختی که با بابک داشت، کشته شد.

ماجرای بابک در دوران مأمون خاتمه نیافت و در دوران معتصم عباسی، بیشترین شدت را یافت. در واقع در طول سال‌های 217 تا 220 قدرت خرمدینان رو به فزونی رفت و دامنه آن تا اصفهان و ری و همدان کشیده شد. این بار معتصم فردی ایرانی را که افشین نام داشت، مأمور سرکوبی بابک کرد. وی در هفت فرسنگی قلعه بزد که پایگاه اصلی بابک بود فرود آمد. پس از آن از سال 220 تا 222 طی درگیری‌ها و جنگ‌هایی وی را به عقب راند. او با حمایت‌های انسانی و مالی بغداد طی ماه‌ها توانست راه‌های صعب العبور را پاکسازی کرده بابک را به عقب براند. بابک که این بار نتوانسته بود در برابر سپاه بغداد بایستد، به ارمنستان گریخت. در آن جا سهل بن سنباط ارمنی وی را اسیر کرد و به افشین تحویل داد. بابک را در سال 222 به سامرا بردند و در آن جا کشتند.

بعد از کشته شدن بابک، آیین خرمی برای چند قرن میان مردمان برخی از مناطق دور افتاده از شهرهای مرکزی، حد فاصل آذربایجان و اصفهان وجود داشته است. یعقوبی از برخی از روستاهای بزرگ اطراف اصفهان مانند رویدشت و برا آن یاد کرده که خرمدینان در آن جا حضور داشته‌اند.

شورش مازیار و افشین:

مازیار حاکم طبرستان در سال 224 بر خلیفه شورید. عبد الله بن طاهر حاکم خراسان سپاهیانی به سوی وی فرستاد که پس از چندی وی را اسیر کردند. او در بغداد به روابط صمیمانه خود با افشین اعتراف کرد و گفت که وی را به مقاومت تحریک می کرده است. به دنبال افشای این روابط مازیار و افشین نیز (در سال 226) کشته شدند.

مازیار پیشوای فرقه‌ای از خرمیان بود که از پیروان بابک خرمی بودند بروزگار مامون کار وی بالا گرفت و مأمون که بدو اعتماد داشت حکومت جبال شروین را که در ناحیه طبرستان بود به وی داد و نامش را محمد کرد و اجازه داد عنوان سپهبد را که از دیرباز خاص حاکم این ناحیه بود برای خود محفوظ دارد.

و چون مامون بمرد و معتصم به خلافت رسید مازیار تمایلات شورش طلبی آشکار کرد و میان وی و بابک خرمی نامه‌ها رفت و ویرا به شورش بر ضد خلیفه عباسی ترغیب کرد و کمک خویش را بر او عرضه داشت. طبری گوید: «وقتی مازیار دل به خلافت نهاد مردم را به بیعت خویش خواند که به اکراه با وی بیعت کردند اما از ایشان گروگان گرفت و در برج اسپهبد نگهداشت و کشاورزان را بر ضد مالکان و غارت اموالشان برانگیخت» مولف الفرق بین الفرق گوید: «فتنه مازیار در دیار وی بزرگ شد تا بروزگار معتصم او را بگرفتند و در سامره پهلوی بابک خرمی بردار کردند و هم اکنون پیروان مازیار در کوهپایه خویش کشاورزانند که به اسلام تظاهر کنند اما خلاف آن را بدل دارند.»

مازیار از دهقان زادگان ایران بد که در حکومت خویش مستقیماً تابع خلیفه عباسی بود و با طاهریان خراسان سرو کار نداشت و چون دولت عباسی را بجنگ بابک خرمی سرگرم دید فرصت را غنیمت شمرد و محرمانه با وی و افشین ارتباط یافت و هر سه کوشش آغاز کردند تا اسلام را از دیار خویش براندازند و از تسلط عرب رها شوند.

در حقیقت این شورش‌ها هم دینی بود و هم سیاسی که کسان می‌خواستند رشته اطاعت دولت عباسی را پاره کنند و از جنبش شعوبی مایه داشت که هدف آن تحقیر عرب و بر چیدن دولت ایشان بود.

افشین از اشروسنه بود که ناحیه‌ایست در ماوراء النهر و از شرق و غرب و شمال بفرغانه و سمرقند و چاچ پیوسته است. وی با پدرش در شمار خدمتگذاران معتصم بود و فرماندهی یکی از سپاه‌ها را که برای فتح عموریه می‌فرستاد بدو داد. در جنگ‌ها شهرتی یافت و معتصم بدو اعتماد کرد و تقرب داد و به جنگ بابک خرمی فرستاد.

اما افشین که تعصب دیار خویش داشت در اثنای پیکار بابک هر مال و هدیه که بدو می‌رسید به اشروسنه می‌فرستاد. گفتند عبد الله بن طاهر بسیاری از این اموال را در راه اشروسنه توقیف کرد. افشین چون بابک و مازیار در راه استقلال

دیار خویشان می‌کوشید و می‌خواست از اسلام و اطاعت عباسیان بیرون رود. معتقد بود که بی‌دستیاری بابک و مازیار نفوذ دین زردشت تجدید نخواهد شد. براون گوید: «افشین در نتیجه تربیت و تمایلات ایرانیگری خویش نسبت به ایرانیان از آن دو مرد که در سرنوشت غم‌انگیز وی شریک بودند کمتر دلبستگی نداشت.» گفتند در خانه وی بت‌ها یافتند که پرستش آن می‌کرد و هم کتاب‌های زندقه در خانه وی بود.

مسعودی گوید: وقتی مازیار را گرفتند اعتراف کرد که افشین او را به قیام و نافرمانی واداشته تا از دین مورد علاقه خویش که آیین گبران بود دفاع کنند.

از قصه محاکمه افشین دلبستگی فوق العاده وی بدین و وطن خویش و تهمتهائی که بر او بسته‌اند روشن می‌شود و نیز معلوم می‌شود که معتصم به کشف گوشه‌های تاریک این توطئه خطرناک که بدست افشین و یاران وی برای سقوط خلافت بغداد مرتب شده بود تا چه حد علاقه داشته که به خویشان در محاکمه وی حضور میافته و وزیر وی محمد بن عبدالملک زیات و قاضی القضاة عصر ابن ابی‌داود و بسیاری از بزرگان دولت حاضر بوده‌اند.

تأسیس دولت فاطمیان

از جمله مشکلات عباسیان، اداره سرزمین‌های دور دست شمال آفریقا بود. علاوه بر رقیب خطرناکی چون امویان اندلس که به شمال آفریقا نظر داشتند، استقرار گروه‌های ناراضی مانند خوارج در این ناحیه نیز بر مشکلات می‌افزود، خوارج با پناه بردن به قبایل بربر، آنان را علیه عباسیان به قیام واداشتند. دوری راه و وسعت صحراها نیز مانع از سرکوب آنان توسط سپاهیان خلیفه عباسی می‌شد.

آخرین فرمانروای پرقدرت عباسی در شمال آفریقا یزید بن حاتم نام داشت. او اگر چه اختیارات فراوانی از جانب خلیفه عباسی داشت و تا حدود زیادی در کار خود مستقل بود، اما وفاداری خود را به خلافت عباسیان حفظ کرد.

یزید بن حاتم در سال 170 ه. درگذشت. بلافاصله پس از مرگ او دو تحول در شمال آفریقا رخ داد که هیچ‌یک به نفع عباسیان نبود. این دو تحول عبارت بودند از:

1- در سال 172 ه. یکی از نوادگان امام حسن (ع) به نام ادريس، از دست مأموران عباسی فرار کرد و به شمال آفریقا وارد شد. او در مراکش برای خود پیروانی به دست آورد و سلسله‌ای تأسیس کرد که به ادريسيان موسوم شده است. دولت عباسیان توانایی مقابله با ادريسيان را نداشت. قبایل بربر نیز با حمایت از آنان در اندیشه کسب استقلال بودند. در همان حال چون ادريسيان با امویان اندلس دشمن بودند، دولت بنی عباس با این امید که آنان سدی در برابر نفوذ بنی امیه به

شمال آفریقا باشند، دیگر مزاحمتی برایشان فراهم نکرد. در عوض عباسیان با افزودن بر اختیارات حکمران شمال آفریقا که در تونس سکونت می‌گزید، کوشیدند ادریسیان را در مراکش محدود کنند.

2- پس از مرگ یزید بن حاتم و در حالی که ادریسیان، در مراکش قدرت یافته بودند، یکی از مأموران عباسی به نام ابراهیم بن اغلب به حکومت شمال آفریقا منصوب شد. او با اختیارات فراوان وارد تونس گشت و چون زمینه را برای استقلال - طلبی خویش مساعد یافت، در سال 184 هـ. خود را مستقل اعلام کرد و سلسله‌ای به وجود آورد که به بنی اغلب مشهور شده است. بنی اغلب اگر چه همراهی با بنی عباس را فرو نگذاشتند، اما به جای آن که توان خود را صرف مقابله با ادریسیان نمایند، به توسعه قدرت خود در دریای مدیترانه پرداختند. آنان با تشکیل نیروی دریایی قدرتمندی توانستند بسیاری از جزایر دریای مدیترانه از جمله سیسیل را تصرف کنند. تجارت مسلمانان و نیروی دریایی آنان در این زمان در مدیترانه بی‌رقیب بود. پادشاهان اروپایی تنها با کمک خواستن از نورمان‌ها که دریانوردانی از شمال اروپا بودند، توانستند با بنی اغلب مقابله کنند.

در حالی که بنی اغلب به دریانوردی روی آورده بودند، در صحرای آفریقا وقایعی جریان داشت که به سود آن‌ها نبود. بدین معنی که یکی از اسماعیلیان به نام عبید الله المهدی توانسته بود در میان قبایل بربر طرفدارانی برای خود به دست آورد. سر انجام عبید الله در سال 297 هـ. بنی اغلب را سرنگون و در مراکش و تونس دولتی به نام فاطمیان تأسیس کرد. اسماعیلیان از دشمنان سرسخت بنی عباس بودند. آنان با کمک قبایل بربر، به سمت مصر پیشروی کردند و توانستند در سال 356 هـ آن سرزمین را تصرف کنند. با تصرف مصر، سراسر شمال آفریقا از دست عباسیان خارج شد فاطمیان به صورت رقیب خطرناکی برای عباسیان در آمدند، زیرا مدعی خلافت بودند و بر خود عنوان خلیفه می‌گذاشتند. با انتقال مقر قدرت فاطمیان به مصر، آنان بسرعت تسلط خود بر نواحی دور دست شمال آفریقا را از دست دادند. قبایل سرکش و استقلال طلب بربر، سر از اطاعت آنان پیچیدند. در همان حال، خلفای اموی اندلس نیز با حمله به مراکش، دولت ادریسیان را در سال 375 هـ منقرض ساختند.

در قرن چهارم هجری سه خلافت در جهان اسلام وجود داشت:

1- خلافت عباسی در عراق

2- خلافت اموی در اندلس

3- خلافت فاطمی در مصر

فاطمیان هدف اصلی حمله خود را خلافت عباسی قرار دادند. آنان به خلافت امویان در اندلس و مراکش توجهی نکردند و به جای درگیر شدن با قبایل بربر، متوجه شام و عراق و ایران شدند؛ به همین جهت داعیان و مبلغان اسماعیلی را به این نواحی روانه کردند. این مبلغان که مخفیانه فعالیت می‌کردند، مشکلات فراوانی برای عباسیان فراهم ساختند. از جمله این مبلغان، ناصر خسرو قبادیانی و حسن صباح بودند. در زمانی که در ایران، حکومت‌های سامانی، غزنوی و آل بویه قدرت داشتند، داعیان اسماعیلی بسیار فعال بودند. سپاهیان فاطمی نیز توانستند شام را به تصرف در آورند. چون در این زمان آل بویه بغداد و خلیفه عباسی را زیر سلطه خود داشتند، خلفای عباسی از هر گونه مقابله‌ای با پیشروی فاطمیان عاجز بودند. حتی فاطمیان برای مدت کوتاهی بغداد را نیز در اختیار گرفتند اما در این احوال دولت سلجوقیان در ایران به قدرت رسید. سلجوقیان به کمک خلفای عباسی شتافتند و فاطمیان را از عراق و شام عقب راندند. در نتیجه قلمرو فاطمیان محدود به مصر و فلسطین گردید.

در حالی که فاطمیان با حریف قدرتمندی چون سلجوقیان روبه رو شده بودند، جنگجویان صلیبی نیز به فلسطین هجوم آوردند. صلیبیون شهر بیت المقدس را از دست فاطمیان خارج ساختند و بر اعتبار سیاسی و نظامی آن دولت، ضربه‌ای شدید وارد ساختند. در آستانه جنگهای صلیبی، دولت فاطمیان بسیار ضعیف شده بود، زیرا از درون دچار انشعاب گشته و اسماعیلیان ایران هم از آن جدا شده بودند. کشمکش در دولت فاطمیان همراه با نارضایتی مردم مصر از آنان بود. مأموران دولت فاطمی از اداره امور آن کشور عاجز بودند و دولت فاطمیان نیز اقدامی برای بهبود وضع کشاورزان که ساکنان اصلی مصر بودند، نمی‌کرد. بدین ترتیب از قدرت دولت فاطمیان بسیار کاسته شد و بنی عباس در پرتو شمشیر جنگاوران سلجوقی بار دیگر (هر چند به‌طور موقت) آوازه‌ای به دست آوردند، اما هیچ گاه به موقعیت سابق خود بازنگشتند. امیران و سلاطین در سراسر جهان اسلام قدرت یافته بودند و خلفای عباسی دیگر اعتباری نداشتند.

تهاجم به جهان اسلام

جنگهای صلیبی و نتایج آن:

نظر اجمالی: یکی از رخدادهای مهم تاریخ جهان، جنگهای صلیبی است. این جنگ‌ها که در حدود دویست سال به طول انجامید، میان مسیحیان اروپایی و مسلمانان صورت گرفت. علل اصلی به وجود آمدن این جنگ‌ها مربوط به اوضاع قاره اروپا بود، اما میدانهای جنگ، در فلسطین، مصر و شام یعنی قلمرو مسلمانان قرار داشت. بنابراین آثار تخریبی این جنگ‌ها و ویرانی سرزمین‌ها، بر مسلمانان زیان فراوانی وارد می‌کرد. این جنگ‌ها اگر چه سر انجام با پیروزی سیاسی و

نظامی مسلمانان به پایان رسید و مسلمانان توانستند سرزمین‌های خود را حفظ کنند، اما اروپاییان نیز از آن، بهره‌های اقتصادی، تمدنی و فرهنگی فراوان بردند، زیرا جنگ‌های صلیبی موجب آشنایی اروپاییان با مشرق زمین و بخصوص تمدن با شکوه اسلامی شد. آنان از این تمدن و دانش مسلمانان بهره‌های بسیار گرفتند. همین امر در تحولاتی که بعدها منجر به پیشرفت اروپا گردید، نقش مهمی داشت. در حقیقت جنگ‌های صلیبی زمینه‌ساز انتقال دستاوردهای تمدن اسلامی به اروپا گردید.

چرا جنگ‌های صلیبی آغاز شد؟

در جنگ‌های صلیبی، گروه کثیری از مسیحیان اروپایی به قصد تصرف بیت المقدس، به سوی سرزمین‌های مسلمانان لشکرکشی کردند. آنان مدعی بودند که بیت المقدس مزار عیسی (ع) است و مسیحیان برای زیارت نمی‌توانند به آسانی به آن شهر مسافرت بکنند. مسلمانان در زمان خلیفه دوم بیت المقدس را از دست روم شرقی آزاد ساختند. این شهر در زمان حیات حضرت محمد (ص) برای مدتی قبله اول مسلمانان بود و به همین جهت برای مسلمین احترام و اهمیت بسیار داشت. در نزد پیروان سایر ادیان الهی چون یهود و مسیحیت نیز، این شهر محترم شمرده می‌شود. پس از آن که بیت المقدس به تصرف مسلمانان در آمد، آنان به کلیه پیروان ادیان الهی به خصوص مسیحیان آزادی عمل دادند. مسیحیان نه تنها در این شهر بلکه در سراسر جهان اسلام با آزادی کامل زندگی می‌کردند، اما در حدود سال 1000 میلادی، در حالی که عده‌ای از مسیحیان منتظر ظهور حضرت عیسی در بیت المقدس بودند، اخباری توأم با اغراق در اروپا در مورد آزار و اذیت زائران اروپایی بیت المقدس انتشار یافت. در آن زمان، بر اثر جنگ‌های میان سلجوقیان و فاطمیان اوضاع شام و فلسطین سخت نا امن بود، اما هیچ دلیلی برای آزار رساندن به زائرین اروپایی وجود نداشت. از جمله کسانی که در اروپا اخبار آزار مسیحیان را منتشر می‌ساختند، شخصی به نام پتروس راهب بود. او در شهرهای اروپا سفر می‌کرد و علیه مسلمانان تبلیغ می‌نمود؛ در نتیجه، جمعیت انبوهی گرد او جمع شدند و پاپ اوربان دوم نیز با آنان همصدا شد و فرمان جنگ‌های صلیبی را در سال 489 هـ. / 1096 م. صادر کرد. جمعیت فراوانی که متعاقب فرمان پاپ برای جنگ‌های صلیبی گرد آمدند، هیچ چیز از جهان اسلام نمی‌دانستند و صرفاً در آرزوی مهاجرت از اروپا و رفتن به سرزمین دیگر بودند. آوازه ثروت و تجارت سرزمین‌های اسلامی که به وسیله زائران مسیحی در اروپا منتشر شده بود، آنان را به هیجان می‌آورد. در آن زمان افزایش جمعیت، کمبود زمین، جنگ‌های میان فئودالها و به طور کلی فقر عمومی بسیاری از اروپاییان را در تنگنا قرار داده بود. کسانی که برای جنگ‌های صلیبی آماده می‌شدند، امیدوار بودند که بدین

وسیله از این مشکلات رهایی یابند. بدین جهت گروه کثیری بدون نظم و برنامه‌ای دقیق، از آلمان و فرانسه به سمت شرق اروپا به حرکت در آمدند تا با عبور از قلمرو روم شرقی (بیزانس) خود را به فلسطین و بیت المقدس برسانند. این عده در مسیر خود بسیاری از شهرها و روستاهای اروپا و حتی کلیساها را غارت کردند. بسیاری از آنان در بین راه تلف شدند. در قلمرو دولت روم شرقی به خاطر وحشتی که از صلیبیون وجود داشت، مردم نگران شدند و امپراتور روم، به قصد دور کردن خطر، آنان را بدون هیچ طرح و نقشه‌ای به سوی جهان اسلام فرستاد. اینان چون بر روی سینه و یا سپر خود نقش صلیب را رسم کرده بودند به صلیبیون معروف شده‌اند. جنگ‌های آنان نیز به جنگ‌های صلیبی مشهور شده است.

فاطمیان و نخستین جنگ‌های صلیبی

صلیبیون پس از آن که از خاک بیزانس عبور کردند، مدتی را در مرزهای دولت سلجوقیان به سرگردانی گذراندند. در این مدت، آنان متحمل تلفات بسیار شدند، تا آن که توانستند در امتداد سواحل شرقی مدیترانه یعنی از حاشیه ساحلی کشورهای ترکیه، سوریه و لبنان فعلی عبور کنند. صلیبیون با تصرف نواحی ساحلی به سمت جنوب و به سوی فلسطین پیشروی کردند. در این زمان دو دولت بزرگ جهان اسلام یعنی سلجوقیان و فاطمیان ضعیف شده بودند. این دو دولت از مدت‌ها قبل برای تصرف شام و فلسطین با هم می‌جنگیدند. سلجوقیان در سال 463 هجری بیت المقدس را تصرف کردند. این امر پس از سال‌ها کشمکش صورت گرفت. پس از آن نیز تلاش فاطمیان موجب ادامه کشمکش شد و سرانجام در سال 490 هجری موفق به باز پس گیری این شهر شدند. جدال در بیت المقدس و نواحی مجاور آن، توان اقتصادی و نظامی مسلمانان را سخت ضعیف کرده بود. سه سال از تصرف مجدد بیت المقدس به دست فاطمیان نگذشته بود که صلیبیون از راه رسیدند و آن شهر را به محاصره گرفتند. دولت فاطمیان نتوانست نیروی کمکی ارسال نماید و مدافعین شهر، پس از مدتی مقاومت از پای در آمدند. صلیبیون با ورود به بیت المقدس کشتار، غارت و تخریب را آغاز کردند. عده زیادی از ساکنان به مسجد بزرگ شهر پناهنده شدند اما آنجا نیز تبدیل به کشتارگاهی شد که حتی نویسندگان اروپایی از وقوع آن ابراز انزجار کرده‌اند. صلیبیون با تصرف بیت المقدس، مسلمانان را سرکوب نمودند و بر خلاف مسلمانان که در دوران حاکمیت خود، به همه ادیان الهی آزادی فعالیت داده بودند، با تعصب تمام با مسلمانان رفتار نمودند. یهودیان نیز از تعصب و تجاوزگری صلیبیون بی‌نصیب نماندند.

جنگ اول صلیبی با تصرف بیت المقدس پایان یافت. صلیبیونی که طی این جنگ به پیروزی رسیده بودند، در هر یک از شهرهای تصرف شده در سواحل سوریه و لبنان و نیز در فلسطین دولتهایی مجزا و مستقل برای خود تشکیل دادند. این

دولتها عبارت بودند از دولت بیت المقدس، دولت ادسا، دولت طرابلس و غیره. اینان خیلی زود بر سر منافع سیاسی، ارضی و اقتصادی به جدال و کشمکش با هم مشغول شدند. حتی در شهر بیت المقدس، صلیبیون چند دسته شدند و به رقابت و دشمنی با هم پرداختند.

جنگ اول صلیبی سر آغاز یک رشته طولانی از جنگهای دیگر شد، زیرا از یک طرف خبر پیروزی صلیبیون، در اروپا با شور و شغف مواجه شد و دسته‌های جدیدی از صلیبیون عازم شام و فلسطین شدند، و از طرف دیگر تصرف سرزمینهای مسلمین و بخصوص بیت المقدس، موجب ناراحتی و نگرانی بسیار مسلمانان شد، از این رو دولت‌های مسلمان در صدد جبران برآمدند. از جمله دولت فاطمیان که هنوز قسمتهایی از مصر و شام را در اختیار داشت، به جنگ در برابر صلیبیون ادامه می‌داد. در منطقه شام، سرداران مسلمانی که طرفدار فاطمیان بودند، دولتی به نام آل زنگی تشکیل دادند و یکی از رهبران آنان به نام ایلغازی حملات سختی به صلیبیون نمود. پس از چندی آل زنگی توانستند دولت صلیبی «ادسا» را شکست دهند و آن شهر را تصرف کنند. اگر چه داوطلبان جدیدی از اروپا به کمک صلیبیون شتافتند، اما به خاطر اختلافات داخلی آنها و نیز به دلیل بیداری و هوشیاری مسلمانان، کاری از پیش نبردند. صلیبیون که در اصل به فکر اموال و املاک متصرفی خود بودند، حتی از ورود داوطلبان اروپایی چندان رضایتی نداشتند زیرا حضور شریک و رقیب را بدتر از دشمن رویاروی می‌دانستند.

ایوبیان در برابر صلیبیون ایستادگی می‌کنند.

در حالی که دولت آل زنگی با همراهی نمودن با فاطمیان، ضربات سختی بر صلیبیون وارد می‌کرد، دولت فاطمیان همچنان در سرآشویی ضعف و زوال بود؛ در نتیجه با وجود آن که صلیبیون از سمت شمال (دولت آل زنگی در شام) در فشار بودند، از سمت جنوب (دولت فاطمیان از مصر) اقدام قابل توجهی علیه آنان به خصوص برای بازپس گیری بیت المقدس صورت نمی‌گرفت. برای رفع این نقیصه، یکی از سرداران آل زنگی به نام صلاح الدین ایوبی به مصر اعزام شد تا نیروی نظامی فاطمیان را سر و سامان داده، آماده حمله سازد.

صلاح الدین در مصر آشفته‌گی و ناتوانی دولت فاطمیان را مشاهده کرد، بنابراین در صدد برآمد با سرنگون ساختن آن، دولت جدیدی به وجود آورد. او در سال 567 هـ. فاطمیان را برکنار و دولت ایوبیان را تأسیس کرد. صلاح الدین کرد ایرانی بود و از قهرمانان جهان اسلام به شمار می‌آید.

صلاح الدین در سال 583 هـ. با پیروزی بر صلیبیون، شهر بیت المقدس را باز پس گرفت. او در شرایطی به این پیروزی

بزرگ دست یافت که دولت آل زنگی تجزیه و تضعیف شده بود و دسته‌های بزرگی از صلیبیون به فرماندهی سه تن از پادشاهان معروف اروپا به قصد جنگ با مسلمانان عازم فلسطین شده بودند. به همین جهت دوره جدیدی از جنگ‌های صلیبی آغاز شد. در این جنگ‌ها صلاح الدین بر دامنه فتوحات خود افزود. سراسر شام را ضمیمه قلمرو خود ساخت و با جوانمردی و دلاوری با صلیبیون مصاف داد. سرانجام صلیبیون خواستار صلح با صلاح الدین شدند. او به صلیبیون اجازه داد برای زیارت به بیت المقدس بروند و با مسلمانان داد و ستد کنند.

در پایان جنگ‌های ایوبیان با صلیبیون، فقط چند شهر ساحلی در تصرف صلیبیون باقی مانده بود. در این زمان دولت ایوبیان علاوه بر مصر و شام، حجاز و یمن را نیز به تصرف در آورده بود و تجارت میان هند و اروپا را در اختیار خود داشت. صلیبیون اروپایی نیز که مایل به تجارت با جهان اسلام و برخورداری از کالاهای مشرق زمین بودند، تجارت را بر جنگجویی ترجیح می‌دادند. بنابراین، روابط اقتصادی گسترده‌ای با جهان اسلام برقرار کردند. بسیاری از کالاهای جهان اسلام و مشرق زمین برای اولین بار به دست اروپاییان می‌رسید. به دلیل مرغوبیت و فراوانی، این کالاها در اروپا خواستاران بسیار داشت. پارچه، ادویه، وسایل فلزی و دارو بیش از همه مورد توجه بود.

رونق تجارت و سالیان متمادی صلح و آرامش، حکام ایوبی را بتدریج از مقابله سیاسی و نظامی با صلیبیون غافل ساخت. در عوض آنان به کشمکش درونی با یکدیگر مشغول شدند، در نتیجه دولت ایوبیان تجزیه شد. صلیبیون نیز که میل چندانی به جنگ نداشتند فقط گهگاه تحرکاتی از خود نشان داده و آرامش برقرار شده را مختل می‌نمودند. آنان حتی یکبار سپاه بزرگی فراهم آوردند. این سپاه در اصل به وسیله تجار ایتالیایی مجهز شده بود؛ اما هدف این سپاه صلیبی تصرف شهر قسطنطنیه و غارت آن بود نه جنگ با مسلمانان. آنان در سال 600 هـ. قسطنطنیه را که مهمترین شهر مسیحیان بود تصرف، تاراج و اهالی آن را کشتار کردند. ثروت فراوان این شهر و رقابت تجار اروپایی موجب این واقعه شده بود.

در اواسط قرن هفتم هجری آرامش نسبی که در شام و فلسطین برقرار شده بود به یکباره به هم خورد. علت آن هم رسیدن مغولان به این منطقه بود. مغولان که با فتح ایران و تصرف بغداد در سال 656 هـ. به مرزهای شام رسیده بودند، همچنان به پیشروی خود ادامه می‌دادند. دولت تجزیه شده ایوبیان قادر به دفاع در برابر آنان نبود و بقایای صلیبیون نیز توانایی مقاومت چندانی نداشتند.

مملوکان به جنگ‌های صلیبی خاتمه می‌دهند.

مرکزیت دولت ایوبیان در مصر قرار داشت. این سرزمین همواره مهمترین قسمت قلمرو آنان محسوب می‌شد. حتی در دوره تجزیه دولت ایوبیان هم، مصر این موقعیت را داشت. چنان که صلیبیون در بعضی از جنگ‌های خود از طریق دریا به خاک مصر حمله ور می‌شدند. آنان امیدوار بودند با تصرف مصر موفق به فتح مجدد بیت المقدس شوند. در دورانی که ایوبیان ضعیف شده بودند، برای حفظ توان نظامی خود اقدام به تشکیل سپاهی از غلامان ترک و چرکس نمودند. این غلامان که از اقوام نواحی اطراف قفقاز بودند، جنگجویانی زبده و دلیر به شمار می‌آمدند و مملوک نامیده می‌شدند. آنان علاوه بر خدمات نظامی، کم کم در دیگر امور دولت ایوبیان مصر نیز وارد شدند و با کسب مقامات دولتی و تصاحب املاک، تبدیل به طبقه‌ای قدرتمند گردیدند؛ به طوری که در قرن هفتم هجری دولت ایوبیان مصر در برابر اقتدار آنان مطیع شده بود. از آنجا که مغولان تا اواسط قرن هفتم، تمامی مقاومت‌های مسلمانان را در هم شکسته بودند، مملوکان تنها گروه منظم و مقتدری بودند که می‌توانستند با آنان مقابله کنند.

سال (هجری) /حکومت/خدادها

22/خلفای راشدین/تصرف مصر

41/بنی امیه/حکام اموی به قدرت رسیدند.

132/بنی عباس/حکام عباسی به قدرت رسیدند.

254/بنی طولون/احمد بن طولون حاکم عباسی مصر، خود را مستقل اعلام کرد.

292/بنی عباس/بنی عباس با منقرض ساختن دولت بنی طولون، بار دیگر مصر را تصرف کردند.

328/بنی اخشید/محمد اخشید حاکم عباسی مصر، خود را مستقل خواند و شام را نیز تصرف کرد.

358/فاطمیان/فاطمیان از شمال افریقا به مصر حمله و آن کشور را تصرف کردند.

تصرف شام به وسیله فاطمیان

567/فاطمیان/دولت فاطمیان به واسطه اختلاف میان نزار و مستعلی دچار انشعاب شد.

570/فاطمیان/اسماعیلیان ایران پیرو نزار شدند.

583/ایوبیان/تصرف دمشق به وسیله صلاح الدین

589/ایوبیان/صلاح الدین بیت المقدس را باز پس گرفت.

648/ایوبیان/پس از مرگ صلاح الدین، دولت ایوبیان تجزیه شد.

658/مملوکان/بیرس مغولان را در جنگ عین جالوت شکست داد.

691/مملوکان/سیف الدین قلاوون با تصرف عکا به جنگ‌های صلیبی پایان داد.

922/مملوکان/انقراض دولت مملوکان به دست سلطان سلیم عثمانی

دولتهای مصر پس از اسلام

با رسیدن مغولان به فلسطین رویارویی آنان با مملوکان آغاز شد. در نبرد عین جالوت که در سال 658 هجری صورت گرفت، مغولان به خلاف انتظار به شدت شکست خوردند. فرمانده پر افتخار مملوکان در این جنگ، بیرس نام داشت. پیروزی عین جالوت به ترقی بیشتر بیرس منجر گردید. او در سال 658 ه. حکومت مصر را در دست گرفت. اگر چه از ده سال پیش از این تاریخ، مملوکان عملاً قدرت را از دست ایوبیان گرفته بودند، اما قدرت واقعی مملوکان از زمان بیرس آغاز گردید. با پیروزی مملوکان بر مغولان، صلیبیون که سخت از مغولان در هراس بودند، متوجه شدند که تهدید واقعی برای آنان از جانب مملوکان است؛ به همین جهت برای جنگ با مملوکان و تصرف مجدد بیت المقدس در صدد اتحاد با مغولان بر آمدند. برای این منظور، لشکریان صلیبی جدیدی از طریق دریا و از اروپا عازم سواحل فلسطین شدند. سفیرانی به دربار مغولان نیز اعزام شدند تا پیمان اتحاد میان طرفین منعقد گردد. مملوکان که متوجه این فعالیت‌ها بودند، پیشدستی کردند و قبل از آنکه مغولان و صلیبیون عملاً متحد شوند، ضربات سختی بر صلیبیون وارد ساختند. بیرس شام را تصرف کرد و بعضی از قلعه‌های صلیبیون را منهدم ساخت. پس از او یکی دیگر از فرمانروایان مملوکان به نام سیف الدین قلاوون در سال 691 ه. با حمله به دژ عکا (آخرین پایگاه صلیبیون)، آنان را به طور کامل شکست داد. با سقوط دژ عکا حضور صلیبیون در فلسطین خاتمه یافت. مملوکان، فاتحان نهایی جنگ‌های صلیبی، با حکومت بر مصر و شام خاطره دوره قدرت فاطمیان و ایوبیان را زنده ساختند.

اگر چه مملوکان پیروزمندانه به جنگ‌های صلیبی خاتمه دادند، لیکن ارتباط فرهنگی و اقتصادی جهان اسلام با اروپا را که از عصر جنگ‌های صلیبی آغاز شده بود، قطع نکردند. آنان با تصرف حجاز و یمن، راه ارتباطی اروپا و هند را در اختیار داشتند. همچنین کالاهای تجاری جهان اسلام را از طریق بندرهای مصر و شام به اروپاییان عرضه می‌کردند. به همین جهت دولت مملوکان، صاحب ثروت و رونق قابل توجهی شد و آثار تمدنی و معماری قابل توجهی از خود به یادگار گذاشت.

اقتدار دولت مملوکان در حدود سه قرن به طول انجامید و علیرغم جنگ‌های متعدد خارجی و تحولات داخلی مدتها

قدرت خود را حفظ کرد، اما چون اتکای این دولت به طبقه نظامیان بود و نظامیان مملوک پس از چندی به زمین‌داران بزرگ کشور مصر تبدیل شدند، انحطاط درونی آنان آغاز شد. زمینداران مملوک کم‌کم تبدیل به گروهی مسلط بر جان و مال کشاورزان مصری و نیز عامل ستم بر آنان شدند. این امر موجب نارضایتی از مملوکان و تضعیف موقعیت آنان در مصر گردید. دولت مملوکان سرانجام در سال 922 ه. به دست ترکان عثمانی منقرض شد.

انتقال دانش مسلمین به اروپا

تمدن اسلامی که در پی آمیزش فرهنگ‌های گوناگون ملت‌های مسلمان بنیان‌گذاری شد، پس از چند قرن پویایی و پیشرفت در قرون چهارم، پنجم و ششم هجری به اوج خود رسید. دانشمندان بسیار نوآوری‌های فراوان، تألیفات متعدد، همه و همه از نشانه‌های شکوه تمدن اسلامی بود. کتابخانه‌ها، مساجد و مدرسه‌های بی‌شمار، شهرهای آباد و پرجمعیت، روستاهای پرپرکت و مزارع سرسبز، ارتباطات وسیع، اقتصاد و تجارت پرونق و عوامل دیگر موجب شده بود که قلمرو اسلام آبادترین نقاط جهان باشد و مسلمانان مشعل‌داران تمدن و فرهنگ باشند.

شکوفایی اولیه و اصلی تمدن اسلامی در نواحی شرقی آن یعنی ایران، عراق، شام و نواحی اطراف آنها بود. سپس نواحی غربی جهان اسلام یعنی مصر و شمال آفریقا و اندلس نیز نقش خود را در این تمدن ایفا کردند. بخصوص با تشکیل دولت‌های مقتدر و مستقل امویان اندلس، فاطمیان، ابویان و مملوکان زمینه‌های سیاسی و اقتصادی لازم برای شکوفایی تمدن اسلامی در منطقه مدیترانه و در همسایگی اروپا فراهم گردید. در این زمان که مقارن دوره قرون وسطی یعنی دوران انحطاط تمدن در تاریخ اروپاست. کشورهای اروپایی فاقد زندگی شهرنشینی، وسایل ارتباطی، تجارت، مدارس و صناعت قابل توجه بودند. تمدن اروپایی در مقایسه با رونق اقتصاد و تمدن مسلمانان بسیار ضعیف بود. شهر قرطبه پایتخت امویان اسپانیا دارای 500000 نفر جمعیت و صدها مدرسه و مسجد و کتابخانه و حمام بود. دیگر شهرهای متعدد اندلس نیز تقریباً همین وضع را داشتند. به همین نحو شهرهای مسلمانان در مراکش و تونس مانند فاس و قیروان، و نیز شهرهای اسکندریه و قاهره در مصر آوازه‌ای جهانی داشتند. شهرهای بیت المقدس، حلب، دمشق و انطاکیه در مشرق مدیترانه نیز از قرن‌ها پیش مرکز تمدن و فرهنگ بودند. این در حالی بود که تعداد شهرهای قابل ذکر اروپا در قسمت اعظم قرون وسطی بسیار اندک بود. به علاوه مؤسسات تمدنی و فرهنگی نظیر مدرسه، کتابخانه، بیمارستان و نیز مراکز اقتصادی چون بازار، بندر و... در آنجا رونقی نداشتند؛ به همین جهت در آن روزگار طالبان‌علم و ثروت متوجه جهان اسلام شدند. اصولاً یکی از انگیزه‌های تهاجم صلیبیون به جهان اسلام، آوازه ثروت ممالک اسلامی بود.

جنگهای صلیبی اگر چه در مجموع 200 سال طول کشید اما در عمل بیش از 3/4 (سه چهارم) آن به صلح گذشت. در این فواصل طولانی صلح، (بین مراحل مختلف جنگها) اروپاییان فرصت کافی برای آشنایی با تمدن اسلامی و بهره‌مندی از رونق اقتصادی آن را یافتند. علاوه بر منطقه فلسطین که محل تماس صلیبیون اروپایی با مسلمانان بود، بنادر مصر و شام، و نیز شهرهای مسلمان نشین اسپانیا محل آشنایی وسیع اروپاییان با تمدن اسلامی شده بود. نقش اصلی در این ارتباط را تجار اروپایی بر عهده داشتند. بعضی از کشیشان مسیحی نیز به دور از چشم مقامات کلیسا و به دلیل انگیزه‌های علمی، به دستاوردهای تمدن اسلامی توجه داشتند.

تجار اروپایی از بنادر تونس و مصر و شام کالاهایی چون پارچه و مصنوعات فلزی را خریداری می‌کردند. آنان به خصوص به خرید دارو که مشتریان فراوانی در اروپا داشت، علاقمند بودند. پیشرفت‌های پزشکی مسلمانان و ترقیات آنان در شناخت گیاهان و تولید دارو، توجه اروپاییان را جلب کرده بود. طی این مبادلات اروپاییان اولین بار با کاغذ، باروت و قطب نما و طریقه ساخت و کاربرد آنها آشنا شدند. همراه این گونه کالاهای ویژه‌ها و اصطلاحات زیادی از تمدن اسلامی مورد اقتباس اروپاییان قرار گرفت. بسیاری از اشراف اروپایی استفاده از مصنوعات مسلمانان را وسیله تفاخر و اهل علم نیز به‌کارگیری اصطلاحات و لغات مسلمانان و استفاده از علوم اسلامی را موجب مباهات خویش می‌دانستند.

فردریک دوم پادشاه آلمان از ادیسی جغرافیدان مسلمان درخواست نمود برایش کتابی در جغرافیای جهان بنویسد و او نیز چنین کرد.

دولت موحدون

در سال 524 دولت دیگری به نام موحدون در شمال آفریقا تشکیل شد. آسایش طلبی مرابطون و انحطاط دولت آنان، در میان قبایل بربر شمال آفریقا، ایجاد نارضایتی نمود و باعث پیدایش نهضت دینی جدیدی شد. رهبران نهضت دینی جدید، از آنجا که با اندیشه‌های مغایر با توحید بعضی از بربرها مخالف بودند، به موحدون (موحدان) معروف شدند. فرمانده معروف موحدون، به نام عبد المؤمن توانست با کمک قبایل بربر طرفدار خود، دولت مرابطون را سرنگون و مراکش را تصرف کند. او نیروهایی را به اندلس فرستاد و به مقابله با مسیحیان پرداخت. نیروهای موحدون، اندلس را ضمیمه قلمرو دولت عبد المؤمن نمودند. در سال‌های ضعف مرابطون، مسیحیان بار دیگر به سوی مرزهای مسلمانان پیشروی کرده و دولت‌های کوچک مسلمان نیز احیا شده بودند. سپاهیان موحدون ضمن مقابله با مسیحیان، این دولت‌های کوچک را هم مطیع خویش ساختند و تصرف سراسر اسپانیا حدود 5 سال طول کشید. پس از آن، موحدون متوجه الجزایر و تونس

شدند و این نواحی را نیز تصرف کردند. از آنجا که در این زمان دولت فاطمیان اواخر عمر خود را می‌گذرانند، دست موحدون برای هر اقدامی در شمال افریقا باز شد. دولت بعدی مصر یعنی ایوبیان نیز تا مدتها درگیر جنگ با صلیبیون در فلسطین بود و توجهی به مرزهای خود با موحدون نداشت.

دولت وسیع و قدرتمند موحدون تا یک قرن با نظم و تدبیر، متصرفات خود را در شمال افریقا و اندلس حفظ کرد. این دولت همچنین تلاشهایی برای گسترش اسلام در میان قبایل سیاه پوست جنوب صحرا نیز انجام داد، اما کم کم، از دو سمت تحت فشار قرار گرفت. در ابتدا ایوبیان مصر به سوی غرب پیشروی کردند و این اقدام موجب از دست رفتن طرابلس (لیبی) شد. در همین سمت حکام محلی در تونس نیز فرصت یافتند که خود را مستقل سازند. موحدون سپس در برابر فشار مسیحیان اسپانیا در سال 632 ه. در جنگ لاس ناواس متحمل شکست شدند. در نتیجه این شکست، اندلس کم کم از دست آنان خارج شد و دولت - شهرهای مسلمان بار دیگر قدرت و استقلال خود را احیا کردند.

عقب نشینی از سمت شرق (در برابر ایوبیان) و شمال (در برابر مسیحیان اندلس) قلمرو موحدون را به مراکش و نواحی اطراف آن محدود کرد. ناکامیهای خارجی در داخل قلمرو موحدون، تأثیرات نامطلوبی برجای نهاده بود. بیش از همه، قبایل ناراضی بربر از این شرایط استفاده کردند.

دولت موحدون از ابتدای تأسیس، با کمک قبایل به قدرت رسیده بود و با تشکیل شورایی از قبایل و جلب مشارکت آنان در اداره امور، از همراهی‌شان بهره می‌برد. در اواخر عمر دولت موحدون، قبایل کوهستانی مراکش از آن دولت ناراضی بودند. دولت موحدون نیز اقدامی برای پایان دادن بدین نارضایتی انجام نمی‌داد. به همین دلیل در شورشی که قبایل کوهستانی مراکش انجام دادند، (در سال 667 ه. چراغ دولت موحدون خاموش شد.

دولت ادریسیان در مراکش

دو تن از علویان از پیکار فح جان بدر بردند که یکیشان ادریس بن عبد الله بود که دولت ادریسیان را در مراکش پی‌افکند و آن سرزمین را از قلمرو عباسیان جدا کرد

مؤلف الاستقصا گوید: «ادریس از فح جان ببرد و به مصر رفت برید مصر بدست واضح مولای صالح بن منصور بود که به مسکین معروف بود و دل به شیعه‌گری داشت و چون کار ادریس را بدانست بنهنگاه وی رفت و او را بر اسب بریدبه افریقیه فرستاد. ادریس باقصای افریقیه رفت و بشهر و لیلی فرود آمد و امیر آنجا اسحق ابن محمد مقدم وی را گرمی داشت و بربران را بدعوت وی خواند و نسب وی را با پیمبر و آن فضایل که داشت بر شمرد و بکمک او از اطاعت عباسیان

بدر رفت و چون رشید بدانست که ادریس به کمک واضح تا افریقیه رفته او را بکشت و بردار کرد.

اسحق بن محمد از قبیله خویش و بسیاری قبایل دیگر برای ادریس بیعت گرفت و کار وی بالا گرفت و بر سرزمین پهناوری که از مغرب قیروان تا سواحل اقیانوس امتداد دارد تسلط یافت.

هارون که از خطر ادریس هراسان بود در اندیشه بود سپاهی سوی وی فرستد اما اینکار را نکرد که راهی دراز و سخت بود و یحیی برمکی بدو گفت یکی را بفرستد تا او را به تدبیر بکشد هارون رأی او را پسندید و سلیمان بن جریر را که شماخ لقب داشت و از موالی مهدی بود بفرستاد و نامه‌ای بولایتدار تونس همراه وی کرد تا بتواند از تونس بگذرد و نزد ادریس رود و چون بنزد وی رسید ادعا کرد که طبیب است و دل به شیعه - گری دارد. ادریس مقدم او را پذیرفت و از جمله خاصان خویش کرد که شماخ فرصت قتل وی را به دست آورد گویند در شیشه‌ای پر از بوی خوش بدو زهر داد، و هم گویند مسواک زهرآلود بدو داد که ادریس از ورم لثه و درد دندان نالان بود، و هم گویند که انگور مسموم بدو خوراند به هر حال کار خویش را کرد و فراری شد و نزد ابراهیم بن اغلب رفت و وی را از ماجرا خبر داد و از دنبال او خبر مرگ ادریس رسید و ابراهیم بهارون نوشت و او برید مصر را به شماخ داد.

ادریس دوم 177 - 213

از پس مرگ ادریس کنیز وی باردار بود و یارانش منتظر ماندند تا دو ماه بعد پسری بزاد و نام وی را ادریس کردند. در واقع بنیانگذار دولت ادریسیان او را باید شمرد و چون ادریس دوم یازده ساله شد بربران در ربیع الاول 188 در شهر و لیلی با او بیعت کردند. در آنروز نخست خطبه‌ای خواند و چون از منبر فرود آمد مردم دستش را ببوسیدند و بیعت کردند آنگاه همه قبایل مراکش به بیعت او درآمدند.

بسال 192 ادریس دوم شهر فاس را بنیان نهاد و یکساله بنای آن را پایان برد و پایتخت خویش کرد.

همت ادریس همه متوجه پیکار خارجیان صفری بود که نیروی ایشانرا بشکست و از آن پس سکه بنام خویش زد. وفات ادریس بسال 213 در سی و شش سالگی بود. از پس او محمد بن ادریس امارت یافت و بدوران وی امیران ادریسی راه اختلاف رفتند و عیسی ابن ادریس در شهر آزمور قیام کرد و کسان را به بیعت خویش خواند محمد از قاسم برادر خویش که ولایت طنجه داشت کمک خواست اما او دریغ کرد از برادر دیگر خویش عمر که ولایت تکساس داشت کمک خواست و او به جان پذیرفت و با سپاهی از بربران به پیکار عیسی رفت و او را بشکست و فراری کرد آنگاه وی را عامل برادر خویش کرد و به جنگ قاسم فرستاد و او بر طنجه هجوم برد و قاسم را فراری کرد و همه ولایت بگرفت.

محمد بسال 221 بمرد و علی بن محمد پسرش امارت یافت. هنگام امارت نه ساله بود و حیدره لقب داشت چنانکه میدانیم این لقب از علی بن ابیطالب بود.

مورخان از حوادث دولت علی بن محمد چیزی نگفته‌اند. وی بسال 234 بمرد و یحیی بن محمد برادرش امارت یافت که ابن خلدون درباره او گوید: «یحیی امارت را قبضه کرد و قدرت وی بزرگ شد و دولتش عظمت یافت و آثار دوران وی نیکو بود که فاس آبادانی بسیار یافت و حمامها در آن بساختند و سراهای بازرگانی پی‌افکنند و بیرون شهر باغستان‌ها کردند و مردم از نقاط دور رو سوی آن کردند.»

از پس علی ابن محمد و یحیی برادرش، یحیی دوم بامارت رسید اما روش بد داشت و مردم بشوریدند و او فراری شد و باندلس رفت و همانجا بمرد و عبدالرحمن ابن ابی‌سهل فرمانده شورشیان شهر فاس را بگرفت و همسر یحیی نامهای به پدر خود علی بن عمر ادریس که در سرزمین ریف بود نوشت که بفاس آید و شورش را بخواباند وی بیامد و فاس را بگرفت و امارت از اعقاب محمد بن ادریس برفت که گاه بدست اعقاب عمر بن ادریس بود و گاه به‌دست قاسم بن ادریس. به زودی کار علی بن عمر بن ادریس که علی دوم عنوان داشت استقرار یافت و خطبه بنام او کردند اما دوران وی طولانی نشد و عبدالرزاق فهری خارجی بر او بشورید و علی فراری شد و بدیار فرنگ رفت.

آنگاه مردم فاس کس بنزد یحیی سوم فرستادند و او را بشهر خواندند و چون بیامد با او بیعت کردند و او برای مقابله عبدالرزاق فهری آماده شد و در چند جنگ خارجیان را بشکست و فراری کرد و بسال 292 کشته شد.

مؤلف الاستقصا گوید: «از مرگ یحیی اول که بسال 233 بود تا قتل یحیی سوم که بسال 292 رخ داد در نتیجه آن جنگ‌های که میان ادریسیان و خارجیان رخ نمود وضع دیار آشفته بود و قحط شد و گرانی آمد و مرگ و میر رواجی فوق العاده یافت که از آن پیش کس نظیر آن را بیاد نداشت. بسال 253 در ناحیه عدوه قحطی هول‌انگیز بود و مردم هفت سال پیایی ببلای خشکسالی مبتلا بودند و بسال 267 زلزله‌ای سخت شد که قصرها را بیفکند و سنگ از کوه‌ها فرو ریخت و مردم را از شهرها فراری کرد و سقف‌ها را بریخت و پرندگان از آشیانه‌ها بگریختند و این بلای صعب همه اندلس و دیار عدوه را از تلمسان تا طنجه و از دریای روم تا اقصای افریقیه بگرفت. بسال 276 در اقصای مغرب فتنه‌ها بود و قحط شد چنانکه مردم یکدیگر را بخوردند و بسیار کس از وبا بمرد و تاریخ ادریسیان نیز از این آشوب‌ها مصون نماند تا آنجا که ابن خلدون پیشوای مورخان افریقیه آغاز و انجام حکومت امیران ادریسی این دوران را تعیین کردن نتوانسته است.

یحیای چهارم 292 - 310

از پس قتل یحیای سوم یحیای چهارم امارت یافت، وی معتبرترین امیران ادیسی بود و بعدل و نصف مشهور بود. مردی فقیه و محدث بود. شجاعت و فصاحت و زهد و ورع باهم داشت و هیچیک از امیران ادیسی دورانی با آرامش او و قلمروی بوسعت او نداشتند.

در اواخر قرن سوم که نفوذ فاطمیان در افریقیه بالا گرفت کار ادیسیان نیز سستی گرفت. به سال 300 سپاه مهدی فاطمی به فرماندهی مصالّه بن عبوس بقلمرو یحیی تاخت و بنزدیکی مکناسه وی را بشکست و شهر فاس را محاصره کرد و یحیی بناچار از در صلح درآمد و مالی بداد و خلافت مهدی فاطمی را گردن نهاد و از جانب او ولایتدار فاس شد و خلیفه فاطمی بقیه قلمرو وی را به موسی بن ابی‌العافیه سپرد که در جنگ افریقیه از او دستگیری مؤثر دیده بود بدینسان نفوذ فاطمیان بر ادیسیان مستقر شد و بسال 309 که مصالّه بفاس رفت موسی ویرا بر ضد یحیای چهارم تحریک کرد و او یحیی را بگرفت و اموالش را مصادره کرد و از آندیار تبعید کرد و او سالی چند در ناحیه ریف پیش اقوام خویش بود و بار دیگر موسی وی را بحبس انداخت و از پس بیست سال آزاد کرد که بتونس رفت و بسال 332 در شهر مهدیه بمرد.

حسن بن محمد 310 - 312

وقتی مصالّه یحیی را بگرفت ریحان کتانی را ولایتدار فاس کرد اما ولایت او نپایید و حسن بن محمد ادیسی بر او بشورید و فارس را بگرفت و ریحان را بکشت و مردم اطاعت او کردند و نفوذش بر اطراف استقرار یافت و جنگ موسی بن ابی‌العافیه را آماده شد و بسال 312 در یکی از جنگها کشته شد و طومار ادیسیان پیچیده شد و موسی همه قلمرو ایشان را بگرفت و اطاعت فاطمیان کرد.

دولت مرابطون

در سال 448 یعنی در همان زمانی که دولت - شهرهای مسلمان اندلس زیر فشار مسیحیان اسپانیایی قرار گرفته بودند، در شمال افریقا و در میان قبایل بربر، جنب و جوش تازه‌ای آغاز شده بود. این جنب و جوش در اصل بر اثر آزادی آنان از اطاعت دولت‌های منطقه بود. دولت فاطمی مصر در این زمان با دولت بنی حماد در الجزایر، در گیر کشمکش بودند؛ در نتیجه قبایل بربر ساکن صحرا و نیز نواحی دور - دست مغرب (مراکش) فارغ از سلطه هر حکومتی بودند. این فراغت مصادف با پیدایش تعدادی رهبر دینی پرشور در میان بربرها بود. بربرها که قبل از آن با قبول رهبری رؤسای عرب در منازعات سیاسی و دینی شمال افریقا وارد می‌شدند، اکنون خوددارای رهبرانی دینی شدند. انگیزه‌های دینی و

روح‌آزادمنشی و ساده‌زیستی، از بربرها مجاهدانی پرشور ساخته بود. رهبران بربر در قدم اول از این مجاهدان برای گسترش اسلام در میان قبایل سیاه پوست کافر در جنوب صحرای افریقا استفاده کردند. در جریان گسترش اسلام در میان سیاهان، نهضتی در بین بربرها به وجود آمد که مرابطون نامیده شده است. مرابط به معنای جنگجوی مرزنشین است آغاز حرکت سیاسی مذهبی آنان توسط فردی بنام "محمد یتفاوت" برمی‌گردد که همه قبایل را متحد ساخت. داماد او بنام "یحیی بن ابراهیم کدالی" فعالیت‌های او را ادامه داد و به تبلیغ احکام اسلام در بین قبیله خود پرداخت. وی از فقیه جوانی به نام "عبدالله بن یاسمین" کمک گرفت و برای او رباطی ساخت، تا در آن جا به تبلیغ و هدایت افراد این قبایل بپردازد. بعد از مدتی گروهی شکل گرفت، که از هر حیث به عبدالله سر سپرده بودند.

نهضت سیاسی و دینی مرابطون پس از موفقیت‌های اولیه در جنوب صحرا، متوجه شمال شد و فرمانده آنان به نام یوسف بن تاشفین مراکش را تصرف کرد و دولت قدرتمندی به وجود آورد.

چون آوازه مرابطون به گوش مسلمانان اسپانیا رسید، از آنان در برابر مسیحیان کمک خواستند. یوسف بن تاشفین نیز با سپاهیان خود به کمک آنان شتافت. او در سال 479 ه. در جنگ زلاقه توانست آلفونس پادشاه مسیحی را شکست دهد. دلاوری و ایستادگی مرابطون در این جنگ، شور و شوق بسیاری در مسلمانان اندلس به وجود آورد. در نتیجه آنان نیز به مرابطون پیوستند و طی چندین جنگ مسیحیان اسپانیایی را وادار به عقب نشینی کردند.

پس از عقب راندن مسیحیان، یوسف - بن تاشفین به شمال افریقا بازگشت، اما چون مسیحیان حملات خود را از سر گرفتند و مسلمانان اندلس مجددا تقاضای کمک کردند، مرابطون بار دیگر عازم آن سرزمین شدند. این بار پس از عقب راندن مسیحیان، مرابطون در اندلس باقی ماندند و به مطیع ساختن دولت - شهرهای آن سرزمین اقدام کردند. بعضی از این دولت‌ها، مقاومت‌های سختی از خود نشان دادند، اما سرانجام مجبور به اطاعت شدند. فرمانروایان شهرهای اندلس اگر چه به وسیله مرابطون از خطر دشمنان مسیحی خود نجات یافته بودند، اما از اینکه مرابطون استقلالشان را سلب کرده بودند، رضایتی نداشتند. مرابطون هم که به دلیل پرورش در صحرا شجاع و صبور بودند، کم کم بر اثر زندگی در شهرهای خوش آب و هوای اندلس و بهره‌مندی از زندگی راحت، به گروهی آسایش طلب تبدیل شدند.

آسایش طلبی مرابطون در مدت کوتاهی دولت مقتدر آنان را ضعیف کرد. آنان دیگر سد محکمی در برابر مسیحیان اسپانیایی نبودند. در شمال افریقا هم دولت‌های کوچک، کم کم بر قدرت خود افزودند. ساکنان شهرهای اندلس نیز به مقاومت در برابر آنان دست زدند. از آنجا که مرابطون علاوه بر ساکنان مسلمان این شهرها، بر مسیحیان و یهودیان نیز

فشار وارد می‌کردند، بنابراین همه ساکنان شهرهای اندلس از هر قوم و مذهبی که بودند با آنان به مخالفت برخاستند و برای تجدید استقلال خود تلاش کردند. در چنین شرایطی دولت مرابطون در برابر نهضت جدید بربرهای شمال آفریقا موسوم به موحدون از پای درآمد و حیات آن به پایان رسید.

دولت بنی اغلب در تونس 184 - 296

تأسیس دولت اغلبیان از آنجا بود که رشید میخواست در تونس قدرتی مستقر باشد تا بربران را تنبیه کند و ادریسیان را از حمله به قلمرو عباسیان باز دارد. ابراهیم که بر دیار زاب حکومت داشت از هارون خواست که حکومت تونس را بدو واگذارد و آن صد هزار دینار را که هر ساله از خراج مصر برای او می‌فرستادند نگیرد. به علاوه هر سال چهل هزار دینار ببغداد فرستد هرثمه بن اعین که در حکومت آفریقیه عقل و کفایت ابراهیم را دیده بود برشید گفت این تقاضا را بپذیرد و بسال 184 ابراهیم ولایتدار تونس شد.

وی مردی شجاع و عاقل بود لیث بن سعد که در مصر استاد ابراهیم بود و فقه و حدیث بدو میآموخت چون هوشیاری وی را بدید گفت: «این جوان اهمیتی مییابد» و شافعی درباره وی گفته بود: «از مالک به کار فقه داناتر است اما یارانش مذهب وی را رواج نمی‌دهند.» پیشگویی لیث محقق شد که ابراهیم وقتی به حکومت رسید شایستگی نشان داد و به سال 185 در سه میلی قیروان شهری بنیان نهاد و نام آن را عباسیه کرد و کسان و خادمان و معتمدان خویشرا بدانجا برد و گوئی این نام را به شهر داد تا نشان وفای وی به خلافت بغداد باشد.

اما فتنه‌های آفریقیه خاموش شدنی بود. یکی از عربان مقیم تونس حمدیس نام بسال 186 بر ابراهیم بشورید و او عمران بن مخلد را با سپاهی بزرگ فرستاد تا حمدیس و سپاهش را بشکست و ده هزار کس از ایشانرا بکشت، حمدیس نیز کشته شد. بسال 189 در طرابلس که تابع تونس بود فتنه شد که مردم آنجا از سفیان بن مضا ولایتدار خویش کینه داشتند سفیان برای چهارمین بار ولایتدار طرابلس شده بود. شورشیان وی را از خانه‌اش براندند و تا مسجد تعاقب کردند و در آنجا یارانش را بکشتند و وی را سوی قیروان باز گردانیدند و ابراهیم بن سفیان تمیمی را ولایتدار خویش کردند اما او بر کارها مسلط نتوانست شد که میان بربران و عربان نزاعی سخت بود. ابراهیم سپاهی به طرابلس فرستاد و شورشیان را بقیروان برد اما از ایشان در گذشت.

اما فتنه طرابلس آرام نشد. ابن اثیر گوید که مردی بنام ابا عصام با گروهی بسیار بشورید و ابراهیم بن اغلب برایشان تسلط یافت و ولایت این دیار را بفرزند خود عبد الله داد که از بربران رنج بسیار دید و ناچار از شهر بیرون شد و آرامش

فتنه جویان را بمال خرید. از اینرو ابراهیم بقای فرزند خویشرا در آن دیار پرآشوب مناسب ندید و برای پنجمین بار سفیان بن مضا را ولایتدار کرد که بربران هواره بر او بشوریدند و شهر را بگرفتند و دیوارها را ویران کردند و ابراهیم بار دیگر فرزند خویش را با سیزده هزار کس فرستاد تا بربران را بشکست و گروهی بسیار از آنها را بکشت و طرابلس را گرفت و حصار شهر را از نو ساخت از آن پس عبد الوهاب بن عبد الرحمن بربران را فراهم آورد و به پیکار اغلییان ترغیب کرد و عبد الله در آن سرزمین همچنان با ایشان به پیکار بود تا پدرش بمرد و امارت بدو رسید و ناچار با بربران صلح کرد که شهر و دیار از عبد الله باشد و هر چه جز آن هست از عبد الوهاب.

ابراهیم بن اغلب که از طرابلسیان بیمناک بود از ادریسیان نیز آسوده نبود که بیم داشت بر ضد وی دست به پیکار زنند و چون بدو خبر دادند که ادريس بن ادريس نیروی فراوان یافته قصد پیکار او کرد اما یارانش این رای را نپسندیدند و گفتند تا با تو کاری ندارد با او کاری نداشته باش. ادريس نیز نامه‌ای ملایم نوشت و تقاضا کرد از دشمنی باز آید و از خویشاوندی که با پیمبر داشت یاد کرد و ابراهیم از پیکار بازماند. عبد الوهاب پاشا در کتاب خلاصه تاریخ تونس گوید «ابراهیم بن اغلب در عباسیه پایتخت ولایت خویش فرستادگان شارلمانی را پذیرفت» از این قرار کار ابراهیم سخت بالا گرفته بود که شارلمانی بی واسطه خلیفه عباسی با او رابطه مییافت.

عبد الله اول 196 - 201

ابراهیم بن اغلب از پس خویش ولایت را بابو العباس عبد الله داده بود و چون بسال 196 بمرد عبد الله در طرابلس به پیکار بود و برادرش زیاده الله عهده‌دار امور شد و بنام او از خویشتن و همه خاندان و کسان بیعت گرفت و بیعت‌نامه را بنزد وی فرستاد عبد الله بسال 197 بتونس بازگشت، زیاده الله ولایت را بدو سپرد و چون امین به بغداد مقتول شد و خلافت به مأمون رسید عبد الله را به ولایتداری واگذاشت، عبدالله مردی بدرفتار بود و با کسان خویش رفتاری نکوهیده داشت. ابن عذاری گوید: چون از طرابلس بازگشت برادرش به استقبال رفت و ولایت را بدو داد اما عبد الله با او رفتاری ناشایسته کرد و اطرافیان خود را باهانت وی واداشت اما برادر پیوسته احترام او میکرد و اهانت‌ها را ندیده می‌گرفت. در کار خراج نیز ستم پیشه کرد و بر هر جریب هیجده دینار خراج بست. رفتارش با کسان ظالمانه و خشن بود و پند پارسایان را گوش نمی‌کرد گویند وقتی حفص بن حمید صالح با تنی چند از پارسایان از جزیره بتونس شدند و به نزد عبد الله رفتند و وی را در کار دین و مصالح مسلمانان پند دادند اما عبد الله بی‌اعتنائی کرد و مغموم برفتند و رو سوی قیروان کردند و چون به نیمه راه رسیدند: «حفص گفت از مخلوق نومید شدیم اما از خالق نومید نشویم از خدا بخواهید که ستم وی را از

مسلمانان بردارد. اگر فرصت دعا یافتیم فرصت استجابت هست. پس همگی وضو گرفتند و به جماعت نماز کردند و از خدا خواستند تا ستم عبد الله را از مسلمانان بردارد. گویند قرحه‌ای زیر گوش وی برآمد و روز ششم او را بکشت. کسانی که در غسل وی حاضر بودند گفتند که پنداشتیم بنده‌ای سیاه بوده است. «

این حکایت اغراق‌آمیز نشان می‌دهد که عبد الله با رفتار خویش چنان کینه کسان را برانگیخته بود که رفتار بد او را موضوع افسانه‌ها کردند.

زیاده الله اول 201 - 223

زیاده الله که دوران حکومتش از همه اغلبیان درازتر بود چون برادر خویش مردی ستم‌پیشه بود. بدوران او فتنه‌ها بود و کوشش‌ها کرد تا جزیره ساردنی را بگشاید. جزیره سیسیل را بگشود و بقلمرو اسلام آورد. زیاده الله شش سال به آرامش حکومت کرد تا به سال 207 زیاد بن سهل معروب باین سیسیلی بر او بشورید اما شکست خورد و با یاران خویش فراری شد. سال بعد منصور بن نصیر طنبدی سربرداشت و زیاده الله سپاهی بفرماندهی محمد بن حمزه بدفع او فرستاد که از منصور شکست خورد و دو تن از خویشان زیاده الله نیز کشته شدند و او بار دیگر وزیر خود اغلب بن عبدالله را با سپاه بسیار فرستاد و سپاه را بدرقه کرد و فرمانده سپاه را تهدید کرد که اگر شکست خوردند یا منصور از چنگشان گریخت خون همه را می‌ریزد این تهدید مایه فیروزی نشد اما شکست خوردگان که از عاقبت خویش بیمناک بودند به عباسیه بازنگشتند و از اطاعت بدر رفتند و به منصور پیوستند و چند شهر را بگرفتند.

بار دیگر کار تونس به آشوب کشید و نزدیک بود رشته از دست زیاده الله بدرود که با خشونت و ستم همه را آزاده بود خطر منصور بزرگ شد و رو سوی قیروان کرد و شهر را محاصره کرد زیاده الله در چند جنگ او را بشکست و بعقب نشینی وادار کرد. میخواست مردم قیروان را مجازات کند اما خیراندیشان پندش دادند آنگاه برادرزاده خود محمد بن عبد الله اغلب را به شهر سبیه فرستاد که شکستی رسوا خورد و این شکست منصور را جسور کرد و بار دیگر قیروان را محاصره کرد و زیاده الله را که دولتش به ضعف می‌رفت و فقط بر چند شهر تونس تسلط داشت به سختی نگران کرد. فتنه منصور از سال 209 تا 211 دوام داشت و عاقبت در نتیجه اختلافی که میان منصور و سردار وی عامر بن نافع رخ داد نیروی وی بشکست و فراری شد و فتنه او که نزدیک بود دولت اغلبیان را منقرض کند از پیش برخاست.

فتح جزیره سیسیل

جزیره سیسیل بسال 212 بدوران خلافت مأمون به دست زیاده الله گشوده شد. مسلمانان از روزگار معاویه برای فتح این جزیره کوشش آغاز کردند و عبد الله بن قیس فزاری از جانب معاویه بن خدیج ولایت‌دار افریقیه مأمور فتح آنجا شد اما کاری نساخت و مسلمانان بر سیسیل دست نیافتند. نویری گوید که محمد بن ادریس انصاری به دوران یزید بن عبد الملک سیسیل را بگشود و غنائم فراوان گرفت و از پس او بشر بن صفوان کلبی در ایام هشام بن عبد الملک بسال 109 بگشودن آن رفت و نیز حبیب بن ابی عبیده بسال 122 سر فتح آن داشت و بر سیراکوز که در کناره شرقی جزیره است تسلط یافت و با غنائم بسیار به افریقیه برگشت. از آن پس عبد الرحمن به سال 130 به فتح جزیره رفت اما تا دوران اغلبیان قدرت مسلمانان در آنجا استقرار نیافت.

قضیه فتح سیسیل چنان بود که امپراتور روم شرقی قسطنطین نامی را ولایت سیسیل داد و وی یکی از کسان خویش را بنام یوفیموس با چند کس به غارت سواحل افریقیه فرستاد امپراتور از اینکار خشمگین شد که شنید راهبه‌ای را از یکی از دیرهای ساحلی ربوده‌اند و قسطنطین که از خشم امپراتور بیمناک بود بسیراکوز گریخت و بر حاکم جزیره بشورید و چون از تعقیب امپراتور هراسان بود و توان مقاومت او نداشت به زیاده الله امیر تونس توسل جست و فتح سیسیل را در نظر وی آسان وانمود وی نیز سپاهی با صد کشتی به فرماندهی اسد بن فرات قاضی قیروان به سیسیل فرستاد.

چون سپاه تونس به سیسیل رسید جنگ میان مسلمانان به همدستی یوفیموس با حاکم جزیره در گرفت و حاکم رومی جزیره شکست خورد. مسلمانان در پیکار جزیره رنج فراوان بردند و در چند جنگ شکست خوردند و اسد بن فرات سردار ایشان در محاصره سیراکوز به قتل رسید که محمد بن ابی الجواری را سردار خویش کردند.

یوفیموس نیز خیانت کرد که او را بکشتند و با وجود توفیق‌های نخستین پیشروی در جزیره میسرشان نشد تا یک‌دسته کشتی که از آندلس به فرماندهی توغلوش بجنگ رومیان می‌رفت به آنجا رسید و مسلمانان به کمک آن بر بعضی شهرهای جزیره تسلط یافتند اما بترک آن ناچار شدند که وبا در ایشان افتاد و فرمانده اندلسی و بسیاری از مسلمانان بمردند و اندلسیان راه دیار خویش گرفتند و این به سال 215 بود.

محاصره شهر پالرم دو سال طول کشید تا بسال 216 گشوده شد بسال 219 مسلمانان سوی قصریانه رفتند اما بر آن تسلط نتوانستند یافت و ناچار سوی شهرهای دیگر رفتند و همچنان در جزیره بودند تا بسال 223 زیاده الله بمرد و مسلمانان با همه مددی که پیوسته از تونس می‌رسید بر همه جزیره تسلط نیافته بودند آخرین محلی که به تصرف مسلمانان در آمد سیراکوز بود که بدوران ابراهیم اغلبی به سال 264 گشوده شد.

محمد اول 226 - 242

چون زیاده^۱ الله بمرد برادرش ابو عقال که سومین فرزند ابراهیم بن اغلب بود امارت یافت. ابو عقال رفتاری نکوتر از دو برادر داشت به عاملان خویش عطایای فراوان داد و دستشانرا از رعیت کوتاه کرد و شراب را در قیروان ممنوع کرد و خریدار و فروشنده آن را مجازات داد. بدوران وی جز آن فتنه که بربران کردند و بدست عیسی بن ریعان ازدی آرام شد حادثه مهمی نبود. ابو عقال بسال 226 در 53 سالگی بمرد و ابوالعباس محمد اول بجایش نشست. دوران امارت ابوالعباس (226 - 242) که از همه اغلبیان درازتر بود حوادث بسیار داشت و مهمتر از همه آن بود که برادرش احمد قدرت امارت را از او بگرفت و عنوانی برای او بیش نگذاشت و این تا چند سال دوام داشت، عاقبت احمد را بگرفت و به زندان کرد و هنوز از فتنه برادر فراغت نیافته بود که سالم بن غلیون از زاب بشورید که محمد او را از آن ولایت عزل کرده بود و راه مخالفت رفت و قصد قیروان کرد. محمد به پیکار او رفت و نیرویش را بشکست و او را بکشت، و هم به سال 224 عمرو بن سلیم تجیبی قیام کرد و فتنه او دو سال دوام داشت، محمد نیرویش را بشکست و او را بکشت و شهر تونس را از کسانش پس گرفت. و چون از این فتنه فراغت یافت نیرویی برای استیلا بر جزیره سیسیل فراهم کرد و باین پیکار عنوان جهاد ضد روم داد و عباس بن فضل فزاری را برای ختم کار جزیره فرستاد و او از سال 237 تا 247 بقیه شهرهای سیسیل بگشود. اما بیشتر شهرهایی را که گشوده بود به دست رومیان رها کرد. پیکار مسلمانان در این جزیره چنانکه گفته‌اند سیال و غیر ثابت بود.

بسال 242 محمد بن اغلب بمرد و از پس وی پسرش ابوابراهیم امارت یافت و تا سال 249 ببود. وی مردی نیک سیرت بود و با وجود خردسالی روش عدل و انصاف داشت و شبان شعبان و رمضان شمع به دست از قصر قدیم برون می‌شد و چهارپایان با بارهای درهم همراه داشت و به مستمندان می‌داد تا به مسجد جامع قیروان می‌رسید و مردمان بر او انبوه می‌شدند دعایش می‌گفتند.

از پس احمد برادرش زیاده^۲ الله دوم امارت یافت اما دوران وی یکسال بیش نبود، از پس او به سال 250 محمد امارت یافت، وی را ابوالغرائیق لقب دادند که به شکار غرائیق دلبستگی فراوان داشت تا آنجا که با خرج سی‌هزار مثقال طلا قصری با شکوه ساخته بود و آنجا را شکارگاه خویش کرده بود. غرائیق مرغی است سیاه و سپید که در نواحی گرمسیری فراوان یافت می‌شود و به احتمال قوی همان درناست که شکارچیان به شکار آن رغبتی بسیار دارند.

بدوران ابوالغرائیق حوادث مهم نبود تنها کوشش اغلبیان را در کار فتح سیسیل دنبال کرد و چند کس را به ولایت جزیره

فرستاد که بعضی‌شان در نتیجه تصادمها که میان عربان و رومیان بود و بعضی دیگر در نتیجه تعصب مذهبی که آتش آن را دامن می‌زدند کشته شدند. ابن عذاری مورخ معروف گوید که میان مسلمانان و رومیان از سال 255 تا 259 جنگ بود که مسلمانان کوشش داشتند شهر سیراکوز را بگیرند و به جنوب ایتالیا دست‌اندازی کنند.

ابوالغرائق بسال 261 بمرد، دوران وی قرین مستعین و معتز و مهتدی و معتمد عباسی بود و همگان او را در ولایت خویش باقی گذاشتند که رسم چنین بود و خلیفگان عباسی در افریقیه جز به نام نفوذی نداشتند.

ابراهیم دوم و زیاده الله سوم 261 - 296

دوران ابراهیم دوم از همه اغلبیان درازتر بود. در ایام وی شهر رقاده بنا شد (263) و سیراکوز به دست مسلمانان افتاد (274) و هم در آن جنگ که عباس بن طولون بافریقیه درانداخت مغلوب بازگشت.

ابن عذاری تفصیل جنگ را نقل می‌کند که عباس طولونی که جویای نام بود به فکر افتاد از اطاعت پدر برون رود و افریقیه را بگشاید، یاران وی ابراهیم دوم اغلبی را سخت ضعیف وانمودند و عباس نامه بدو نوشت که خلیفه بغداد فرمان افریقیه به من داده باید فرمان بردار شوی و نام خلیفه را بر منبر یاد کنی و به استقبال من آیی و به نیابت من امارت کنی آن‌گاه با سپاه راهی شد و تا شهر لبده رفت، عامل شهر به پیشواز وی آمد و احترام کرد، عباس مغرور شد و او را بگرفت و بگفت تا شهر را چپاول کنند و مردم را بکشند و زنان را به اسارت گیرند، مردم از الیاس بن منصور پیشوای خارجیان اباضی که به شهر نفوسه مقام داشت کمک خواستند و چون فرستاده عباس بنزد الیاس رفت و او را باطاعت خواند الیاس پاسخ داد: «به این پسرک بگو اکنون تو از دیگر کفار به من نزدیکتری و جهاد تو واجب است که از اعمال قبیح تو چیزها شنیده‌ام.» و دوازده هزار کس به جلوگیری عباس فرستاد، ابراهیم اغلبی نیز سپاهی فرستاد که عباس را بشکستند و او سوی برقه فراری شد.

ابراهیم مردی عادل و دوراندیش بود، امنیت را مستقر کرد و اهل فساد را بکشت هر هفته دو روز در مسجد قیروان باستماع شکایت‌ها می‌نشست و داد مردم میداد بنیکوکاری دلبسته بود هرچه داشت صدقه می‌داد و همه املاک خویش را وقف کرد، در سکه‌شناسی دقت نظری عجیب داشت، مرگ وی بسال 289 بود.

از پس او عبد الله پسرش امارت یافت اما بیش از نه ماه نماند و به دست غلامان خویش کشته شد. گویند این کار به تلقین زیاده الله پسرش انجام شد که در حبس پدر بود زیرا بدو گفته بودند که زیاده الله سر قیام دارد.

زیاده الله آخرین امیر اغلبی است که در تونس حکومت کرد، بدوران کوشش ابوعبد الله شیعی برای بسط نفوذ فاطمیان

آغاز شد و بسیار شهرها را بگرفت، زیاده‌الله ایام را به عیاشی می‌سپرد و اطرافیان وی دلبسته رواج مذهب شیعه بودند و در نهان برای سقوط اغلییان و توفیق فاطمیان کار کردند، به سال 281 فاطمیان بر سراسر مناطق غربی قیروان که بزرگترین شهر افریقیه بود تسلط داشتند.

ابن عذاری گوید: «وقتی زیاده‌الله بدانست که ابوعبدالله شیعی بشهر رقاده رسید (296) و مردم گریخته‌اند آنچه سبک وزن و سنگین قیمت داشت برداشت و زن و فرزند بگذاشت و بگریخت و بدینسان دولت اغلییان بر افتاد و جز نامی از آن در متون نماند.»

مجموعه تست :

1- لقب پادشاهان معینی در آغاز تکوین دولت چه بود و محققان حکومت معین را چه نوع حکومتی می‌دانند؟

- 1- کبیر، شورایی 2- مزواد، شورایی 3- مزواد، مطلقه 4- کبیر، مطلقه

2- فرود مجمع کدام دولت بود و به چه چیزی تشبیه شده است؟

- 1- معین، دارالندوه مکه 2- سبا، دارالندوه 3- حمیر، دارالندوه 4- حیره، دارالندوه

3- اصلی ترین درآمد شهروندان معینی چه بود؟

- 1- کشاورزی 2- دامداری 3- تجارت 4- کشاورزی و دامداری

4- سد مارب در چه دوره‌ای از تاریخ حکومتی سبائیان ساخته شد و توسط چه کسانی ساخته شد؟

- 1- دوره چهارم، ذوریدان 2- دوره سوم، ملک سبا 3- دوره دوم، پادشاهان 4- دوره اول، مکرب‌ها

5- تجارت دریایی میان مصر و هند تحت تسلط کدام یک از این دولت‌ها بود؟

- 1- معین 2- حضر موت 3- سباء 4- حمیر

6- کدام دولت به کشور قصرها معروف است؟

- 1- یمن 2- سباء 3- مارب 4- معین

7- واقعه اخدود مربوط به چه واقعه‌ای است؟

- 1- تعصب مذهبی ذنواس 2- قتل عام مسیحیان نجران

- 3- جنگ‌های قبیله‌ای 4- جنگ میان سباء و حمیر

8- علل مهاجرت قبایل جنوبی عربستان به شمال چه بود؟

- 1- افزایش و انباشت جمعیت

- 2- انحطاط تجارت جنوب و جاذبه‌های اقتصادی و معیشتی شمال

- 3- خرابی سد مارب

- 4- همه موارد

9- بارزترین نمونه تداوم سنن عربی در فرهنگ اسلامی چه بود ؟

1- خصایص بشری خدایان 2- شیوه های اقطاع

3- وقف 4- مورد 2 و 3

10- بار اصلی زحمت تولید محصولات در زمین های اقطاعی بر عهده چه کسانی در عربستان جنوبی بود ؟

1- بردگان 2- روستاییان و زارعین

3- زارعین 4- 1 و 2

11- مخلاف دارای چه بود ؟

1- حکومت استان داری 2- ریاست قبیله

3- رئیس بخشهای استان 4- مورد 2 و 3

12- تعداد یهودیان در کدام قسمت عربستان بیشتر از دیگر جاها بود ؟

1- یمن 2- حجاز 3- شام 4- نجد

13- چه کسی و در چه سالی سرزمین نبط را تصرف کرد ؟

1- تراژان، 105 میلادی 2- تراژان، 160 میلادی

3- والی سوریه، 106 میلادی 4- والی سوریه، 160 میلادی

14- معروفترین واقعه میان ایرانیان و حیره پس از مرگ نعمان چه بود ؟

1- جنگ ذوقار 2- از دست رفتن حیره

3- جنگ حسر 4- قدرت یافتن قبیله بکرین وائل

15- یوم بنی حلیمه چه جنگی بود ؟

1- بین کندیان و غسانیان 2- بین حیربان و غسانیان

3- بین حیره و حمیر 4- بین عنان و حمیر

16- مکه قبل از بعثت پیامبر چگونه ترکیبی بود ؟

1- حضری 2- بدوی

3- نیکمه حضری و نیمه بدوی 4- نیمه حضری و بدوی

17- سابقین به چه کسانی می گفتند؟

1- خدیجه، علی، زید بن حادثه

2- ابوبکر، عثمان، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص

3- ابوبکر و عثمان و علی

4- مورد 1 و 2

18- بیعت عقبه اولی در چه سالی روی داد و تعداد نفرات که با پیامبر بیعت کردند چند نفر بودند ؟

1- سال یازدهم بعثت، 6 نفر

2- سال دوازدهم بعثت، 12 نفر

3- سال سوم قبل از هجرت، 12 نفر

4- سال دوم قبل از هجرت، 6 نفر

19- بیعت دوم عقبه در چه سالی بود و چه نام داشت ؟

1- سال سیزدهم، بیعت الحرب

2- سال سیزدهم، بیعت نسا

3- سال دوازدهم، بیعت الحرب

4- سال دوازدهم، بیعت نسا

20- قرآن چه کسانی را منافقین نامیده است ؟

1- کسانی از شهر یثرب که مخالف اسلام بودند و جرأت تظاهر نداشتند وی در نهان دشمنی می کردند.

2- کسانی از اهالی یثرب که با اسلام مخالف بودند و از آنجا مهاجرت کردند.

3- کسانی از اهالی مکه پنهانی بر ضد پیامبر توطئه می کردند.

4- کسانی از اهالی مکه که باعث هجرت پیامبر از مکه به مدینه شدند.

21- تغییر قبله در چه سالی و در کدام مسجد اتفاق افتاد ؟

1- دوم هجرت، مسجد قبا

2- دوم هجرت، مسجد بنی سلمه

3- سوم هجرت، مسجد قبا

4- سوم هجرت، مسجد بنی سلمه

22- نخستین طایفه یهودی که مورد تعقیب پیامبر و مسلمانان قرار گرفتند کدام طایفه بود ؟

1- بنی قریظه

2- بنی نضیر

3- بنی قینقاع

4- 1 و 2

23- غزوه احد در چه سالی روی داد و سرانجام آن چه شد ؟

- 1- سال سوم هجرت، شکست قریش
- 2- سال سوم هجرت، شکست مسلمانان
- 3- سال چهارم هجرت، شکست قریش
- 4- سال چهارم هجرت، شکست مسلمانان

24- حکم تحریم خمر در کدام غزوه اعلام شد ؟

- 1- غزوه بدر
- 2- غزوه احد
- 3- غزوه بنی نضیر
- 4- غزوه سویف

25- در کدام غزوه جریان افک پیش آمد ؟

- 1- بدر
- 2- بنی نضیر
- 3- ذات الرقاع
- 4- بنی مصطلق

26- طلقا به چه کسانی اطلاق شد و بعد از چه قضیه ای بود ؟

- 1- اهالی مکه، پس از فتح مکه توسط پیامبر
- 2- اهالی مکه، پس از اسیر شدن ایشان
- 3- یهودیان اطراف مدینه، پس از اسارت آنها
- 4- یهودیان اطراف مدینه، پس از شکست آنها در جنگ و آزادی آنها به واسطه دادن نیمی از محصولاتشان

27- سنه الوفود به کدام سال اطلاق می شود ؟

- 1- هفتن هجری
- 2- هشتم هجری
- 3- نهم هجری
- 4- دهم هجری

28- انبا به چه کسانی گفته می شد ؟

- 1- ایرانی های یمن
- 2- بندهای ایرانی در عربستان
- 3- ایرانیان مقیم در عربستان جنوبی
- 4- همه موارد

29- کدام یک از وقایع زیر در سال دهم هجرت اتفاق نیفتاده است ؟

- 1- مسلمان شدن ابنا یمن
- 2- حجة الوداع
- 3- غدیر خم
- 4- غزوه تبوک

30- نخستین کار ابوبکر بعد از اینکه خلیفه شد چه بود ؟

- 1- جنگ با پیامبران دروغین
- 2- جنگ با یهودیان
- 3- تجهیز لشکر اسامه
- 4- سرکوب مخالفان داخلی

31- کدام یک از پیامبران دروغین مسلمان شد ؟

- 1- مسیله
- 2- طلیحه
- 3- سجاح
- 4- هر سه مورد

32- کدام یک از خلفای راشدین را خلیفه رسول الله می نامیدند ؟

- 1- ابوبکر
- 2- عمر
- 3- عثمان
- 4- علی

33- جنگ نهالوند در چه سالی رخ داد و به چه دلیل آن را فتح الفتوح می گویند ؟

- 1- 21 هجری - زیرا این جنگ بزرگترین جنگ اعراب با ایرانیان بود.
- 2- 21 هجری - زیرا با این فتح راه تصرف آسیای میانه به روی مسلمانان باز شد.
- 3- 16 هجری - زیرا این جنگ بزرگترین جنگ اعراب با ایرانیان بود.
- 4- 16 هجری - زیرا اعراب در این جنگ تیرانیان را به سختی شکست دادند.

34- در زمان عمر عطایا بر چه اساسی بین مسلمانان تقسیم شد ؟

- 1- سابقه مسلمان شدن
- 2- درجه نزدیکی به پیامبر
- 3- تلاش بیشتر در جنگها
- 4- مورد 1 و 2

35- غازیان اسلام اولین بار در زما خلیفه قدم در خاک اروپا نهادند ؟

- 1- ابوبکر
- 2- عمر
- 3- عثمان
- 4- علی

36- اخباریوون مخالفان عثمان را چه می نامیدند ؟

- 1- شیعه
- 2- سبائیه
- 3- غلاط
- 4- منافقین

37- جنگ نهراون با چه کسانی بود و در چه سالی روی داد ؟

- 1- خوارج، 38 هجری
- 2- مارقین، 37 هجری
- 3- خوارج، 36 هجری
- 4- مارقین، 36 هجری

38- این حرف از کیست و خطاب به چه کسی است ؟ قلب‌های مردم با توست و شمشیرهای آنها علیه توست.

- 1- عبدالله بن زبیر، امام حسین
- 2- عبدالله بن عباس، امام حسین
- 3- فرزددق ، امام حسین
- 4- عبدالرحمن بن ابوبکر، امام حسین

39- نخستین سکه اسلامی توسط چه کسی و در چه سالی زده شد ؟

- 1- مروان بن بن حکم، 65 هجری
- 2- عبدالملک بن مردان، 74 هجری
- 3- عمر، 17 هجری
- 4- عثمان، 28 هجری

40- کدام یک از اقدامات زیر از کارهای عمر بن ابدالعزیز نیست ؟

- 1- برگرداندن فدک به بنی فاطمه
- 2- غزوات را تعطیل کرد.
- 3- سب علی را ممنوع کرد.
- 4- سکه پولی اسلامی را رواج داد.

41- قیام زید بن علی بن حسین در کجا و در چه سالی روی داد ؟

- 1- کوفه، 122 هجری
- 2- خراسان، 125 هجری
- 3- کوفه، 125 هجری
- 4- خراسان، 122 هجری

42- چه کسی لقب وزیر آن محم را داشت ؟

- 1- ابوسلمه خلال
- 2- یحیی برمکی
- 3- فضل بن سهل
- 4- فضل بن ربیع

43- دماوند و طبرستان در زمان کدام خلیفه فتح شدند ؟

- 1- سفاح
- 2- منصور
- 3- عمر بن عبدالعزیز
- 4- مرثان حمار

44-مبینه طرفداران چه کسی بودند ؟

- 1- مقنع 2- یوسف ابنت ابراهیم 3- زید بن علی 4- علی بن زید

45-نخستین دانشگاه در اسلام توسط چه کسی ایجاد شد و چه نام داشت ؟

- 1- منصور دوانیقی – بیت الحکمه 2- مأمون – بیت الحکمه
3- هارون رشید – بیت الحکمه 4- هادی – بیت الحکمه

46-اعمال زیر از اقدامات کدام خلیفه عباسی است ؟ تعقیب شیعیان، ممنوعیت بحث درباره قرآن، خراب کردن قبر

امام حسین

- 1- منصور دوانیقی 2- هادی 3- هارون 4- متوکل

47-قیام صاحب الزنج در کجا و در چه سالی روی داد ؟

- 1- بصره، 254 2- بصره، 256 3- کوفه، 225 4- کوفه، 221

48-بغداد در چه سالی و توسط کدام بویه ای فتح شد ؟

- 1- 334، علی 2- 334، احمد 3- 434، علی 4- 434، احمد

49-مدرسه دارالعلم توسط چه کسانی و برای چه هدفی ایجاد شد ؟

1- اسماعیلیان، برای تعلیم مذهب اسماعیلی

2- اسماعیلیان، برای تربیت داعیان

3- عباسیان، برای تربیت دانشمندان

4- مورد 1 و 2

50-در زمان کدام خلیفه خلافت از چنگ سلجوقیان بیرون آمد و مستقل شد ؟

- 1- المقتدی بالله 2- مستظهر 3- راشد 4- مقتضی لامرالله

پاسخنامه مجموعه تست:

د	ج	ب	الف	
		×		1
			×	2
	×			3
×				4
	×			5
			×	6
		×		7
×				8
		×		9
		×		10
			×	11
			×	12
	×			13
			×	14
		×		15
	×			16
×				17
		×		18
			×	19
			×	20
		×		21
	×			22
		×		23
	×			24
×				25
			×	26
	×			27
			×	28
×				29
	×			30
	×			31
			×	32

الف	ب	ج	د	
	×			33
				34
		×		35
	×			36
×				37
		×		38
	×			39
			×	40
×				41
×				42
	×			43
×				44
	×			45
			×	46
			×	47
	×			48
			×	49
			×	50

منابع

تاریخ اسلام علی اکبر فیاض انتشارات دانشگاه تهران

تاریخ پیامبر اسلام ابراهیم آیتی انتشارات دانشگاه تهران

تاریخ تحلیلی اسلام جعفر شهیدی مرکز نشر دانشگاهی

تاریخ سیاسی اسلام (میره رسول خدا) رسول جعفریان (2 جلدی)، انتشارات دلیل تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم

حسن، انتشارات جاویدان تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، مترجم و نگارش: علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر

تاریخ صدراسلام، غلامحسین زرگری نژاد، انتشارات سمت تاریخ نگاری در اسلام، صادق سجادی و هادی عالم زاده،

انتشارات سمت تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی، محمدجواد مشکور، کتابفروشی اشراقی تاریخ ایران بعد از اسلام،

عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیر کبیر

تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، حسین مفتخری، حسین زمانی، انتشارات سمت

بامداد اسلام، عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر

کارنامه اسلام، عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر